

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۵	محمد مهدی اسماعیلی	دستگاه فعل در گویش طاری
۳۱	منصوره بصیرپور	طب عامیانه و تداعی‌های آن در شعر صائب تبریزی
۶۳	شیوا پیریایی	فرایند کشش جبرانی در گویش بروجردی در چارچوب نظریهٔ بهینگی
۹۱	ناصر صبوروف	جایگاه واژه‌های کهن در ذخیرهٔ لغوی گویش‌های فلّغر
۱۰۵	امیر ضیغمی	تعبیری ناآشنا در بیت‌ی منسوب به لبیبی
۱۰۹	علی عزیزاده جوبنی	فرایند حذف در گویش رودباری
۱۴۴	عالیه کرد زعفرانفو کامبوزیا مهدی شمع روشن	تحلیل برخی فرآیندهای واجی گویش بهبهانی در نظریهٔ بهینگی
۱۷۰	نسرین هاشمی	بازتاب باورهای عامیانه و خرافاتی در شعر کلاسیک؛ با تأکید بر چشم زخم

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۳۱

(صص ۵-۳۰)

دستگاه فعل در گویش طاری

محمد مهدی اسماعیلی*

چکیده:

هدف از نگارش این مقاله توصیف و بررسی دستگاه فعل در گویش طاری از گروه گویش‌های مرکزی ایران است. طار روستایی کهن است که در دهستان طَرق‌رود و در بخش مرکزی شهرستان نطنز استان اصفهان قرار گرفته است. گویش طاری یکی از گویش‌های بازمانده از زبان پارسی میانه و از شاخه شمال‌غربی زبان‌های ایرانی نو است که با گویش‌های طَرَقی، کِشه‌ای و برخی دیگر از گویش‌های منطقه نطنز که دارای ساخت کُنایی هستند، همانندی و شباهت‌هایی دارد. در این پژوهش، با ارائه شواهد و نمونه‌هایی از گویش طاری، ضمن معرفی مشخصه‌های تصریفی این گویش مانند زمان، وجه، نمود، جهت، سببی‌سازی، مطابقه (با وندهای فاعلی و ضمیرهای پی‌بستی) و منفی‌سازی؛ هم‌چنین رابطه تصریفی ستاک حال و گذشته و صفت مفعولی و مصدر، شیوه ساخت صیغگان‌های مختلف فعل ارائه و توضیح داده شده است. داده‌های مقاله حاضر تماماً به

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

روش میدانی و از طریق مصاحبه و گفتگو با سه گویشور میان‌سال و سالمند طاری گردآوری شده است.

کلیدواژه‌ها: گویش طاری، گویش‌های مرکزی، مشخصه‌های تصریفی، ستاک‌های فعل، ساخت کنایی

۱. مقدمه

هدف این مقاله توصیف و بررسی دستگاه فعل در گویش طاری است. طار که در گویش محل «دار» نامیده می‌شود، روستایی کهن و خوش آب‌وهوا با جمعیتی حدود ۱۵۰ نفر (۱۴۳ نفر طبق سرشماری مرکز آمار ایران، سال ۱۳۹۵) است، که در دهستان طَرَق‌رود و در بخش مرکزی شهرستان نطنز (در فاصله حدوداً ۴۰ کیلومتری جنوب غربی شهر نطنز و در دامنه جنوبی کوه کرکس) واقع شده است. گویش طاری به علت کوهستانی بودن منطقه و انزوای نسبی مردم آن، تا پنج‌شش دهه پیش گویشی زنده بوده؛ ولی در سال‌های اخیر به دلیل مهاجرت بیشتر اهالی آن به دیگر شهرها به ویژه تهران، و متعاقباً کاسته شدن از شمار گویشورانش، اکنون گویشی روبه زوال است و فقط در میان جمعیت کهنسال و میانسال این روستا رواجی نسبی دارد. گویش طاری (در تلفظ محلی «داری») به همراه دیگر گویش‌های روبه فراموشی منطقه نطنز و کاشان (مانند ابیان‌های نطنزی، فَرِیزَن‌دی، یارَن‌دی، بیده‌ندی، فُهرودی، ابوزیدآبادی، طَرَقی و کِشه‌ای)، به زیرگروه شمال شرقی گویش‌های مرکز ایران تعلق دارد.

۲. پیشینه پژوهش

نخستین پژوهش درباره گویش طاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رفعت‌الزمان آهور (۱۳۴۸) با عنوان «بررسی سیستم کارواژه در گویش تار» (به راهنمایی دکتر بهرام فره‌وشی، گروه زبان‌شناسی

دانشگاه تهران) است. در این اثر که متأسفانه به شکل بسیار نامطلوب و پراشتباهی تایپ شده، پس از اشاره‌ای کوتاه به ضمائر شخصی، در فصل دوم چند ساخت فعلی این گویش ارائه شده است. دو فصل پایانی نیز شامل چندین ضرب‌المثل و داستان و یک واژه‌نامه است. دومین پژوهش اثر محقق بلژیکی، پیر لُکوک (۲۰۰۲) با عنوان «پژوهش‌هایی دربارهٔ گویش‌های کرمانی (ایران مرکزی)» از مجموعه «آکتا ایرانیکا» (جلد ۳۹) است. این کتاب به بررسی نُه گویش مرکزی رایج در استان اصفهان و از آن میان گویش طاری پرداخته است (هشت گویش دیگر اینها هستند: ابیان‌های، آبوزیدآبادی، اردستانی، انارکی، نایینی، قُهرودی، وِرزَنه‌ای و بادرودی). این اثر که در اصل رسالهٔ دکتری نامبرده بوده و مواد گویشی آن بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ گردآوری شده، شامل دستور، چندین متن، ترجمهٔ متون و واژه‌نامهٔ این گویش‌ها است که البته کاستی‌ها و ایراداتی هم دارد. اسماعیلی (۱۳۹۰) نیز براساس شیوه‌نامهٔ گردآوری گویش‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی، این گویش را معرفی و بررسی کرده است. در مقالهٔ پیش‌رو که داده‌های آن در تحقیق میدانی نگارنده گردآوری شده، کوشش شده که دستگاه فعل گویش طاری به‌عنوان یکی از گویش‌های مرکزی ایران معرفی و توصیف شود.

۳. مشخصه‌های تصریفی فعل در گویش طاری

فعل دارای مشخصه‌های (مقولات) تصریفی زمان، وجه، نمود، جهت، گذرابی، شمار و شخص است که در ادامه به هریک پرداخته می‌شود.

۳-۱. زمان دستوری

در طاری مانند بیشتر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، تمایز زمان دستوری، دوشقی است، یعنی چون که ساخت خاصی برای زمان آینده ندارد می‌توان آن را دارای تقابل دوشقی، میان زمان گذشته با غیرگذشته (حال-آینده) به شمار آورد. بر همین اساس همهٔ صیغگان‌های فعلی بر پایهٔ دو ستاک

حال و گذشته شکل می‌گیرند. ستاک حال فقط در سه ساخت حالِ استمراری (اخباری)، حال التزامی و وجه امری؛ و ستاک گذشته (به‌علاوه صفت مفعولی) در بقیه ساخت‌های فعلی به کار می‌رود. میان دو ستاک حال و گذشته فعل، رابطه صرفی منظم و دقیقی که بتواند همواره همه افعال را شامل شود وجود ندارد. برای همین، از نظر ارتباط ساختی بین دو ستاک حال و گذشته، افعال را می‌توان به دو گروه کلی باقاعده و بی‌قاعده دسته‌بندی کرد.

۳-۱-۱. فعل‌های باقاعده

در این دسته از افعال، ستاک گذشته معمولاً با افزوده‌شدنِ پسوند گذشته‌ساز *-â* (که صورت تغییریافته پسوند *-ad* در زبان پارسی است) به ستاک حال و بدون ایجاد هیچ تغییر آوایی در آن ساخته می‌شود. این دسته را می‌توان «ستاک‌های گذشته باقاعده واکه‌ای» (پایان‌یافته به واکه) نامید. در جدول زیر این افعال معرفی شده‌اند.

مصدر فارسی	ستاک گذشته و حال	مصدر فارسی	ستاک گذشته و حال
لرزیدن	larz- > larz-â-	شنیدن	ayn- > ayn-â-
مالیدن	mâl- > mâl-â-	برخاستن	oss- > oss-â-
فکر کردن	men- > men-â-	ارزیدن	aži- > aži-yâ-
نهادن	n- > n-â-	بخشیدن	baxš- > baxš-â-
نالیدن	nâl- > nâl-â-	چسبیدن	čaws- > čaws-â-
پریدن	par- > par-â-	چریدن	čer- > čer-â-
پرسیدن	pars- > pars-â-	نشاندن	čin- > čin-â-
پوسیدن	püs- > püs-â-	دزدیدن	dozz- > dozz-â-
رسیدن	rass- > rass-â-	قرارداشتن	ešt- > ešt-â-
توانستن	š- > š-â-	شناختن	eynâs- > eynâs-â-
دادن	t- > t-â-	فهمیدن	fahm- > fahm-â-
ترسیدن	tars- > tars-â-	گندیدن	gand- > gand-â-

gel- > gel-â-	گشتن، شدن	tâš- > tâš-â-	تراشیدن
gür- > gür-â-	دریدن	vešt- > vešt-â-	ایستادن
gürn- > gürn-â-	افروختن	vöš- > vöš-â-	جوشیدن
hrasn- > hrasn-â-	فرستادن	vsönj- > vsönj-â-	شکافتن
jümb- > jümb-â-	جنیدن	xand- > xand-â-	خندیدن
kâv- > kâv-â-	کاویدن	xor- > xor-â-	خاریدن
kiš- > kiš-â-	کشیدن	zok- > zok-â-	نالیدن
kol- > kol-â-	شلیدن	zun- > zun-â-	دانستن
köv- > köv-â-	کویدن	žv- > žv-â-	گشتن (تفریح کردن)

در دسته کوچکتري از افعال باقاعده، نشانگر زمان گذشته، پسوند -t- / d است. این دسته را می

توان «ستاک‌های گذشته باقاعده همخوانی» (پایان‌یافته به همخوان) نامید:

مصدر فارسی	ستاک گذشته و حال	مصدر فارسی	ستاک گذشته و حال
جویدن	žâr- > žâr-d-	بافتن	bâf- > bâf-t-
ماندن	mun- > mun-	چشیدن	čiš- > čiš-t-
بریدن	vun- > vun-d-	پوشیدن	pöš- > pöš-t-
خواندن	xun- > xun-d-	شکافتن	škâf- > (e)škâf-t-
آوردن	âr- > âr-d-	داشتن	dâr- > dâr-d-
آردکردن	har- > har-d-	شکستن	hmar- > h(e)mar-d-
سپردن	spâr- > spâr-d-	پاره کردن	hvar- > h(e)var-d-

فعل زیر تنها مثالی است که پسوند گذشته ساز -t- در اثر همگونی با همخوان پایانی ستاک حال،

دچار تغییر آوایی شده است:

مصدر فارسی	ستاک گذشته	ستاک حال
انداختن، زدن	xoss- → *xos-t-	xos-

۳-۱-۲. فعل‌های بی‌قاعده

در این گروه که ستاک گذشته، به‌جز چند استثناء، همیشه به همخوان ختم می‌شود، معمولاً رابطه ساختی و تصریفی قاعده‌مند و منظمی میان دو ستاک حال و گذشته وجود ندارد و در بسیاری از موارد با افزودن پسوند گذشته‌ساز، تغییرات آوایی کم یا زیادی در ستاک حال رخ می‌دهد. فعل‌های این گروه را بر اساس واج پایانی ستاک گذشته می‌توان به دو دسته همخوانی (پایان‌یافته به همخوان) و واکه‌ای (پایان‌یافته به واکه) تقسیم کرد.

در دسته نخست واج پایانی ستاک گذشته همواره انسدادی دندانی /t/ یا /d/ است که مثال‌های آن در جدول زیر ارائه شده است.

مصدر فارسی	ستاک گذشته و حال	مصدر فارسی	ستاک گذشته و حال
وزن کردن	sanj- > sat-	دوختن	darz- > dašt-
پاره کردن	vsönj- > fesešt-	دوشیدن	döš- > dot-
آبیاری کردن	henj- > het-	آموختن	hmos- > h(e)mot-
مکیدن	moj- > mot-	فروختن	hrâš- > h(e)rât-
پختن	peč-, wč- > pax-	خواهیدن	hos- > hot-
پیچیدن	pič- > pet-	گشتن	keš- > košt-
ریختن	reĵ- > ret-	ریدن	mez- > mešt-
ساختن	sâj- > sât-	نوشتن	nves- > nevešt-
سوختن	söj- > sot-	ریسیدن	res- > rešt-
بیختن، کندن	vöj- > vat-	سرشتن	rseš- > serešt-
گفتن	vâj- > vât-	رُفتن	röv- > rot-
شاشیدن	tâj- > tât-	دویدن	vöz- > vašt-
زن گرفتن	xâs- > xâšt-	یافتن	vöz- > vöšt-
گذاشتن	hal- > hašt-	آمدن	y- > uma-, und-
کاشتن	kâr- > kašt-	بردن	ber-, rb- > bard-

gir- > gat-	گرفتن	mir- > mard-	مردن
hangâr- > hangâšt-	صحبت کردن	šör- > šöšt-	شستن
ker- > kard-	کردن	xer- > xârd-	خوردن
ken- > kand-	کندن	yver- > yvašt-	گذشتن
neg- > čašt-	نشستن	rbumb- > rbat-	گریستن
neg- > ni-	بردن	k- > kat-	افتادن

فعل زیر تنها مثالی است که پسوند گذشته ساز در اثر تغییرات آوایی تاریخی به همخوان صفیری /s/ تبدیل شده است:

مصدر فارسی	ستاک گذشته و حال
بستن	band- > bass-

ولی در دسته دوم از این افعال، که فقط پنج فعل جدول زیر را شامل می شود، ستاک گذشته به واکه i- ختم می شود:

مصدر فارسی	ستاک گذشته/ستاک حال	مصدر فارسی	ستاک گذشته/ستاک حال
زدن (نواختن)	ž(e)n- > ži-	چیدن	čēn-, šn- > či-
خریدن	hrin- > hiri-	دیدن	vön-, yn- > di-
-----	-----	آوردن	un- > uni-

۳-۱-۳. فعل های دارای دو ستاک گذشته

چهار فعلی که در زیر معرفی شده اند، بر اثر تغییر و تحولات آوایی تاریخی، استثنائاً دارای دو ستاک گذشته اند که هر دو بی قاعده اند و هر کدام (یکی همخوانی و دیگری واکه ای) در یکی از ساخت های فعلی به کار می رود:

مصدر فارسی	ستاک گذشته همخوانی	ستاک گذشته واکه‌ای	ستاک حال
آمدن	und-	uma-	y-
رفتن	št-	šo-	š-
بودن	bed-	bo-	b-
شدن	vd-	bo-	b-

۳-۱-۴. صفت مفعولی

صفت مفعولی با اضافه‌شدن پسوند a- به ستاک گذشته ساخته می‌شود. همخوان انسدادی پایانی ستاک‌های گذشته گهگاه مشدد می‌شود. در ستاک‌های گذشته واکه‌ای نیز به دلیل التقای دو واکه، همخوان ناسوده /y/ میانجی می‌شود.

فارسی	صفت مفعولی > ستاک گذشته	فارسی	صفت مفعولی > ستاک گذشته
گفته	vât- > vâtt-a	کشته	košt- > košt-a
داده	tâ- > tâ-y-a	پخته	pax- > pax-a

صفت مفعولی چهار فعلی که استثنائاً دو ستاک گذشته دارند (یعنی «آمدن»، «رفتن»، «بودن» و «شدن») از ستاک گذشته همخوانی آنها ساخته می‌شود.

فارسی	صفت مفعولی	ستاک گذشته همخوانی	ستاک گذشته واکه‌ای
بوده	beda-	bed-	bo-
شده	vda-	vd-	bo-
آمده	unda-	und-	uma-
رفته	šta-	št-	šo-

۳-۲. نمود

در این گویش دو نمود وجود دارد: ناقص و کامل. نشانه نمود ناقص پیشوند *a-* است که فقط در دو ساخت حال استمراری/اخباری و گذشته استمراری دیده می‌شود. این پیشوند دارای تکواژگونه *at-* است که پیش از ستاک‌های آغازشده با واکه می‌آید. غیر از این دو ساخت، در بقیه ساخت‌های فعلی هر سه وجه، پیشوند یا پیش فعل *be-* (پیش از واکه *b-*) به کار می‌رود. پیش فعل *be-* در صورت وجود پیشوند اشتقاقی فعل ظاهر نمی‌شود. به بیانی دیگر در ساخت افعال پیشوندی و مرکب، پیشوند اشتقاقی و عنصر غیرفعلی، نقش پیش فعل را ایفا می‌کند، مانند نمونه زیر:

هگیر (= بستان) <i>hâ-gi</i>	برگیر (= بردار) <i>âr-gi</i>	بگیر (= نگاه‌دار) <i>be-gi</i>
-----------------------------	------------------------------	--------------------------------

۳-۳. وجه

در این گویش سه وجه وجود دارد: اخباری، التزامی و امری. غیر از یک ساخت امری (شامل دو صیغه) و دو ساخت التزامی (حال التزامی و گذشته التزامی)، دیگر ساخت‌ها همگی به وجه اخباری هستند. غیر از دو ساخت حال استمراری/اخباری و گذشته استمراری که در تصریفشان از پیشوند نمود ناقص *a-* استفاده می‌شود، در بقیه ساخت‌های فعلی (اخباری، التزامی و امری) پیشوند نمود کامل یا پیش فعل *be-* به کار می‌رود. به عبارت دیگر، پیش فعل *be-* فقط نشانگر وجه التزامی و امری نیست؛ بلکه برای وجه اخباری نیز کاربرد دارد. براین اساس می‌توان گفت که ظاهراً مقوله نمود در نظام تصریف افعال مهم‌تر از مقوله وجه است. جدول زیر کاربرد این دو پیشوند تصریفی را نشان می‌دهد:

جدول ۱. کاربرد دو پیشوند نمود ناقص و کامل در ساخت‌های فعلی

نمود	وجه	ساخت‌های فعلی
ناقص		a-hos-a < «می خوابد» حال استمراری
		a-hot < «می خوابید» گذشته استمراری
اخباری		be-hot < «خوابید» گذشته ساده
		be-hotta-ya < «خوابیده است» حال کامل
		be-hotta-bo < «خوابیده بود» گذشته کامل
		be-hos-a < «بخوابد» حال التزامی
کامل	التزامی	be-hotta-bö < «خوابیده باشد» گذشته التزامی
		be-hos < «بخواب» امری

۳-۴. مطابقه (شخص و شمار)

مطابقه به کمک دو نوع نشانه مشخص می‌شود: یک) با شناسه‌های فعلی در تصریف همه ساخت‌های گذشته و حال افعال لازم و نیز حال افعال متعدی؛ دو) با ضمائر پی‌بستی فقط در تصریف ساخت‌های گذشته افعال متعدی و نیز زمان حال برخی افعال وجهی.

۳-۴-۱. شناسه‌های فعلی

این شناسه‌ها به جز ساخت‌های گذشته افعال متعدی در بقیه ساخت‌ها به کار می‌روند:

امر	ساخت‌های گذشته	ساخت‌های حال	شخص و شمار
	-un	-un	اشم
-Ø / -e	-e	-e	اشم ^۲

۳ش م	-a / -ö	-Ø	
۱ش ج	-im	-im	
۲ش ج	-id	-id	-id
۳ش ج	-and	-and	

همخوان خیشومی پایانی شناسه اول شخص مفرد، وضعیتی تقریباً ناپایدار دارد و گاهی حذف می شود. لکوک (۱۱۶: ۲۰۰۲) این شناسه را به صورت <ö- > ثبت کرده است. همان گونه که مشخص است، شناسه های حال و گذشته، به جز شناسه سوم شخص مفرد کاملاً یکسان اند. شناسه سوم شخص مفرد سه تکواژگونه دارد: پسوند a- در ساخت های حال، پسوند ö- فقط در صیغگان حال سه فعل «رفتن»، «شدن» و «بودن»؛ و Ø- (تکواژ صفر) در ساخت های گذشته. مثال های زیر برای نمونه ارائه شده است:

شناسه a-	a-mir-a	می میرد	be-mir-a	بمیرد
شناسه Ø-	a-mard-Ø	می مُرد	be-mard-Ø	مُرد
شناسه ö-	a-š-ö	می رود	be-š-ö	برود
	a-b-ö	می شود	be-b-ö	بشود
	b-ö	باشد		

شناسه صیغه دوم شخص مفرد امر تکواژ صفر است، ولی در چند مورد استثنائاً شناسه e- به کار می رود.

۳-۴-۲. ضمائر پی بستی

این ضمائر علاوه بر نقش مضاف الیهی/ملکی شان هنگام پیوستن به اسم، در ساخت های گذشته افعال متعدی نشانه فاعل اند و نقش شناسه فعلی را ایفا می کنند.

اشم ^۱ = (e)m	اشج = (e)mun
اشم ^۲ = (e)d	اشج ^۲ = (e)dun
اشم ^۳ = (e)š	اشج ^۳ = (e)šun

۳-۵. گذرایی

تمایز افعال متعدی و لازم فقط در تصریف ساخت‌های گذشته آنها نمود می‌یابد، به این صورت که ساخت‌های گذشته افعال لازم با شناسه فعلی، و ساخت‌های گذشته افعال متعدی با ضمایر پی بستی (ساخت کُنایی یا اِرگاتیو) صورت می‌گیرد. در ساخت‌های حال تفاوتی بین این دو فعل نیست. مثال‌های زیر بیانگر این مطلب‌اند:

فعل لازم	فعل متعدی
می‌دوند (حال) a-vöz-and	می‌کارند (حال) a-kâr-and
می‌دویدند (گذشته) a-vašt-and	می‌کاشتند (گذشته) a=šun-kašt

۳-۶. سببی‌سازی

پسوندها -n به ستاک حال افعال لازم و متعدی وصل شده و صورت سببی متناظر آنها را می‌سازد. ستاک گذشته افعال سببی همیشه باقاعده بوده و با پسوند گذشته‌ساز -â ساخته می‌شود، مانند نمونه‌های زیر:

فعل سببی	فعل غیر سببی
مصدر	مصدر فارسی
چرانیدن	چریدن
گردانیدن	گشتن
آموزانیدن	آموختن
ستاک گذشته	ستاک
ستاک حال	ستاک حال
čer-n-â	čer-â
gel-n-â	gel-â
hmos-n-â	hmos-â
čer-n-	čer-
gel-n-	gel-
hmos-n-	hmos-

hos-	hot-	خواهیدن	hos-n-	hos-n-â-	خواه‌انیدن
tars-	tarsâ-	ترسیدن	tars-n-	tars-n-â-	ترس‌انیدن
vöš-	vöšâ-	جوشیدن	vöš-n-	vöš-n-â-	جوش‌انیدن
yver-	yvašt-	گذشتن	yver-n-	yver-n-â-	گذر‌انیدن

وند سببی دارای تکواژگونه‌ای به صورت en- است که فقط در ساخت امری دوم شخص مفرد به کار می‌رود:

غیر سببی	سببی
be-gel	بگردان
be-hos	بخوابان
be-tars	بترسان
be-vöš	بجوشان

در برخی افعال با پیوستن وند سببی، تغییراتی آوایی در ستاک حال فعل رخ می‌دهد.

غیر سببی	سببی
žümb-	جنبان- > *žümb-n- > žüm-n-
xand-	خندان- > *xand-n- > xan-n-
dar-gir-	درگیران- > *dar-gir-n- > dar-gür-n-
rass-	رسان- > *rass-n- > ras-n-
zâ-	زایان- > *zâ-n- > ze-n-
söj-	سوزان- > *söj-n- > sü-n-

در مثال زیر سببی‌سازی تکمیلی است و از فعل دیگری استفاده شده است:

مصدر فارسی	ستاک	ستاک حال	مصدر فارسی	ستاک	ستاک حال
نشاندن	hâ-čen-â-	hâ-čen-	نشستن	hâ-čašt-	hâ-neg-

۷-۳. جهت

مجهول در این گویش تصریفی است و با افزودن پسوند *-i* به ستاک حال ساخته می‌شود. ستاک گذشته مجهول نیز همواره باقاعدهٔ واکه‌ای است و با پسوند گذشته‌ساز *-â* ساخته می‌شود. مثال‌های زیر برای نمونه ارائه شده است:

فارسی	ستاک گذشته	فارسی	ستاک گذشته
گفته‌شدن	vâj-i-yâ	گفتن	vât-
پاره‌شدن	hvar-i-yâ	پاره‌کردن	h(e)vard-
بسته‌شدن	band-i-yâ	بستن	bass-

در مثال زیر علاوه بر صورت غیرسببی فعل، ساخت مجهول از ستاک سببی فعل نیز مفهوم و معنای فعل لازم را می‌رساند:

مصدر فارسی	ستاک گذشته	ستاک حال
درگرفتن (روشن شدن، شروع شدن)	dar-gat-	dar-gir-
درگیرانیدن (روشن کردن)	dar-gür-n-â-	dar-gür-n-
درگیرانیده شدن (روشن شدن)	dar-gür-n-i-yâ-	dar-gür-n-i-

ساخت مجهول گهگاه با تغییرات آوایی در ستاک حال فعل (از جمله سایشی شدن همخوان پایانی و افراستگی بیشتر واکه) همراه است، مانند نمونهٔ زیر:

مصدر فارسی	ستاک گذشته مجهول	ستاک حال مجهول	ستاک حال معلوم
ریخته‌شدن	riš-i-yâ-	*reĵ-i- > riš-i-	reĵ-
پخته‌شدن	piš-i-yâ-	*peč-i- > piš-i-	peč-

مجهول غیرتصریفی با فعل معین «شدن» گاهی نیز به کار می‌رود (ظاهراً به قیاس فارسی):

فارسی	مجهول غیرتصریفی	مجهول تصریفی
کشته شد	košta bebo	be-kiš-i-yâ

۳-۸ منفی سازی

نشانه نفی پیشوند **ne-** است. تکواژگونه **n-** فقط پیش از وند نمود ناقص **a-** می‌آید. فعل نهی با پیشوند **ma-** ساخته می‌شود. نشانه نفی با وند نمود کامل **be-** همنشینی ندارد و جانشین آن می‌شود. مثال زیر بیانگر این مطلب است:

فعل منفی	فعل مثبت
گریه نکرد ne-rbat	گریه کرد be-rbat
گریه نمی‌کرد n-a-rbat	گریه می‌کرد a-rbat
گریه نمی‌کند n-a-rbumb-a	گریه می‌کند a-rbumb-a
گریه ممکن ma-rbumb	گریه کن be-rbumb

فعل نهی (امر منفی) با قرار گرفتن وند **ma-** به جای وند نمود کامل **be-** ساخته می‌شود:

نخر ma-hrin	نخواب ma-hos
نخرید ma-hrin-id	نخوابید ma-hos-id

۳-۹ ساخت‌های فعلی

ساخت‌های حال افعال لازم و متعدی با هم فرقی ندارند و هر دو با شناسه‌های فعلی صرف می‌شوند. ولی در ساخت‌های گذشته این افعال تفاوت دیده می‌شود، به این معنی که افعال لازم با شناسه‌ها صرف می‌شوند، ولی در افعال متعدی ضمائر پی‌بستی نقش مطابقت با فاعل را ایفا می‌کنند

که این ساخت به کُنایی معروف شده است. قواعد مذکور در چند مورد استثنائی رعایت نمی‌شود، از جمله صیغگانِ حال برخی افعال وجهی (مانند «بایستن») که صرف به اصطلاح کُنایی دارند.

۳-۹-۱. حال استمراری (اخباری)

این ساخت که در افعال لازم و متعدی یکسان است با هم‌نشینی و توالیِ این تکواژها شکل می‌گیرد: پیشوند نمود ناقص + ستاک حال + شناسهٔ فعلی.

فعل لازم	فعل متعدی
a-hos-un می‌خوابم	a-hrin-un می‌خرم
a-hos-e می‌خوابی	a-hrin-e می‌خوری
a-hos-a می‌خوابد	a-hrin-a می‌خرد
a-hos-im می‌خوابیم	a-hrin-im می‌خریم
a-hos-id می‌خوابید	a-hrin-id می‌خرید
a-hos-and می‌خوابند	a-hrin-and می‌خرند

در ساخت چند فعل که واکهٔ هجای نخستِ ستاک حالشان واکهٔ کوتاه /e/ است، این واکه حذف می‌شود. در جدول زیر برای اختصار فقط صورت سوم شخص مفرد این چند فعل ارائه شده است:

akša	< *a-keš-a	می‌کُشد	aplâsa	< *a-pelâs-a	می‌پلاسَد
akna	< *a-ken-a	می‌کَنَد	atrakna	< *a-terakn-a	می‌ترکانَد
akra	< *a-ker-a	می‌کُند	ahrâša	< *a-herâš-a	می‌فروشد
anga	< *a-neg-a	می‌بَرَد	ahrin-	< *a-hirin-a	می‌خرد
axra	< *a-xer-a	می‌خورد	ahmara	< *a-hemar-a	می‌شکند
ažna	< *a-žen-a	می‌زند	ahvara	< *a-hevar-a	می‌دَرَد

ažva	< *a-žev-a	می گردد	ahrasna	< *a-herasn-a	می فرستد
anvesa	< *a-neves-	می نویسد	-----		-----

حذف فوق‌الذکر در چند مورد زیر با تغییرات آوایی دیگری از جمله سایشی شدن همخوان اول ستاک حال و یا قلب همخوان‌های ستاک حال نیز همراه است.

ašna	< a-čen-a	می چیند	awča	< a-peč-a	می پزد
hâ-ašna	< hâ-a-čen-a	می نشاند	ayna	< a-vön-a	می بیند
arba	< a-ber-a	می برد	ayvera	< a-vyer-a	می گذرد
arseša	< a-sereš-a	می سرشد	arbumba	< a-brumb-a	می گرید

در تصریف فعل «گفتن» حذف هجای دوم صورت فعلی (همخوان و واکنه آغازی ستاک حال) رخ می‌دهد:

a(vâ)jūn	می گویم	a(vâ)jīm	می گویم
a(vâ)je	می گویی	a(vâ)jid	می گوید
a(vâ)ja	می گوید	a(vâ)jand	می گویند

اگر مفعول مستقیم به صورت ضمیر پی‌بستی به فعل پیوندد، ستاک حال به صورت اصلی خود ظاهر می‌گردد. ضمیر پی‌بستی مفعولی پس از وند نمود (ناقص یا کامل) قرار می‌گیرد. در صیغه دوم شخص مفرد امری نیز واکنه ستاک حال حذف نمی‌شود:

امری	با مفعول	بدون مفعول
be-keš	می‌کُشد	a-kš-a
be-neg	می‌بردش	a-ng-a

a-yn-a	می‌بیند	a=m-vön-a	می‌بیندم	be-yn	بین
a-wč-a	می‌بزد	a=š-peč-a	می‌بزدش	be-peč	بیز

در افعالی که ستاک حالشان با واکه شروع می‌شود، وند نمود ناقص به‌جای a- به‌صورت -at ظاهر می‌شود:

at-âr-and	می‌آورند (با مفعول بی‌جان)
at-un-and	می‌آورند (با مفعول جاندار)
âr-at-ayn-and	می‌شنوند (فعل پیشوندی)

۳-۹-۲. حال التزامی

این ساخت که در افعال لازم و متعدی یکسان است با هم‌نشینی و توالی این تکواژها شکل می‌گیرد: پیش‌فعل + ستاک حال + شناسه فعلی.

فعل لازم	فعل متعدی
be-hos-un	بخوابم
be-hos-e	بخوابی
be-hos-a	بخوابد
be-hos-im	بخوابیم
be-hos-id	بخوابید
be-hos-and	بخوابند
be-hrin-un	بخرم
be-hrin-e	بخری
be-hrin-a	بخرد
be-hrin-im	بخیریم
be-hrin-id	بخیرید
be-hrin-and	بخزند

۳-۹-۳. امری

این ساخت که فقط دو صیغه دارد با هم‌نشینی و توالی این تکواژها شکل می‌گیرد: پیش فعل + ستاک حال + شناسه فعلی

فعل متعدی	فعل لازم
be-hrin بخر	be-hos بخواب
be-hrin-id بخريد	be-hos-id بخوابيد

صورت دوم شخص مفرد امری فعل «آمدن» تکمیلی است و با ستاک حال فعل یعنی y-هیچ شباهت آوایی ندارد:

ma-to نیا / میا	بيا	b-ore
ma-y-id نیایید / میایید	بیایید	be-y-id

در صیغه دوم شخص مفرد چند فعل در جدول پایین، همخوان پایانی ستاک حال حذف می‌شود. این همخوان محذوف معمولاً واجی لرزشی است. حذف مذکور در دوم شخص جمع رخ نمی‌دهد:

دوم شخص جمع	دوم شخص مفرد
be-br-id > berbid ببرید	*be-ber > bebe ببر
be-kr-id بکنید	*be-ker > beke بکن
be-xr-id بخورید	*be-xer > bexo بخور
hâ-gir-id بگیرید	*hâ-gir > hâgi بگیر
be-hangâr-id حرف بزنید	*be-hangâr > behangâ حرف
be-vâj-id بگویید	*be-vâj > bevâ بگو

دوم شخص مفرد امری چند فعل زیر به جای شناسه صفر، با شناسه e- صرف می‌شود (احتمالاً برای جلوگیری از ایجاد فعل تک‌هجایی):

be-b-e	بشو	be-žv-e	بگرد
be-š-e	برو	dar-k-e	بیافت
b-âr-e	بیاور	v-ešd-e	بایست

صیغه‌های امری فعل «بودن» به علت نداشتن پیش‌فعل، تک‌هجایی هستند. امری فعل «دانستن» به صورت ترکیبی است، یعنی با ستاک حال «دان-» و صورت امری فعل «بودن» شکل می‌گیرد:

b-e	باش	b-id	باشید
zun-be > zumbe	بدان (بدان باش)	zun-bid >	بدانید (بدان باشید)

۳-۹-۴. گذشته ساده

این ساخت همان‌گونه که قبلاً گفته شد در افعال لازم و متعدی متفاوت است. در افعال لازم با هم نشینی پیش‌فعل + ستاک گذشته + شناسه فعلی شکل می‌گیرد و در افعال متعدی با هم‌نشینی پیش‌فعل + ضمائر پی‌بستی + ستاک گذشته.

فعل لازم	فعل متعدی
be-hott-un	be=m-hiri
be-hott-e	be=d-hiri
be-hot	be=š-hiri
be-hott-im	be=mun-hiri
be-hott-id	be=dun-hiri
be-hott-and	be=šun-hiri

در ساخت دو فعل متعدی «آوردن» و «داشتن»، ضمایر پی‌بستی استثنائاً پس از ستاک گذشته قرار می‌گیرند. فعل «داشتن» بدون وند نمود (ناقص و کامل) صرف می‌شود.

b-ârd=eš	< *be=š-ârd	آورد	dârd=eš	< *be=š-	داشت
----------	-------------	------	---------	----------	------

در چند فعل که ستاک گذشته آنها مختومه خوشه rd- است، این خوشه حذف می‌شود. این افعال همه متعدی هستند.

be=š-ba	< *be=š-bard	برد
be=š-ka	< *be=š-kard	کرد
be=š-xâ	< *be=š-xârd	خورد
be=š-hema	< *be=š-hemard	شکست
=eš dâ	< *=eš dârd	داشت

۳-۹-۵. گذشته استمراری

این ساخت نیز در افعال لازم و متعدی تصریفی متفاوت دارد. در افعال لازم با هم‌نشینی پیشوند نمود ناقص + ستاک گذشته + شناسه فعلی شکل می‌گیرد و در افعال متعدی با هم‌نشینی پیشوند نمود ناقص + ضمایر پی‌بستی + ستاک گذشته.

فعل لازم	فعل متعدی
a-hott-un	می‌خریدم a=m-hiri
a-hott-e	می‌خریدی a=d-hiri
a-hot	می‌خرید a=š-hiri
a-hott-im	می‌خریدیم a=mun-hiri
a-hott-id	می‌خریدید a=dun-hiri
a-hott-and	می‌خریدند a=šun-hiri

اگر واج آغازی ستاک گذشته واکه باشد، وند نمود ناقص به‌صورت at-ظاهر می‌شود:

at-uma-[y]un	می‌آمدم	at-uma-[y]im	می‌آمدیم
at-uma-[y]e	می‌آمدی	at-uma-[y]id	می‌آمدید
at-uma	می‌آمد	at-uma-[y]and	می‌آمدند

در تصریف گذشته استمراری فعل «آوردن»، در اثر بازتحلیل، همخوان وند نمود ناقص at-جزئی از ستاک گذشته فعل شده است:

a=š-tâ(rd)	< *a=š-ârd	می‌آورد
a=šun-tâ(rd)	< *a=šun-ârd	می‌آوردند

۳-۹-۶. گذشته نقلی (حال کامل)

این ساخت در افعال لازم با هم‌نشینی پیش فعل + صفت مفعولی + فعل پی‌بستی «بودن» شکل می‌گیرد و در افعال متعدی با هم‌نشینی پیش فعل + ضمایر پی‌بستی + صفت مفعولی.

فعل لازم	فعل متعدی
be-hotta-yun	خریده‌ام
be-hotta-ye	خریده‌ای
be-hotta-ya	خریده‌است
be-hotta-yim	خریده‌ایم
be-hotta-yid	خریده‌اید
be-hotta-yand	خریده‌اند

۳-۹-۷. گذشته بعید (گذشته کامل)

این ساخت در افعال لازم با هم‌نشینی پیش فعل + صفت مفعولی + گذشته ساده فعل کمکی «بودن» شکل می‌گیرد و در افعال متعدی با هم‌نشینی پیش فعل + ضمائر پی‌بستی + صفت مفعولی + صیغه سوم شخص مفرد گذشته ساده فعل کمکی «بودن».

فعل لازم	فعل متعدی
be-hotta-boyun خوابیده بودم	be=m-hiriya-bo خریده بودم
be-hotta-boye خوابیده بودی	be=d-hiriya-bo خریده بودی
be-hotta-bo خوابیده بود	be=š-hiriya-bo خریده بود
be-hotta-boyim خوابیده بودیم	be=mun-hiriya-bo خریده بودیم
be-hotta-boyid خوابیده بودید	be=dun-hiriya-bo خریده بودید
be-hotta-boyand خوابیده بودند	be=šun-hiriya-bo خریده بودند

۳-۹-۸. گذشته ابعَد (گذشته کامل نقلی)

این ساخت در افعال لازم با هم‌نشینی پیش فعل + صفت مفعولی + صیغگان گذشته نقلی فعل کمکی «بودن» شکل می‌گیرد و در افعال متعدی با هم‌نشینی پیش فعل + ضمائر پی‌بستی + صفت مفعولی + صیغه سوم شخص مفرد گذشته نقلی فعل کمکی «بودن».

فعل لازم	فعل متعدی
be-hotta-bedayun خوابیده بوده‌ام	be=m-hiriya-bedaya خریده بوده‌ام
be-hotta-bedaye خوابیده بوده‌ای	be=d-hiriya-bedaya خریده بوده‌ای
be-hotta-bedaya خوابیده بوده	be=š-hiriya-bedaya خریده بوده

be-hotta-bedayim	خواایده بوده‌ایم	be=mun-hiriya-	خریده بوده‌ایم
be-hotta-bedayid	خواایده بوده‌اید	be=dun-hiriya-	خریده بوده‌اید
be-hotta-bedayand	خواایده بوده‌اند	be=šun-hiriya-bedaya	خریده‌بوده‌اند

۳-۹-۹. گذشته التزامی

این ساخت در افعال لازم با هم‌نشینی پیش فعل + صفت مفعولی + حال التزامی فعل کمکی «بودن» شکل می‌گیرد و در افعال متعدی با هم‌نشینی پیش فعل + ضمائر پی‌بستی + صفت مفعولی + صیغه سوم شخص مفرد حال التزامی فعل کمکی «بودن».

فعل لازم	فعل متعدی
be-hotta-bun	خریده باشم
be-hotta-be	خریده باشی
be-hotta-bö	خریده باشد
be-hotta-bim	خریده باشیم
be-hotta-bid	خریده باشید
be-hotta-band	خریده باشند

۳-۹-۱۰. آینده

ساخت خاصی برای آینده وجود ندارد و مانند فارسی از حال استمراری استفاده می‌شود.

۳-۹-۱۱. مصدر

در گویش طاری دو نوع مصدر وجود دارد: مصدر کامل که کاربرد کمتری دارد و با افزودن پسوند *mun-* به ستاک گذشته ساخته می‌شود؛ و مصدر مرخم که بیشتر در گروه فعلی و همراه

با افعال وجهی استفاده می‌شود. در ساخت مصدر مرخم افعال واکه‌ای، واج ناسوده [y] به آخر ستاک گذشته افزوده می‌شود.

مصدر فارسی	مصدر کامل	مصدر مرخم	ستاک گذشته
ساختن	sât-mun	sât	sât-
کشتن	koš(t)-mun	košt	košt-
مالیدن	mâlâ-y-mun	mâlâ-y	mâlâ-

دو مثال زیر کاربرد مصدر مرخم را در جمله نشان می‌دهد:

وَرمالیدن (= فرار کردن) کارِ مَرَد نیست	âr-mâlâ-y kâr=e merd neya
وقت برگشتن، نان بخر	vaxt=e vâ-gelâ-y, nun behrin

۴. نتیجه‌گیری

در این مقاله که نتیجه تحقیقی میدانی است، وضعیت ساخت فعل در گویش طاری متعلق به گویش‌های فلات مرکزی ایران (زیرگروه شمال شرقی) مورد بررسی قرار گرفت و نتایج زیر به دست آمد. همه ساخت‌های فعلی مانند بیشتر زبان‌های ایرانی نو مبتنی بر دو ستاک حال و گذشته است که در مواردی رابطه تصریفی منظم و مشخصی بین آنها مشاهده نمی‌شود و به همین دلیل افعال را می‌توان به دو گروه اصلی باقاعده و بی‌قاعده دسته‌بندی کرد. یکی دیگر از ویژگی‌های دستگاه فعل طاری، هم‌چون برخی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نوبی غربی، داشتن ساخت کُنایی یا ارگاتیو است، به این معنا که شیوه خاص و جداگانه‌ای را برای تصریف گذشته افعال متعدی صورت‌بندی کرده و آن استفاده از ضمائر پی‌بستی برای نشان دادن فاعل، به جای استفاده از شناسه‌های فعلی (وندهای مطابقه فاعلی) است. از دیگر ویژگی‌های صرفی مطرح‌شده و شایان توجه این

گویش، وجود ساختی تصریفی با استفاده از وندافزایی برای صرف فعل مجهول است که بازمانده ساخت مجهول دوره ایرانی میانه غربی است و مشابه یا قرینه‌ای در فارسی امروز ندارد. در این شیوه پسوند مجهول ساز -ن- به ستاک حال فعل پیوسته و ستاک گذشته آن نیز همواره باقاعده است. این گویش ساخت جداگانه‌ای برای زمان آینده ندارد و حال استمراری (اخباری) برای این منظور به کار می‌رود. این مطالب نشانگر آن است که این گویش درمقایسه با فارسی نو، از نظر رده شناسی صرفی، ترکیبی‌تر است.

کتاب‌نامه

آهور، رفعت‌الزمان (۱۳۴۸)، بررسی سیستم کارواژه در گویش تار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران (به راهنمایی دکتر بهرام فره‌وشی).
اسماعیلی، محمد مهدی (۱۳۹۰)، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۱)، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

Locoq, P. (2002), Recherches sur les dialectes kermaniens (Iran central), Acta Iranica 39, Leuven.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۹

(صص ۳۱-۶۲)

طب عامیانه و تداعی‌های آن در شعر صائب تبریزی

منصوره بصیرپور*

چکیده:

چنان‌که بر همه اهالی ادب روشن است، یکی از ویژگی‌های سبک هندی، یافتن معانی بیگانه و دور از ذهن و تصاویر تو در تو به همراه مضامین جدید است. سبک هندی با تمام ویژگی‌هایی که دارد، منبع عظیمی از بن‌مایه‌هاست؛ بن‌مایه‌هایی از هر قلمرو که به ذهن مخاطب خطور می‌کند. شاعر سبک هندی، از تمام ظرفیت زبان و ادبیات بهره می‌گیرد تا به هدف خود برسد. یکی از این ظرفیت‌های زبانی که کمک‌حال شاعر در خلق مضامین بدیع است، زبان و باور مردم عامی است. صائب به‌عنوان یکی از شاعران شاخص این دوره، بن‌مایه‌های عامیانه در حوزه طب و درمان را در مرکز تداعی‌های خود به کار برده و پایه گروهی از تصاویر شعری خود را بر آن بنا کرده است. در این مقاله کوشیده شده است، برجسته‌ترین بن‌مایه‌های عامیانه در زمینه طب، که نقش مهمی در زندگی مردم عامی دارد، معرفی شوند. سپس، به ویژگی‌هایی که سبب شده این بن‌مایه‌ها در مرکز توجه

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، mbasirpour@yahoo.com

صائب قرار گیرد، پرداخته شده است. علاوه بر آن به عناصری که این بن‌مایه‌ها تداعی کرده و تصویرهای شعری که ساخته، با ذکر مثال اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: سبک هندی، فرهنگ عامه، موتیف، تداعی، طب عامیانه.

۱- مقدمه

دگرگونی‌هایی که در نظام حکومت صفوی (اعم از سیاست، مذهب و ...) به وجود آمد، تغییراتی را در قلمرو شعر و ادب در پی داشت؛ به‌طوری که شعر و ادبیات تحت شرایط حاکم بر آن دوره، قدم در راه دیگری گذاشت و از مسیری که پیش از آن طی می‌کرد، منحرف گشته، زمینه ایجاد سبکی نوین به نام سبک هندی را پی‌ریزی کرد. در حقیقت این سبک حاصل اندیشه ادیبان و شاعران، در دو قلمرو متفاوت بود، که حاکمانی با سیاست و بینش متمایز از یکدیگر، در به ثمر رساندن آن بسیار تأثیر گذار بوده‌اند. در طرفی کشور هند، با سیاست‌گذاران و دولت‌مردانی، خواهان شعر و ادب و دارالامانی برای شاعران و در سویی دیگر ایران و سیاست‌های مذهبی شاهان صفوی و کشوری بی‌رواج برای شاعران.

تسامح نسبی دربار گورکانیان و بابر و غلبه تعصب دربار صفویه، هند را برای ایرانیان و تمام کسانی که تعصب محیط صفوی را تحمل ناپذیر می‌یافتند، مبدل به یک سرزمین آمال و آرزوها کرده بود و هرکس آرزوی سفر هند را در سر می‌پروراند. رویدادهایی از این قبیل، و تبادل فرهنگی توسط ادیبان این دو سرزمین، همان سیر تاریخی است که در ایجاد سبک جدید با نام سبک هندی، مؤثر بوده است. به این ترتیب که از یک سو سیاست‌های شاهان صفوی موجب خروج شاعر از جایگاه چندین ساله خود در دربار شد، و به تبع شعر و ادب از دربار به میان مردم راه یافت و قهوه‌خانه‌ها، دکان‌ها و امکان عمومی، جایگاه شعر و ادب گشت و بنابراین

مخاطبان و سخن‌سنان شعر، کسانی از میان مردم شدند که دانش و آگاهی در زمینه ادبیات و شعر نداشتند. از سویی دیگر، همانطور که گفته شد، تسامح حاکمان هند در پذیرفتن شاعران ایرانی، سبب شد که بسیاری از شاعران ایرانی وارد دربار هند شوند. هر دوی این تغییرات سیاسی، تحوّل عمیقی در فرهنگ، هنر و ادبیات فارسی ایجاد کرد؛ به نحوی که زبان شاعر و به دنبال آن تصویرها و تداعی‌های شاعر بسیار تغییر کرد. شاعر عصر صفوی در ارتباط با مردم عامی، از زبان کوچه و بازاری غافل نشد و از انعطاف روح حیات جاری در زبان کوچه بهره‌مند گشت و در ارتباط با فرهنگ و هنر شاعران دربار هند، دقت و تمرکز و نازک‌کاری نصیبش شد؛ زیرا در دربار هند، شاعران و هنرمندان در آثارشان ظرافتی که با خیال و ذهن نازک‌اندیش پیوند داشت را به کار می‌بردند و تصاویر و تداعی‌های آنها مبتنی بر خیال‌بندی و یافتن معانی بیگانه و بدیع و دور از ذهن و طرز تاره بود. از آنجایی که شاعران ایرانی در کنار شاعران دربار هند قرار گرفتند، برای اینکه شعرشان به مذاق حاکمان هند خوش بیاید، همچون آنان به سراغ معانی غریب و تصویرسازی‌های بدیع رفتند. آنان برای رسیدن به این نوع از معانی بیگانه و نو، نیازمند گستره وسیعی از واژگان بودند، در این میان، این رویداد (وارد شدن اصطلاحات و تعبیرات عامیانه و کوچه بازاری) در غنی‌سازی زبان شعر و خلق تصویرهای شعری، بسیار کمک کننده بود.

اهداف تحقیق

- ۱- تحلیل و تبیین منشأ موتیف‌های مربوط به طب عامیانه که شکل‌گیری بسیاری از شبکه‌های تصویری در شعر صائب پیرامون آنها بوده است. ۲- بررسی تصویرهای شعری که حول محور بن مایه‌های عام، از قلمرو طب عامیانه شکل می‌گیرد.

پرسش‌های تحقیق

مسئله اصلی این پژوهش، پاسخ به این پرسش‌هاست: ۱- جایگاه موتیف‌های مربوط به طب عامیانه چیست؟ ۲- علت کاربرد افزون موتیف‌های عام، از جمله طب عامیانه، در این دوره و به ویژه در شعر صائب چیست؟ ۳- طب عامیانه در مرکز خیال شاعر، چه عناصری را تداعی می‌کند و عامل پیوند این عناصر و بن‌مایه‌هایی از حوزه طب عامیانه چیست؟

پیشینه تحقیق

بسیاری از محققان، بن‌مایه‌های تصویرساز را که سبب آفرینش تصویرهای عینی و ذهنی شاعر می‌شود، مورد توجه قرار داده و بسیار از آن سخن گفته‌اند. یکی از بن‌مایه‌هایی که به آن پرداخته‌اند، باورهای عامیانه است که شاعران برای خلق تصاویر شعری از آن بی‌بهره نمانده‌اند. یکی از مقاله‌هایی که می‌توان به عنوان پیشینه تحقیق به آن اشاره کرد؛ «باورهای عامیانه در شعر صائب»، نوشته مریم سلحشور است (۱۳۸۴). در این مقاله، تنها به باورهای عامیانه که ریشه خرافی داشته، به همراه شاهد مثال، اشاره شده است. در پژوهش پیش گفته به عناصری که این بن‌مایه‌ها تداعی می‌کند، تا شبکه تصاویر را خلق کند، پرداخته نشده است. نصرالله دین‌محمدی (۱۳۸۴)، در مقاله‌ای با عنوان «زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب»، نمونه‌هایی از باورهای توده و آداب و رسوم که صائب به کار گرفته را آورده است؛ ولی به تداعی‌های شاعر، حول محور موتیف عام، اشاره‌ای نکرده است. همچنین شهریار حسین زاده (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با نام «نگاهی به ادبیات عامیانه در عصر صفوی»، نگرشی کلی به مجموعه آداب و رسوم و فرهنگ عامه داشته است. همچنین در مقاله «بررسی فولکلور در شعر سبک هندی»، نوشته محمود رنجبر (۱۳۹۲)، در کنار پرداختن به عوامل تغییر سبک ادبی و پیشینه ادبیات عامه، گزاره‌های فرهنگ توده، در این سبک بازگو شده است.

روش تحقیق

این تحقیق به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. لازم به ذکر است؛ در تمام ابیاتی که از کلیات صائب تبریزی به عنوان شاهد مثال آورده شده است، ابتدا شماره بیت و سپس شماره غزل ذکر شده است.

۲- فرهنگ عامه و ادبیات

صائب بسیار موشکافانه به موتیف‌ها می‌نگرد و سعی می‌کند چیزی از قلم نیفتد. فرهنگ عامه مانند تمام مردم، بخشی از زندگی او را تشکیل می‌دهد. بی‌شک موتیف‌هایی از این قلمرو نیز برای صائب مضمون پرداز، حائز اهمیت است و بخشی از تداعی‌های او بر مدار باورهای عامیانه می‌چرخد. بهتر است گفته شود: «فرهنگ عامه یا فولکلور در متن زندگی اقوام و ملت‌ها جریان دارد و به شکل‌های گوناگون، خود را نمایان می‌سازد. راز و رمزها و پیچیدگی زندگی، انسان را وادار کرده است که در ورای مسائل عادی و پیش‌پاافتاده، به دنبال پاره‌ای از عوامل سرنوشت‌ساز و گاه ناشناخته برود» (مصاحب، بی‌تا: ذیل فولکلور). صائب در کنار موتیف‌های عام که از زندگی روزمره‌اش نشأت می‌گیرد، برای خلق معنی و مضمون تازه، پایه گروهی از تصویرها و تداعی‌های خویش را بر فرهنگ عامه که طب عامیانه نیز شامل آن می‌شود، بنا می‌کند.

باورهای عامیانه و اعتقادات بشر ریشه در فرهنگ و ادبیات عامه مردم دارد، که بیانگر روحیات و نگرش و باورهای جوامع بشری است که در فرهنگ اغلب ملل وجود دارد و ذوق هنری شاعران که بخشی از این جوامع را تشکیل می‌دهند، راه را برای ورود این بن‌مایه‌ها در عرصه ادبیات، به ویژه در دوره سبک هندی که بستر مناسبی داشت، گشود. در این دوره، شاعر برای رسیدن به هدف خویش که همان آفرینش تصاویر بدیع و دور از ذهن است، به هرآنچه که در ذهن دارد، می‌اندیشد. به این ترتیب باورها و اعتقادات او که بخشی از نگرش اوست، وارد شعر می‌شود و در

زیر مجموعه ادبیات عامه قرار می‌گیرد؛ ادبیاتی که در مقابل ادبیات رسمی است و در میان جوامعی که اکثریت در آن قادر به خواندن و نوشتن نیستند، رواج دارد. هر چند پیش از صائب و همعصران او، ادبیات عامیانه در متون ادب فارسی نمود دارد و به‌وضوح دیده می‌شود، بازآفرینی و خلق نوع تازه‌ای از تصویرها و تداعی‌ها در این دوره، آن را از دیگر ادوار شعر فارسی متمایز کرد. گروهی از تصویرها، حول محور عناصری، باعنوان باورهای عامیانه نقش بست. اقسام باورهای عامیانه که در آثار ادبی آمده است بسیار گوناگون است و در آثار ادبی متعلق به عهد صفویه بسیار چشمگیر و قابل توجه است. انعکاس فرهنگ عامه در شعر گویندگان این عصر به‌ویژه صائب، بیش از شعر شاعران دوره‌های پیش می‌باشد. طبق آنچه که گفته آمد، مخاطب شاعر، در دوره صفویه مردم هستند نه درباریان؛ مردمی که با زبان کوچه و بازار با شاعر این دوره، در تعامل هستند. مخاطب شعر سبک هندی، که هر لحظه در حال نوآوری و ابداع تصویرهای نو است، باید به ارزش‌های زندگی، باورهای مردم در گذشته، که سینه‌به‌سینه از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده است، آگاه باشد؛ تا بتواند به‌درستی از شعر سبک هندی، محظوظ گردد. البته در کنار آن باید به دقایق و ظرافت ذهن خیال پرداز شاعر آشنا باشد.

گرایش به مضمون‌سازی و نوآوری در تصویرها، شاعران سبک هندی، از جمله صائب، را به سمت‌وسویی متمایز از دوران گذشته کشاند. شاعر به دنبال ابداع مضامین و تصویرهای تازه و دور از ذهن، نیازمند گستره وسیعی از واژگان و تعبیرها بود؛ بنابراین به هرآنچه از خیال دور و نزدیک او عبور می‌کرد، می‌اندیشید و این خلأ و نیاز را تا حدودی با تداعی موتیف‌های عامیانه به قلمرو تصویرهایش، جبران می‌کرد و بی‌پروا آنها را با عناصر نامربوط پیوند زده، روابط پنهان آنها را کشف می‌کرد. او در تلاش بود که از موتیف‌های مختلف، مضمون‌ها و تصویرهایی بدیع، بیافریند؛ به همین سبب شعر او سرشار از عناصر خیال است. غلامحسین یوسفی در این باره می‌گوید: «شعر صائب چنان از تخیل غنی است که نه تنها از تجارب و خاطرات معروف گذشته

تصاویر تازه می‌آفریند، بلکه خیال وی از مشاهده مناظر و اشیاء، ذهن و احساساتش را به صور گوناگون برمی‌انگیزد و شاعر را به عالم اندیشه‌ها و عواطف مختلف می‌کشاند» (یوسفی، ۱۳۷۱: ۳۱۶). صائب شاعری تصویرگراست و تصویرهای شعری او از میان دو نوع تصویر مجازی و زبانی، که از دو قلمرو زبان (مجاز و حقیقت) حاصل می‌شوند، «از نوع تصویرهای مجازیست نه زبانی، زیرا تصویرهای مجازی «حاصل کشف رابطه یا ایجاد پیوند میان دو یا چند امر است که به ظاهر ارتباطی با هم ندارند» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۵۲). آری «چیزی که شعر صائب را شعر می‌کند، نه کلمات، بلکه تخیل نیرومند است که مجموعه‌ای از اشیاء را به هم پیوند می‌دهد و نظم می‌بخشد و از طریق ابزار و واسطه‌ای که نحو و کلامش می‌خوانیم، به اذهان دیگران منتقل می‌شود.» (شمس لنگرودی، ۱۳۳۷: ۷۶) صائب در این امر مهارت دارد که برای مثال یک موتیف را از حوزه باورهای عامیانه در مرکز ذهن و خیال خود قرار دهد و صدها عنصر دیگر را پیرامون آن تداعی کند و مضامین متعدد و مختلف بسازد. نوع تداعی‌های او پیرامون عناصری همچون باورهای عامیانه؛ تصویرهایی را خلق می‌کند که موضوع این مقاله را به خود اختصاص می‌دهد.

۳- موتیف، عنصر تصویرساز

موتیف (motif)، واحد درون‌مایه‌ای و درون‌مایه، که از آن به بن‌مایه، مایه تکراری و مضمون (رضائی، ۱۳۸۲: ذیل واژه motif) نیز تعبیر می‌شود و مسأله بسامد بالا و چشمگیر در نامیدن آن به عنوان موتیف، مؤثر است. دکتر شمیسا در تعریف آن می‌نویسد: موتیف «بن‌مایه، عنصر، حادثه، سخن، مطلب، موضوع یا مضمونی است که در کل ادبیات یا کل آثار کسی یا یک اثر خاص مدام تکرار می‌شود» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۴۵). «در شعر سبک هندی، علاوه بر گسترش حوزه تداعی و شبکه تصویرها در پیرامون موتیوهای رایج بین شاعران دوره‌های قبل، کوشش برای واردکردن موتیوهای جدید هم فراوان به چشم می‌خورد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۷۰).

آری، موتیف‌های شعر صائب نیز همچون شاعران این دوره، یا ساخته ذهن اوست (چون: ره خوابیده، سبزه خوابیده، گل کاغذ و ...) یا موتیف‌هایی است از دوره‌های قبل و از زندگی روزمره و باورهای عامیانه مردم، که با تصاویر متنوع و متفاوت نسبت به دوره‌های پیشین آمده است (مانند حباب، صدف، سرمه، مومیایی، سوزن، شانه، تیر و کمان و شمع کافوری و امثال آن)؛ اما صائب با تکرار فراوان آنها، با هدف ایجاد مضمون و تصاویر جدید پیش می‌رود. تکرار عناصر سبب می‌شود که شاعر برای بیان مضمونی جدید و تصویری متفاوت، این عناصر (موتیف‌ها) را در محور هم‌نشینی کلمات طوری کنار یکدیگر قرار دهد که همان موتیف، در هر بار استفاده، متفاوت از کاربرد قبل باشد. به کارگیری عناصر بدین شکل، همان «خلاقیت هنری» است که هنرمند دارا ست. هنرمند سبک هندی نه تنها تخیل خلاق و توانایی در «کشف روابط پنهان» دارد، بلکه از نظر واژگانی (دایره لغوی و زبان شعری) نیز سرشار است و به‌طور مرتب برای بیان اندیشه‌ها و پدیده‌ها و موقعیت‌های جدید، جملات و کلمات جدید در زبان تولید می‌کند و تخیلات خویش اعم از دور و نزدیک را با کمک واژگان و زبان عینیت می‌بخشد. بدین ترتیب، هنرمند در کنار تخیل _عنصر بنیادین شعر_ لذت هنری که حاصل نوعی غافل‌گیری و احساس شگفتی است را به مخاطب منتقل می‌کند.

۴- شبکه تداعی

در حقیقت، تداعی، یکدیگر را خواندن و به یاد آوردن است. تداعی معانی نیز یکی از اعمال نفس است که بدان تصویر یک معنی، معنی دیگر را به خاطر آورد. تداعی، به یاد آوردن مفهومی به وسیله مفهوم دیگر یا به خاطر آمدن امری به سبب امر دیگر است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه تداعی). همین تداعی‌ها، حول محور موتیف‌ها ست که مجموعه‌ای از تصویرها را می‌سازد که از آن با عنوان هاله‌های تصویری، خوشه خیال یا شبکه تداعی نام می‌بریم. خان آرزو درباره علت ایجاد

شبکه تداعی‌های صائب می‌نویسد: «صائب در دنیای صور خیال از تناسب الفاظ بهره می‌گیرد و تداعی‌های خود را این‌گونه خلق می‌کند». او معتقد است، صائب از دو ویژگی عمده سبک هندی، «دوری تشبیه (تصاویر انتزاعی و تجریدی غامض و مبهم) و نزدیکی نسبت، بیشتر، نزدیکی نسبت و تناسب الفاظ را در نظر داشته است.» (نک: حسن‌پور: ۱۳۸۴: ۲۱۰) و در رعایت همین تناسب الفاظ است که شبکه تداعی‌های او شکل می‌گیرد و هاله‌هایی از تصاویر بر گرد موتیفی خاص نمایان می‌گردد. مجموعه‌ای از تصاویر که پیرامون موتیف‌ها شکل می‌گیرد، محصول تداعی‌های دور و نزدیک است که از طریق روابط زبانی و بیانی، شبکه تداعی‌ها را به وجود می‌آورد. در حقیقت «هرگاه عضوی از یک مجموعه را به یاد می‌آوریم، اعضا یا کلیت آن مجموعه هم فراخوانده می‌شود؛ این عمل ذهنی تداعی نامیده می‌شود و طبق این فرآیند هر چیز به سبب پیوندی که با چیزهای دیگر دارد، قادر به فراخواندن آنهاست. به عبارت دیگر، هر نمود جزئی، می‌تواند یادآور کلیتی باشد که خود جزئی از آن است» (عقداپی، ۱۳۸۰: ۷۵). از نظر بیانی، در کنار تناسب الفاظ، تشبیه به‌عنوان زیربنایی‌ترین عنصر این حوزه، بیشترین بسامد را در شعرهای صائب به خود اختصاص داده است. او از طریق تشبیه، توانسته است گستره‌ای از مفاهیم ذهنی خود را به منصه ظهور درآورد. صائب در فرآیند آفرینش تصویر، مدام در حال جستجوی وجوه اشتراک میان پدیده‌هایی است که ارتباطی با هم ندارند. او چنان میان نامربوط‌ها، رابطه‌ها را می‌یابد که گویی شباهت‌ها از ابتدا بوده‌اند و دیگران نسبت به آن بی‌توجه بوده‌اند. رقابت در کشف معانی غریب که احتیاج به تأمل دارد و دقیقه‌یابی میان شاعران آن دوره است که چشم شاعر را به روی جزئیات و آنچه از چشم دیگران پنهان مانده، می‌گشاید. در تشبیه، وجه شبه‌هاست که رابط میان موتیف‌ها و دیگر عناصر و اشیاء موجود در پیرامون آن است. اینک به نمونه‌هایی از این تصویرها و شبکه تداعی‌ها به همراه کاربرد آنها در زندگی روزمره مردم پرداخته می‌شود، که بر مبنا و محور طب عامیانه است:

۵- موتیف‌هایی از قلمرو طب عامیانه

۱-۵- تباشیر و استخوان سوخته

از میان عناصری که ریشه در باورهای عامیانه و طب سنتی دارد، دو عنصر استخوان سوخته و تباشیر در درمان پاره‌ای از بیماری‌ها مفید دانسته شده‌اند. استخوان سوخته را برای درمان بیماری‌هایی مانند صرع، عرق‌النسا، درد مفاصل و ... مفید می‌دانسته‌اند که استخوان سوخته انسان بهترین نوع آن شمرده می‌شده؛ چنان‌که در صیدنه ابوریحان بیرونی نیز به آن اشاره شده است: «و زعم طایفه‌ای آن است که قوت دفع علت صرع، خاص در استخوان آدمی است» (بیرونی، ۱۳۵۸: ذیل استخوان سوخته). علاوه بر خاصیت و کاربرد دارویی این عنصر، چگونگی و زمان استفاده از آن مهم بوده است که صائب نیز در اشعار خویش به آن اشاره کرده. به این ترتیب که بر این باور بوده‌اند، بیماری که می‌خواست استخوان سوخته را بنوشد، نباید می‌دانست دارویی که می‌خورد، استخوان سوخته است و برآن بودند که در صورت آگاهی از نوع و کیفیت آن، شفا حاصل نخواهد شد. در تحفه حکیم مؤمن آمده است: «شرب او (استخوان سوخته) را به شرطی که شارب او نداند، مجرب دانسته‌اند» (حسینی، بی‌تا: ذیل واژه استخوان سوخته).

از استخوان سوخته بسیار صادقان از راه صدق فیض تباشیر برده‌اند ۶۱۴۴/۷

اما در رابطه استخوان سوخته و تباشیر، باید گفت؛ چنان‌که از اشعار برمی‌آید، تباشیر باید بهتر و مؤثرتر از استخوان سوخته باشد:

استخوان جای تباشیر نگیرد هرگز با حسب بهر چه اظهار نسب باید کرد ۳۵۴۹/۴

شناس استخوان و تباشیر را ز هم از صبح اولین، نفس راستین مجو ۶۵۶۵/۶

و تباشیر، «در شمار داروهای سردی‌بخش و از آن در علاج بیماری‌های گرم مثل خفقان و تب‌های شدید استفاده می‌شد» (بیرونی، ۱۳۵۸: ذیل تباشیر). نیز تباشیر را در خواص بهتر از

استخوان سوخته می‌شناختند؛ که «بهترین آن، سفید رنگ باشد. اگر قدری از آن را در کوزه‌ای آب اندازند، تشنگی را فرو نشاند» (حسینی، بی‌تا: ذیل طباشیر). رنگ سفید و خاصیت سردی‌بخشی طباشیر، هر دو مورد توجه صائب بوده است. طباشیر شعر صائب، به سبب درجه اهمیت و سفیدی؛ نفس راستین، حسب، صبح صادق، شیر کودک، موی سفید و ... را تداعی می‌کند و خاصیت سردی‌بخش آن، سخن سرد ناصح بی‌درد را یادآور می‌شود. هرچند طباشیر تب و گرما را سرد می‌گرداند، اما سوز دل آتشی است که به طباشیر درمان نشود:

آب بر آتش خورشید نزد خنده صبح سوز دل کم به طباشیر نگرده هرگز ۴۷۸۲/۹

در جایی، در کنار طباشیر که خاصیت سردکنندگی دارد، به کافور که مشترک در این ویژگی هستند، اشاره می‌کند و از آتش و گرمای فراوان حرص می‌گوید، که با کافور مرگ هم خاموش نشود:

کافور مرگ آتش حرص ترا کم است تو ساده لوح فکر طباشیر می‌کنی ۶۹۵۶/۵

صائب به تهیه طباشیر از نی هم توجه دارد؛ «زیرا طباشیر از جوف نی هندی بر هم می‌رسد؛ «وگویند چون از شدت باد با آتش در نیزارهای آنجا افتد، طباشیر بندهای نی است که از خاکستر او جدا کنند...» (حسینی، بی‌تا: ذیل طباشیر).

نه طباشیر هم از سوخته نی می‌خیزد؟ از شب ما چه عجب گر سحر آید بیرون ۶۳۱۴/۹

۲-۵- تریاک (افیون)

شیره میوه گیاه خشخاش که با تیغ زدن میوه خشخاش به طرق مخصوصی گیرند (معین، ۱۳۸۷:

ذیل تریاک)، که از استعمال آن حالت سکرآور و نشاط و سرخوشی ایجاد شود.

تریاک در دیدگاه صائب یکی از موتیف‌های عام در زمینه درمان است که در بردارنده ویژگی‌هایی، و البته عاملی برای الهام‌های شاعرانه است؛ به‌طوری‌که بسیاری از شاعران برای سرودن شعر و فراهم آوردن فضای مناسب برای آفرینش شعر، از این مکلفات بهره می‌جستند،

چنان‌که طالب آملی گفته: «مفرّحی زده بودم قصد گفتن شعر» (نک: نعمانی، ۱۳۳۵: ۱۴۷/۳؛ صفا، ۱۳۷۲: ۱۱۳/۵) و بیدل نیز تصریح کرده که «وهمی که می‌فروشم بنگ است» که البته میان «این گونه خلسه‌های مصنوعی با الهام‌های شاعرانه تفاوت بسیار است» (فتوحی، ۱۳۷۹: ۷۱). استعمال مواد مخدّر (تریاک، شیره، بنگ، چرس و ...) علاوه بر کیف و نشئه‌آوردن، جنبه پزشکی و دارویی نیز داشته است. ترکیبات این ماده برای درمان و آرام کردن دردهای حادّ به کار برده می‌شد. اما در دوران صفویه «تسلیم به جاذبه شراب، اعتیاد به تریاک و کوکنار ... از لوازم احوال جامعه‌ای بود که در امواج تعصب و تسلیم و تقلید دست‌وپا می‌زد و در لوازم شفاعت و تولی و تبری احساس گناه و وجدان نگران، خود را نشان می‌داد» (زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۱۳۴). آن‌گونه که از تاریخ و تذکرها برمی‌آید، پادشاهان (به جز شاه عباس اول) و شاعران و اهل ادب همه به‌نحوی به استعمال ترکیبات این ماده مخدّر آلوده بودند. صاحب مجمع الخواص، ولی دشت بیاضی را تریاکی طمع کار می‌خواند (نک: گلچین معانی، ۱۳۴۸: ۵۹۳) و بابا فغانی به گفته خویش از گوشه‌های میکده صفای وقت می‌جست، او کار را به جایی رسانده بود که حاکم ابیورد یک من شراب برای او مقرر کرده بود (نک. مقدمه دیوان بابا فغانی، ۱۳۱۶: ۱۰). طبیعتاً صائب هم از این احوالات بر کنار نبود و به تریاک و شراب علاقه تمام یافته بود؛ چنان‌که خود به‌صراحت به این عمل خویش اشاره می‌کند:

همچو صائب با مفرّح سر کن و سرسبز باش هیچ زهری بهر اهل فکر چون تریاک نیست

۱۲۹۴/۵

او در اشعار خویش از سویی تریاک را در برابر شراب، فیض‌رسان مخموران می‌خواند:

صائب آن فیض که مخموران نیابد از شراب در طلوع نشئه تریاک می‌بینم ما ۲۸۶/۹

و از سویی دیگر، شراب را برتر از تریاک می‌شمارد و می‌گوید:

جای جام باده را تریاک نتواند گرفت خاک جای آب آتشناک را نتواند گرفت ۱۳۸۳/۱

در این تردید سرانجام با تصویری زیبا در عالم خیال خویش، به مخاطبان توصیه می‌کند که از ادراک دو نشئه تریاک و شراب غافل نمانند و با هم استعمال کنند:

غافل مشو چو لاله ز ادراک نشأتین یک کاسه ساز باده و تریاک را به هم ۵/۵۸۵۰

افیون همچون عالم واقع در شعر صائب تلخ است:

۱-۲-۵. تریاک، شقایق، تریاک اکبر:

هر که آب از چشمه‌سار بی‌نیازی خورده‌است آب گوهر در مذاقش تلخی افیون دهد ۳/۲۷۸۳

فلک از شکوه ما تنگ‌دلان آسوده ست حقه از تلخی تریاک چه پروا دارد؟ ۹/۳۳۰۰

در شعر صائب، استعمال شقایق در کنار تریاک اشاره به خاصیت مکیف بودن نوعی شقایق دارد و در ترکیب تریاک عصاره‌های گیاهی خانواده شقایق و خشخاش به کار می‌رود (معین، ۱۳۸۷: ذیل تریاق) و «تریاک اکبر» که شاعر آن را به کار برده، همان تریاک کبیر است که در معنای تریاک و تریاق مستعمل است (معین، ۱۳۸۷: ذیل تریاک اکبر):

شقایق حقه تریاک تا گردید دانستم که افیونی کند آخر خمار می شرابی را ۳/۴۳۴

عشق را غیرت به کامم زهر قاتل کرده‌است تلخی مردن ازین تریاک اکبر می‌کشم ۵/۵۳۸۳

شاعر همچنین تصویرهایی را بر محور این ماده مکیف خلق می‌کند که در آن به طرز تهیه این عنصر که به طریق تیغ‌زدن «بر سر حقه خشخاش» است، توجه دارد:

تلخی بنه از سر که ندارد خطر از تیغ آن قبه خشخاش که تریاک ندارد ۳/۴۳۵۹

گویی شاعر به رسم آن عصر است، که تصمیم به کناره‌گیری از آن می‌گیرد و می‌گوید:

هر که چون صائب ز عشق لایزالی مست شد منت کیف از شراب و بنگ و افیون برنتافت

ترک افیون را علاجی بهتر از تقلیل نیست اندک‌اندک ز آشنایان جهان بیگانه شو ۶۵۰۶/۹
 به کم‌کردن توان از دست افیون جان به در بردن ببر پیوند از خلق جهان آهسته‌آهسته ۶۶۰۵/۵
 تریاک برای صائب مضمون‌پرداز، یادآور عناصری است که در ذهن کسی نمی‌گنجد، مگر اینکه
 شاعر سبک هندی باشد. صائب در خلق تصویرها از تریاک و افیون، به خاک ۱۳۸۳/۱، دایه
 ۴۷۱۹/۳، امساک ۵۸۵۰/۱، خلق جهان ۶۶۰۵/۶، آشنایان ۶۵۰۶/۹ می‌رسد.

افیون خمار باده خون گرم نشکند از دایه مهربانی مادر طمع مدار ۴۷۱۹/۳
 جای جام باده را تریاک نتواند گرفت خاک جای آب آشناک نتواند گرفت ۱۳۸۳/۱

۳-۵- زعفران

تارهای خوشبوی گلی است که در پلو و خورش و دوا استعمال می‌شود (داعی الاسلام، ۱۳۶۶:
 ذیل زعفران) و در طب عوام، گیاهی است «مفرّح و خنده‌آور تاجایی که یک‌باره خوردن سه مثقال
 آن را سگته‌آور و کشنده دانسته‌اند» (باقری خلیلی، ۱۳۸۳: ۱۶) و مقوی حواس، مصلح عفونت
 خلط بلغمی و ... است (محمدپادشاه، ۱۳۳۵: ذیل زعفران).

از زعفران در شعر صائب همان مفهوم طبی آن برداشت می‌شود که نشاط‌انگیز است و بسیاری از
 ابیات با مرکزیت زعفران، حول این مفهوم قرار دارند. او خنده و نشاط ناشی از خوردن زعفران را
 به آن دلیل که از دل نیست و با مسبب (زعفران) ایجاد شده، چون شعله خار و خس می‌داند:

شادی کز دل نباشد، شعله خار و خس است گریه به زان خنده‌ای کز زعفران پیدا شود

۲۶۶۳/۵

همچنین معتقد است:

پشیمانی ندارد خنده بر وضع جهان کردن ندارد گریه در پی خنده‌ای کز زعفران خیزد

۳۰۳/۵

اشاره شاعر به کاه و زعفران از تصویرهای دیگری است که مدنظر او بوده، کاه بی‌ارزش است و زعفران ارزشمند، و قصد شاعر از آوردن این دو عنصر در کنار هم این است که تحت شرایطی، کم‌ارزش و باارزش قابل تفکیک نخواهند بود.

تمیز نیک و بد از سفلگان مجو زنه‌ار یکی است مرتبه کاه و زعفران در خاک ۵۲۱۳/۸
گر عزیزان این چنین گردند صائب خوار و زار امتیاز زعفران، از کاه کردن مشکل است
۱۰۳۵/۸

رنگ زرد زعفران برای شاعر، یادآور رنگ زرد چهره است:

از رخ چون زعفران چین جبین خاک را خنده رو چون سکه زر می‌کند فصل خزان
۵۹۹۳/۱۰

چون به رنگ زرد من بر می‌خورد رنگ خزان زعفران می‌مالد از خجلت به روی خویشتن
۶۰۳۹/۱۰

و سرانجام از به عمل نیامدن زعفران در شوره‌زار، امری محال را افاده می‌کند، مبنی بر اینکه دل پرشور خود را چون شوره‌زار می‌بیند که گشایشی برای آن نیست:

شکفتگی طلبم صائب از دل پرشور ز شوره زار تمنای زعفران دارم ۵۷۳۹/۹
ز شوره زار تمنای زعفران دارد ز من کسی که دل شادمانه می‌طلبد ۳۶۷۵/۱۰

۴-۵- سپند

دانه‌ای است دواپی و در دفع نظر بد هم در آتش سوخته می‌شود (داعی الاسلام، ۱۳۶۶: ذیل سپند). سپند در شبکه تداعی صائب نوع انسان است، یا عاشق است و مجنون، که دلی بی‌قرار دارد و در مجمر دنیا گرفتار است، یا بیشتر از نوع خود شاعر (صائب) است، که آرامش آن در

سیر و جهیدن است. این نوع از تداعی که شاعر خود را چون سپند تصور می‌کند، در بسیاری از ابیات با مرکزیت سپند، چشمگیر است.

در آمدم چو به مجلس سپند جای نمود ستاره سوختگان قدردان یکدیگرند ۳۹۱۷/۱۰
آن سپند کلفت آلودم در آتشگاه عشق کز غبار سینه گل بر روزن مجمر زدم ۵۳۶۴/۳
سپند مثل انسان در شعر او فریاد سر می‌دهد، ناله می‌کند و بساط زندگی او یک نوا و ناله بیش نیست: «در بساط زندگی یک نوا دارد سپند ۲۴۹۴/۷» و با همان یک نوا از مجمر دنیا بیرون می‌رود و چیزی که می‌تواند او را از این دنیا بیرون برد آتش (عشق، رخسار یار) است. به همین سبب شاعر خطاب به آتش می‌گوید:

یک ره ای آتش به فریاد سپند من برس در گره تا چند بندم ناله و فریاد را ۴۵/۹
آتش تنها عامل وصال سپند است و در تداعی شاعران سبک هندی «سپند، در آتش به رقص بر می‌خیزد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۲۹) و اگر زمانی برسد که کسی به فریاد او نرسد، او از نوای خویش رقص می‌کند. فریاد سپند در شعر صائب بی‌دلیل نیست، صائب که خود را چون سپندی تصور می‌کند، می‌گوید: صدای من از ناله و شکوه نیست، برای این است که «احباب را به سوی خود» می‌خوانم، یا «دور گردان را به آتش راهنمایی می‌کنم»:

از سوختن سپند مرا نیست شکوه‌ای احباب را به سوی خود آواز می‌کنم ۵۸۴۳/۱۱
دور گردان را به آتش راهنمایی می‌کند از سپند من اگر خیزد صدای سوختن ۶۰۲۱/۵
داشتن صدا (از هر نوع ناله، شکوه یا فریاد) و جهیدن و بی‌قراری، جزء لاینفک ذات سپند در برابر آتش (عشق، رخسار، مجمر) است:

تا سپند آن آتشین رخسار را در بزم دید آن‌چنان جست از سر آتش که صد فریاد داشت ۱۳۲۵/۵

و در حقیقت، آرامش سپند در آسایش نداشتن است:

سپند آتشین رخسارم آسایش نمی‌دانم اثر تا از وجودم هست در سیرست آرامم ۵۵۸۹/۷
و در همین وصف است که سپند تعلیم نشست و برخاست به عاشق می‌دهد:
نشست و خاست به عاشق که می‌دهد تعلیم اگر نباشد در بزم آن نگار سپند ۳۹۰۶/۱۴
با وجود این همه فریاد و بی‌قراری، زمانی می‌رسد که سپند دیگر نمی‌جهد و از حیرانی بی‌صدا
بر جای می‌ماند و با این مضمون، تداعی «خال مشکین» را می‌کند:

مهر لب شد حیرت رخسار آشناک او چون سپند آن خال مشکین ورنه صد فریاد داشت
۱۳۲۴/۶
در آن محفل که شمع آن روی حیرت آفرین باشد سپند از جای خود برخاستن گردد فراموشش
۴۹۴۴/۳

۱-۴-۵- سپند و چشم بد

سپند در طب سنتی و باورشناسی مردم خصوصیاتِی دارد که «در ادب فارسی به خاصیتِ دفع
چشم‌زخم‌بودن سپند، بیش از دیگر خواص آن اشاره شده که متأثر از باورهای است که در میان
مردم رواج داشته و دارد» (باقری خلیلی، ۱۳۸۳: ۳۲):

چون سپند از بیم چشم بد همان در آتشم گرچه چون مجمر متاع خانه ما آتش است
۱۰۰۸/۱۰
چشم بد بسیار دارد در کمین آسودگی چون سپند آرام در محفل نمی‌باید گرفت
۱۳۸۹/۹
ابیات زیر به بوی برخاسته از سپند اشاره می‌کند که در آنها، سپند، «چشم بد»، «دل بلبل» و «درد»
را فرامی‌خواند:
بسیار چاره هست که از درد بدترست صد چشم بد، برابر دود سپند نیست ۲۰۴۰/۲

می‌رسد بوی سپند از دل بلبل به مشام تا دگر دیده گستاخ که بر روی گل است؟ ۱۴۸۲/۳

۲-۴-۵- مجمر و سپند

ارتباط مجمر و سپند واضح است؛ یکی ظرف است و دیگری مظروف، و هر جاکه مجمر وجود دارد، سپند هم حتماً وجود دارد. یعنی مجمر با وجود سپند معنا دارد و سپند لازمه آن است. در حالی که سپند بدون مجمر هم آتش می‌گیرد و می‌جهد. مجمر در شعر صائب، چون صدف، فانوس، دام، دشت، هستی (دنیا)، انسان است که سپند آنها به ترتیب؛ دُر شهوار ۳۹۰۵/۲، چراغ ۳۱۲۸/۲، دانه ۳۵۲۳/۱، کوهسار ۳۹۰۵/۱۳، دل آزاده ۳۱۲۷/۵، و بالاخره دل ۲۵۵۴/۲ است:

سرشک گرم که گوهر فروز این دریاست که مجمرست صدف، دُر شاهوار سپند ۳۹۰۵/۲

۵-۵- سرمه (توتیا)

سرمه گرد سیاهی است که دوی چشم است (داعی الاسلام، ۱۳۶۶: ذیل سرمه) اما در اصل سنگی است صفایحی و براق که بسایند و سپس سوده آن را در چشم کشند (محمدپادشاه، ۱۳۳۵: ذیل سرمه). بهترین آن صفاهانی است پس مکی (چند بهار، ۱۳۸۰: ذیل سرمه). اصفهان از مدت‌ها پیش در داشتن سرمه، شهرت داشته است و صائب که اصفهان برای او جلوه‌ای دیگر دارد و روزها در آن سپری کرده، به وجود سرمه اصفهان اشاره کرده و آن را «خاک سرمه خیز» خطاب می‌کند:

ای خاک سرمه خیز به فریاد من برس شد سرمه استخوان من از خاکمال هند ۴۲۳۶/۳

سرمه (توتیا)، در شعر صائب، همان‌طور که طبع آن اقتضا می‌کند، مظهر روشنگری و روشنی بخشی است؛ زیرا در اعتقاد عامیانه، مردم بر این باورند که سرمه بر بینایی چشم می‌افزاید (شاردن،

۱۳۷۱: ۱۱۳۴) و پیوند میان چشم و سرمه را ازلی می‌پندارند:

چشم را با سرمه پیوندی است از روز ازل صائب از گلگشت سیر اصفهان چون بگذرد

۲۳۴۵/۸

در شبکه تداعی شاعران سبک هندی از جمله صائب، «سُرمه با صدا ارتباط مستقیم دارد و اساس این خوشه خیال، بر این اعتقاد عامیانه (در طب عوام) استوار است که معتقدند، اگر سرمه به کسی بخوراند، صدایش خواهد گرفت و از این رهگذر است که سرمه، خاموشی را تداعی می‌کند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۳۳۰) و بر اساس همین باور عامیانه، حضور این عنصر در کنار صدا، ناله، آواز و ... در شعر صائب قابل توجه می‌شود:

سرمه خاموشی من از سواد شهرهاست چون جرس گلبانگ عشرت در سفر باشد مرا

۱۳۷/۴

بلبل خوش نغمه‌ام با گل سخن باشد مرا سرمه خاموشی از زاغ و زغن باشد مرا ۱۴۰/۱
این باور عامیانه و سرمه‌خیز بودن خاک اصفهان برهانی می‌شود برای شاعر تا زبان به شکوه گشاید:

از گرد سرمه آب ندارد در او صد گویا کسی به خاک صفاهان چسان شود؟ ۴۲۷۰/۷

تکرار مضامین «توتیا شدن استخوان»، «آب در چشم آمدن از کشیدن توتیا در چشم»، در میان ابیات شاعر، ذهن و فکر خواننده را به سمت آنها سوق می‌دهد. شاعر از توتیا شدن استخوان، سوده شدن آن را در نظر دارد که در ارتباط با توتیا، حالت گردگونه آن مد نظر است (اشاره به تهیه توتیا از استخوان به‌ویژه عاج فیل دارد) او از سوده شدن استخوان، به شکست خویشتن در زیر فلک می‌رسد که از سنگ طفلان ۲۵۴۴/۸، کجروی‌های فلک ۵۳۳۸/۳، سنگ حادثه ۶۵۷/۱۶ و ... این اتفاق می‌افتد و چون سرمه می‌شود. ارتباط تر بودن و آب در چشم آمدن با کشیدن توتیا، ناظر بر غبارگونه بودن توتیا ست که از رفتن در چشم، آن را تر می‌کند، و از تر شدن چشم، اشاره به آب دادن چشم از چیزی (توتیا) می‌کند:

صائب ز توتیا ندهد آب چشم خویش هر دیده‌ای که سرمه از آن خاک پا گرفت ۲۰۹۴/۱۶
شد توتیا و آب ز چشمی روان نکرد در سنگلاخ دهر دل شیشه بار ما ۷۶۶/۴
رنگ سرمه (توتیا)، در نظر شاعر نیز اهمیت دارد، به این ترتیب که رنگ سیاه سرمه، یادآور خط
(یار) و سواد شهر اصفهان، شب، زلف، دود، بخت سیه و ... است:

شد گر جهان به چشم من از خط او سیاه این سرمه با سواد صفاهان برابر است ۱۸۹۰/۹
صائب وداع بخت سیه کار خویش کن این سرمه را به خاک صفاهان چه می‌بری؟
۶۹۳۶/۱۰

ولی سرمه مرغوب در نزد شاعر چیز دیگری است، شاعر گرد خاک پای یار، غبار خط یار را
برای روشنی چشم، برتر و بهتر از سرمه می‌داند و خاک در چشمی می‌کند که «در دوران آن خط
غبار، روشنی از سرمه و از توتیا دارد امید». توتیا بینایی را شدت می‌بخشد و چشم را روشن
می‌کند، اما اثری در نوع نگرش افراد یعنی؛ «کوتاه دیدگی» (سطحی نگری) ندارد:

نادان شود ز اهل بصیرت به خاکمال کوتاه دیدگی اگر از توتیا رود ۴۲۴۸/۸
سرمه دنباله‌دار، سرمه سلیمانی و میل سرمه، از ترکیباتی است که در خلق تصاویر مؤثر بوده‌اند،
«سرمه دنباله دار، خط سرمه را گویند که در گوشه چشم از جانب بناگوش کشند و سرمه
سلیمانی، سرمه‌ای است که چون به چشم کشند، مخفیات عالم عیناً و عیاناً معاینه کنند» (چند
بهار، ۱۳۸۰: ذیل سرمه دنباله دار و سرمه سلیمانی):

رخسار نو خط تو خوش آمد به دیده‌اش از شب کشید سرمه دنباله دار صبح ۲۲۹۸/۲
تهی است چشم تو از سرمه سلیمانی وگر نه شیشه گردون پر از پریزاد است ۱۶۶۶/۲
میل سرمه، میله‌ای است باریک و ظریف، برای کشیدن سرمه از آن استفاده کنند که شاردن در
سفرنامه خویش به‌خوبی به آن اشاره می‌کند: «مردان و زنان ایران هر روز صبح با میله‌ای باریک و
صاف و ظریف به چشمان و ابروان خود سرمه می‌کشند...» (شاردن، ۱۳۷۱: ۱۱۳۴).

مرا خون گرمی منت ز کوری پیش می‌سوزد ز میل توتیا در چشم میل آتشین دارم ۵۵۶۳/۴
و میل در بیت بالا با «میل آتشین» که برای مجازاتست (نابینا کردن) به کار می‌رفته،
تناسب دارد.

در دیده‌نظارگیان میل سرمه کرد رخسار آتشین تو مد نگاه را ۷۳۴/۳

۱-۵-۵- نمک و سرمه (توتیا)

این دو عنصر همان‌گونه که از خاصیت و ذات آنها برمی‌آید و گفته شد، در تقابل قرار دارند، یکی
روشنی‌بخش چشم و دیگری آزار دهنده و آسیب رساننده چشم است:

در چشم داغ دیده کشد سرمه از نمک پروانه را کسی که به مهتاب می‌برد ۴۰۴۶۳
اما در شعر صائب و نگرش او، هر چیزی ممکن است از ذات اولیه خود برگردد، در اینجا نمک،
تبدیل به توتیا می‌شود!

دل شکسته من درد را دوا گیرد نمک به دیده من رنگ توتیا گیرد ۳۷۹۶۱

ریزند اگر به دیده من، بی‌غمان نمک در چشم قدردانی من توتیا شود ۴۲۶۱/۲

۲-۵-۵- جواهر سرمه

پیشینیان بر این باورند که نوع دیگری از سرمه که در آن جواهر اندازند و
به غایت مقوی‌البصر باشد. (چندبهار، ۱۳۸۰: ذیل سرمه) و به همین سبب
است که برای صائب یادآور، روشنگرانی چون عیسی و عشق است که در
خور چشم هر بی‌بصیرتی نیست:

نبرد از چشم سوزن قرب عیسی عیب کوری را

محال است از جواهر سرمه بدگوهر شود بینا ۴۵۸/۲

۶-۵- شانه و زلف

شانه و زلف دو آشنای دیرین «سنت ادبی»، از دیگر عناصر تصویرساز و جزو موتیف‌های عام در شعر صائب هستند که در کنار یکدیگر زمینه‌ساز بخشی از تصاویر ظریف شاعر هستند. این عنصر را در کنار چوب صندل می‌توان در زیر مجموعه طب عامیانه، مورد بررسی قرار داد:

۱-۶-۵- شانه، شمشاد، صندل

مؤلف فرهنگ نظام به این نکته اشاره می‌کند که در قدیم شانه‌ها را معمولاً از چوب شمشاد می‌تراشیده‌اند (چندبهار، ۱۳۸۰: ذیل شمشاد) و صندل چوبی معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ او بو ندارد و طلای او جهت رفع درد سر حاد مفید است (حسینی، بی‌تا: ذیل صندل). گویی شانه‌ها را علاوه بر چوب شمشاد، از این نوع چوب نیز درست می‌کرده‌اند؛ زیرا چوب آن سخت و «قوت چوب او تا سی سال باقی است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل صندل). صائب تصویرهای شعری خود را، بر گرد عنصر شانه، در ارتباط با صندل، به صورت زیر ترسیم می‌کند:

با درد سر شکوه عشاق چه سازد از صندل اگر زلف ترا شانه نسازند ۴۴۱۴/۴

دردسر بسیار دارد پاس دل‌ها داشتن شانه آن زلف را زنه‌ار از صندل کنید ۲۷۹۰/۷

زیرا شانه‌ای که از چوب صندل باشد، درد سرها را درمان خواهد کرد!!

۷-۵- شمع کافوری

شمع کافوری، شمعی که از موم سفید سازند (گلچین معانی، ۱۳۸۱: ذیل شمع کافوری) و کافور ماده معطر جامدی است که به صورت سفید و شفاف متبلور می‌شود و محلول آن در پزشکی به عنوان آرام‌کننده و تقویت‌کننده قلب تجویز می‌شود (معین، ۱۳۸۷: ذیل شمع). در گذشته برای خوشبو کردن شمع‌ها که معمولاً از پیه بوده، کافور را با موم می‌آمیختند. صائب از این نوع شمع،

در گستره خیالات خویش، رنگ سفید و شفاف آن و گویی حتی خاصیت آرام‌کنندگی آن را مد نظر داشته است. البته عطش او به خلق مضامین جدید، مهمترین عامل در استفاده از عناصر است، چه عناصری که پیش از او کاربرد داشته‌اند و چه عناصری که او شخصاً نظاره‌گر آنها ست. در سفیدی و روشنی، دست بلورین، برتر از شمع کافوری است و حتی برتر از ید بیضا و تاثیرنداشتن رنگ سفید ظاهری، در باطن، مضمونی است که برگرد این نوع از شمع، نقش بسته است:

ید بیضاء ز خجلت آب شد چون شمع کافوری برآوردی تو تا از آستین دست بلورین را

۴۲۷/۴

صفای ظاهر از دل کی زداید زنگ باطن را؟ همان دود از نهاد شمع کافوری سیه خیزد

۳۰۳۲/۲

در بیت زیر، شمع تداعی‌کننده معشوق است و شاعر خاصیت آرام‌کنندگی شمع کافوری را به واسطه آنکه از کافور است، در نظر دارد:

عاشقان را نیست بر دل، سردی معشوق بار شمع کافوری نسازد دل خنک پروانه را

۸۶۰/۸

۸-۵- مشک

مش؛ ماده‌ایست معطر، مأخوذ از کیسه‌ای مشکین به اندازه تخم مرغی یا نارنجی کوچک، مستقر در زیر پوست شکم آهوی ختایی (معین، ۱۳۸۷: ذیل مشک) که در طب گرم و خشک است و لطیف است و اعضا را مقوی است، خاصه دل را، اگر با مقداری کافور و زعفران در بینی ریخته شود، درد سر را که از سردی و رطوبت باشد، منفعت کند (بیرونی، ۱۳۵۸: ذیل مشک). مشک نافه در علم جانورشناسی، مشک خالص است که از کیسه محتوی مشک گوزن ختایی به دست

می‌آید (معین، ۱۳۸۷: ذیل مشک). این همان مشک ناب است که برای صائب بسیار ارزشمند است. چنان‌که در مورد آن می‌گوید: «ایمن از تیغ است هر خونی که مشک ناب شد» ۲۴۱۶/۲. مشک ختن در نزد شاعر اهمیت ویژه دارد؛ به‌طوری‌که به قول خودش در «چین ختا» (ترکستان چین) تحقیق‌ها کرده تا به این مطلب دست یافته است که:

به اکسیر قناعت خون آهو مشک می‌گردد به خون دل من این تحقیق در چین ختا کردم

۵۵۱۴/۸

و در تصورات خویش از «ختن آباد»، شهری خیالی (مشابه ختن) که مربوط به قلمرو و شعر و ادب است سخن می‌گوید، تا به این نحو ارزش سخنان خویش را نشان دهد:

چون خامه صائب گره نافه گشاید دامن زمین را ختن آباد کند مشک ۵۲۲۴/۱۲

در حقیقت مشک در شعر صائب مظهر ارزشمندی است و هدایت‌کننده به‌سوی عناصری است که در دنیای خیال شاعر ارزش والایی دارند، به‌طوری‌که او مشک را چون خط عنبرین یار ۲۸۷۵/۸ و صهبا ۴۸۸۰/۷ و عشق حقیقی ۶۴۱۴/۴ می‌بیند.

بوی خوش مشک از خصوصیات اصلی آن به شمار می‌رود و مهمترین دلیل ارزش آن در میان مصرف‌کنندگان است. از آن جهت که بوی آن فرا گیر و بسیار معطر است، شاعر آن را ناگزیر از غمّازی می‌داند:

خودنمایی لازم نو دولتان افتاده‌است خون چو گردد مشک، ناچار است غمّازی‌کند

۸۶۴/۸

و هم از آن جهت -داشتن بوی تند و معطر- آن را رسوای عالم می‌خواند که نیازی به رسوا کردن آن نیست:

با من رسوا چه سازد پرده سوزی‌های حسن؟ ساده‌لوح آن کس که خواهد مشک را رسوا کند

۲۵۱۷/۹

زیرا از پراکنده‌شدن بوی آن نمی‌توان جلوگیری کرد:

نافه خونین جگر بیهوده می‌پیچید به خویش نیست ممکن بوی مشک ناب را گردآوری

۶۶۹۳/۴

می‌کند از مهر خاموشی تراوش راز عشق مشک را در نافه ممکن نیست پنهان داشتن

۶۰۲۸/۴

۱-۸-۵- خون و مشک

مشک خون منجمدی است که از حیوانی کوچکتر از آهو که در بلاد چین و هند و ترک حاصل می‌شود. (حسینی، بی‌تا: ذیل مشک) و شاعر بارها به ایجادشدن مشک از خون اشاره کرده و رابطه آنها را رابطه‌ای فطری خوانده است:

میان مشک و خون در اصل فطرت هست یکرنگی

دل مجروح چون گردد جدا از زلف مشکینش؟ ۴۹۶۲/۳

خون شود مشک ز همصبحتی ناف غزال دل خون گشته به آن حلقه گیسو بگذار

۴۶۶۷/۵

اما این تبدیل خون به مشک، در ناف آهوی تاتاری برای شاعر تداعی‌های دیگری را نیز فریاد می‌آورد و او با یادآوردن این خون به یاد خون چشم، خون شفق، خون جگر، خون دل، خون لاله و گل و حتی سرخی لب میگون (که چون خون سرخ است) می‌افتد و هرکدام تصویری را در ذهن او برمی‌انگیزد:

شود چون ناف آهو مشک خون در حلقه چشمش به خاطر بگذراند هر که زلف مشکبار او

۶۵۱۵/۳

نفس ز سینه مجروح ما دریغ مدار ترا که خون به جگر مشک ناب گردیده است ۱۷۵۹/۲

خونی که بود در دل من مشک ناب شد تا شد بدل به عشق حقیقی مجاز ۶۴۱۴/۴
پیش از آن دم که کند خون شفق را شب مشک همچو خورشید بر افروز رخ از باده ناب
۸۹۱/۲

مگر نسیم به گلزار بوی زلف تو برد که خون لاله و گل گشت مشک ناب تمام ۵۷۱۳/۱۵
جای حیرت نیست، خون بسیار گردیده است مشک آن لب میگون اگر خط سیاه آرد برون
۶۱۵۰/۶

۲-۸-۵- مشک و زخم ناسور

مرهم مشک بر زخم ناسور از مضامینی است که شاعران، از جمله فردوسی و خاقانی و صائب و بیدل، در دوره‌های مختلف برای ترسیم تصاویر خویش به آن اشاره کرده‌اند و خاصیت دارویی آن را در نظر داشته‌اند. البته در میان شاعران نام‌برده، صائب بیش از دیگران به آن پرداخته است. زخم ناسور که مشک مرهم آن شمرده شده است، زخمی چرکین و جراحی است که به سختی علاج پذیرد (گلچین معانی، ۱۳۸۱: ذیل ناسور).

صائب علاج زخم ناسور را مشک می‌داند و می‌گوید:

زخم ناسور مرا مرهم مشک است علاج بر سر خود، بکن ای زلف پریشان مددی!

۶۸۲۵/۹

آنجا که داغ بی‌درد گل کرد، پنبه زاریم آنجا که زخم عشاق خندید، مشک نابیم

۵۹۷۰/۶

و با حسن تعلیلی زیبا مبتنی بر عنصرخیال تشخیص، می‌سراید:

بهر جگر زخمی ما چرخ سیه کار هر شام ز خون شفق ایجاد کند مشک ۵۲۲۴/۱۱

و نیز آنجا که می‌گوید:

ای آنکه می‌دوی به سر زلف چون نسیم اول دهان زخم پر از مشک ناب کن ۶۳۹/۹
باز به خاصیت دارویی آن اشاره می‌کند.

۳-۸-۵- مشک و زلف و خط

خط و زلف به‌خصوص از آن معشوق، در ادب پارسی به مشکین و معطر بودن مشهور است و هم از آن روی که رنگ خط و زلف و مشک، تیره و سیاه است با یکدیگر ارتباط دارند؛ به‌طوری که در مورد رنگ مشک نوشته شده است: رنگش قهوه‌ای تیره، مایل به سیاه است (معین، ۱۳۸۷: ذیل مشک).

چون حنا کز رفتن هندوستان گردد سیاه خون دل‌ها مشک شد در حلقه گیسوی تو
۶۴۹۶/۸

خط تو سلسله خود به مشک ناب رساند کمند زلف تو خود را به آفتاب رساند
۳۸۹۰/۱

شاعر در مضمونی با تصاویر مختلف، از مشک و خون، «دل دیوانه» را تداعی می‌کند:

چو خون شد مشک ممکن نیست دیگر بار خون

گردد عبث در فکر اصلاح دل دیوانه خویشم ۵۵۸۶/۹

خون چو شد مشک دگر بار نمی‌گردد مشک دل دیوانه محال است که عاقل گردد

۳۲۶۶/۵

۹-۵- مومیایی

«مومیایی لغت یونانی است و فارسیان مومیایی را به زیادت دو تحتانی به مطلق دوایی که به کار شکست آید، استعمال کنند» (چند بهار، ۱۳۸۰: ذیل مومیایی). بهترین او سیاه براق است که بوی نداشته باشد و ارسطو فرموده که بهترین او آن است که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح کنند

با ریزه نی شکسته شق کرده بر آن مالند، التیام یابد (داعی الاسلام، ۱۳۶۶: ذیل مومیایی). در شعر صائب نیز مومیایی در معنای کاربردی آن، یعنی تسکین‌دهندگی و شفادهندگی به کار رفته است؛ البته لازم به ذکر است که در شعر او نوع مومیایی هر عنصری متفاوت از دیگری است. مومیایی در شعر صائب، خورشید را تداعی می‌کند! و می‌گوید: مومیایی ماه شکسته، خورشید است:

نیست جز خورشید تابان مومیایی ماه را عشق کامل می‌کند ناقص عیاران را تمام

۵۲۸۲/۳

جام شراب مرهم دل‌های خسته است خورشید مومیایی ماه شکسته است ۱۹۵۳/۱
مومیایی مینا (آبگینه)، دکان شیشه‌گری است:

شود شکستگی دل ز فیض عشق درست که مومیایی مینا دکان شیشه‌گری است

۱۷۶۵/۹

و مومیایی مجنون، سنگ کودکان است:

درست شد ز ملامت شکسته‌ام صائب که مومیایی مجنون بی‌خبر سنگ است ۱۷۰۸/۱۵
همچنین صائب بارها از این حقیقت طبیعی که «مومیایی از صخره سنگ ترشح می‌شود» (نک. ترکمان، ۱۳۵۰: ۲۶۶۳)، در بیان مضامین خویش سود جسته، برای اینکه بگوید:

حسن سنگین دل اگر گشت ملایم چه عجب؟ مومیایی ز دل سنگ برون می‌آید

۳۶۳۶/۶

شکسته دل مشو از سخت رویی ایام که مومیایی از صلب سنگ زاده شود ۳۹۸۲/۱۳
مضمون دیگری که شاعر در ابیاتی که با مرکزیت مومیایی شکل گرفته‌اند، می‌آورد، این است که او معتقد است؛ «شکستگان جهانند مومیایی هم» و از آنجا که او دلی شکسته دارد و جزو شکستگان جهان است، مومیایی او زلف پرشکن است که آن نیز جزو شکستگان می‌باشد:

شکستگان جهانند مومیایی هم دل مرا شکن زلف یار می‌سازد ۳۸۰۸/۴

شدند جمع دل و زلف از آشنایی هم شکستگان جهانند مومیایی هم ۵۷۸۴/۱
در حقیقت نوعی تناقض در ابیات او به چشم می‌خورد به این ترتیب که در عالم واقع مومیایی،
درمانی برای شکستگی است و شاعر در عین آگاهی بر این موضوع و کاربرد آن در میان ابیات،
برای بیان مضامین خویش، شکست خویش را نیز مومیایی می‌داند؛ به‌طوری‌که بارها مضامینی
حامل این تناقض می‌آورد:

تندرستی بر نمی‌تابد مزاج عاشقان استخوان ما شکست مومیایی می‌دهد ۲۷۴۸/۵
نیست صائب مومیایی جز شکست خویش شیشه دل را شکستی کز تن آسانی رسید
۲۷۵۴/۸

و بالاخره اینکه در بیشتر ابیات با مرکزیت عنصر مومیایی، ریسمان ارتباط‌دهنده این عنصر با
عناصر دیگر، که بر حول آن گرد می‌آیند، خاصیت بهبوددهندگی آن است:

ز سنگ کودکان شد مومیایی استخوان ما همان صائب جنون دست از سر ما بر نمی‌دارد
۲۹۵۸/۸

چون وصف تو مومیایی نیست از بهر شکسته زبان‌ها ۸۵۲/۲۴

۶- نتیجه‌گیری

آنچه این پژوهش نشان می‌دهد، این است که شاعر به تمام ابعاد بن‌مایه‌ها توجه داشته است و
تأجایی که ذهن کاوشگر او پیش می‌رود و می‌تواند، ذره‌ای از خصوصیات بن‌مایه‌ها از چشم
تیزبین او دور نمانده است. صائب هر یک از این بن‌مایه‌ها را در مرکز تصاویر شعری قرار داده و
آنها را با ریسمان تداعی‌های خود به عناصر و بن‌مایه‌های دیگر پیوند زده، که در ظاهر هیچ نقطه
مشترکی و هیچ تناسبی بین آنها نمی‌توان یافت؛ ولی با اندک تأمل و دقت به وجوه اشتراکی دست

می‌یابیم که بسیار دور از ذهن است و این همان ویژگی سبک هندی است که به دنبال ناشناخته‌ها است. همچنین، این پژوهش نشان می‌دهد که تداعی‌های صائب، تنها بر ظواهر پدیده‌ها و عناصر، بنا نشده است؛ او به بطن و وجود اشیاء و پدیده‌ها نفوذ کرده و هرآنچه که می‌توانسته از بن‌مایه‌ها بیرون کشیده، تا تصویر و مضمونی تازه بیافریند. برای مثال، چنان‌که اشاره شد، صائب مشک را با لب میگون پیوند می‌زند و عامل پیوند آنها را به ایجادشدن مشک، از خون منجمد حیوانی کوچکتر از آهو نسبت می‌دهد. به این ترتیب که اگر مشک، لب می‌گون را تداعی کند، و مشک، چون لب میگون پنداشته می‌شود، وجه شبه همان رنگ سرخ است که در ورای ظاهر مشک باید مورد توجه قرار گیرد و این امر یعنی توجه‌کردن به جزئیات و اندرونی بن‌مایه‌ها، که فقط از عهده یک شاعر سبک هندی برمی‌آید که به دنبال کشف روابط پنهان است.

منابع

- باقری خلیلی، علی‌اکبر (۱۳۸۳)، «باورهای عامیانه»، پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی، سال چهارم، ش ۱۴: ۱۳-۴۰.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۸)، صیقل، ترجمه فارسی از ابوبکر بن علی بن عثمان کاشانی، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران: شرکت افست سهامی عام.
- ترکمان، اسکندر بیک (۱۳۵۰)، عالم‌آرای عباسی، زیر نظر و با تنظیم فهرست‌ها و مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- چندبهار، لاله‌تیک (۱۳۸۰)، بهار عجم، تصحیح دکتر دزفولیان، تهران: طلایه.
- حسن‌پور آلاشتی، حسین (۱۳۸۴)، طرز تازه، تهران: سخن.

- حسین‌زاده، شهریار (۱۳۹۳)، «نگاهی به ادبیات عامیانه در عصر صفوی»، *بهارستان سخن*، شماره ۲۲۱: ۲۶-۲۴۸.
- حسینی، محمد مؤمن بن محمد زمان دیلمی طبیب (بی‌تا)، *تحفه حکیم مؤمن*، با مقدمه دکتر محمود نجم آبادی، کتاب‌فروشی مصطفوی.
- داعی الاسلام، محمدعلی (۱۳۶۶)، *فرهنگ نظام*، تهران: دانش.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دین‌محمدی کرسفی، نصرت‌الله (۱۳۸۴)، «زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب»، *نامه پارسی*، سال دهم، ش ۱: ۸۷-۹۸.
- رضائی، عربعلی (۱۳۸۲)، *واژگان توصیفی ادبیات*، تهران: فرهنگ معاصر.
- رنجبر، محمود (۱۳۹۲)، «بررسی فولکلور در شعر سبک هندی»، *هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی: ۹۵۵-۹۶۵*.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱)، *از چیزهای دیگر (نقد، یادداشت، بررسی و نمایش‌واره)*، تهران: اساطیر.
- سلحشور، مریم (۱۳۸۴)، «باورهای عامیانه در شعر صائب»، *بهارستان سخن*، ش ۳: ۱۲۳-۱۳۵.
- شاردن، ژان (۱۳۷۱)، *سفرنامه*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴)، *شاعر آینه‌ها*، تهران: آگه.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۶۷)، *گردباد شور جنون*، تهران: چشمه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، *انواع ادبی*، تهران: فردوس.
- باباغانی شیرازی (۱۳۱۶)، *دیوان*، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: انتشارات کتابخانه علمی اسلامی.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۴)، *دیوان*، به کوشش محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوس.
- عقدایی، تورج (۱۳۸۰)، *بدیع در شعر فارسی*، زنجان: نیکان.
- فتوحی، محمود (۱۳۷۹)، *نقد خیال*، تهران: روزگار.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۶)، *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۸۱)، *فرهنگ اشعار صائب*، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۴۸)، *مکتب وقوع در شعر فارسی*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- محمدپادشاه (۱۳۳۵)، *آندراج*، زیر نظر دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- مصاحب، غلامحسین، (بی‌تا)، *دایره المعارف فارسی*، بی‌نام: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. معین، محمد، (۱۳۸۷)، *فرهنگ معین*، تهران: اشجع.
- نعمانی، شبلی (۱۳۳۵)، *شعرالعجم*، ترجمه محمدتقی فخر داعی، تهران: به سرمایه کتابخانه ابن سینا.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۱)، *صائب و سبک هندی (مجموعه مقالات)*، تهران: قطره

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۱۰

(صص ۶۳-۹۰)

فرایند کشش جبرانی در گویش بروجردی در چارچوب نظریه بهینگی

شیوا پیریایی *

چکیده

پژوهش حاضر درباره "فرایند کشش جبرانی در گویش بروجردی" و روش انجام آن به صورت توصیفی-تحلیلی است. در این پژوهش با به کارگیری دو نظریه "بهینگی و مورایی" فرایند کشش جبرانی^۱ واکه در گویش بروجردی مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید دو نوع کشش جبرانی در این گویش وجود دارد: نخست کشش جبرانی واکه که ناشی از حذف همخوان‌های چاکنایی /h/ و /ʔ/ است و دیگری کشش جبرانی واکه ناشی از حذف واکه. این دو همخوان چاکنایی تنها همخوان‌های گویش بروجردی هستند که وزن هجایی دارند. حذف این دو همخوان یا واکه سبب می‌شود مورای آنها به واکه کوتاه پیش از آنها منتقل گردد و از آنجایی که واکه‌های کوتاه تک‌مورایی هستند، پس از جذب مورای آزادشده همخوان‌های چاکنایی و واکه محذوف، به واکه‌های

* دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

دومورایی تبدیل گردند و فرایند کشش جبرانی بر روی آنها اعمال شود. نتیجه پژوهش حاضر مشخص نمود این فرایند در گویش بروجردی، علاوه بر سه بافت واجی که "بیک مور" معرفی کرده است، در بافت دیگری نیز در واژه‌های سه‌هجایی رخ می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: کشش جبرانی، نظریه مورایی، نظریه بهینگی، گویش بروجردی.

مقدمه

شهرستان بروجرد یکی از نه شهرستان استان لرستان، با ۱،۶۰۶ کیلومتر مربع مساحت، از شمال به شهرستان ملایر، از شمال غربی به شهرستان نهاوند، از شرق به شهرستان شازند، از جنوب شرقی به دورود و از جنوب و غرب به شهرستان خرم آباد محدود می‌شود. گویش بروجردی، گویشی از زبان لری است که در شهر بروجرد به آن تکلم می‌شود. این گویش بیشتر به فارسی نزدیک است تا لری خرم‌آباد و در برخی جهات کاملاً با آن متفاوت است. گویش ساکنان ملایر، بروجرد، اراک و تویسرکان شباهت بسیاری به گویش بروجردی دارند. در حدود ۸۰۰ هزار تا یک میلیون نفر در استان‌های مرکزی، همدان و کرمانشاه با گویشی مشابه به این گویش تکلم می‌کنند.

آنونبی^۱ (۱۷۲: ۲۰۰۳) لری را پیوستاری زبانی بین گونه‌هایی از زبان‌های کردی و فارسی می‌داند و خود لری را نیز متشکل از سه زبان مجزا می‌داند:

۱- لرستانی (لرهای ثلاثی و لرهای فیلی)

۲- بختیاری (لرهای بختیاری)

۳- لری جنوبی (لرهای ممسنی و رستم و لرهای کهگیلویه و بویراحمد)

وی فهرستی از گونه‌های لری و گویش‌های اصلی آنها ارائه داده است (Idem: 181):

زبان	گویش	مراکز گویش‌ها
گُریستانی	خرم آبادی	خرم آباد
	بروجردی	بروجرد
	نِهاوندی	نِهاوند
	گُری اندیمشک	اندیمشک
بختیاری	هفت لنگ	مسجد سلیمان، شهرکرد
	چلگرِد	چلگرِد
	چهارلنگ	شهرکرد، دورود
	کوه‌رنگ	کوه‌رنگ
گُری جنوبی	بویراحمدی	یاسوج
	کهگیلویه	دهدشت
	ممسنی	نورآباد
	شولی	شول

این گویش همانند فارسی معیار دارای ۲۳ همخوان و شش واکه است و نه تنها همخوان‌های آن با همخوان‌های فارسی معیار تفاوتی ندارند، که واکه‌های اصلی آن نیز همانند واکه‌های فارسی معیار هستند؛ یعنی شش واکهٔ اصلی /a,e,o,u,i,ɒ/ اما باید گفت در گویش بروجردی گونه‌هایی آزاد از سه واکهٔ /i,o,u/ وجود دارند که در گفتار گویشوران مُسن و با تحصیلات کمتر به چشم می‌خورد، اما موجب تمایز معنایی در این گویش نمی‌گردد:

– واکهٔ [y] که گونهٔ آزادی از واج /i/ است و تنها ویژگی متفاوت آن نسبت به واکهٔ /i/ گرد بودن آنست. این واکه در زبان فارسی وجود ندارد و تنها واکهٔ پیشین، بسته و گستردهٔ این زبان واکهٔ /i/ است.

- واکه [ö] که واکه‌ای نیم‌افراشته، بسته، گرد و میانی است در این گویش گونه‌ای آزاد از واکه /o/ به حساب می‌آید.

- واکه /u/ نیز دارای گونه آزاد [ü] است که واکه‌ای افراشته، بسته، گرد، میانی و محل تولید آن به جای نرمکام، کمی جلوتر از آن، در پسکام است. این واکه در فارسی معیار وجود ندارد و تنها واکه پسین، بسته، افراشته و گرد /u/ در این زبان وجود دارد. آرایش هجا نیز در این گویش همانند فارسی CV(C)(C) است.

۱- نظریه بهینگی:

نظریه بهینگی در مسیر تحول و تکوین واج‌شناسی زایشی^۱ در اوایل دهه ۹۰ میلادی توسط پرینس^۲ و اسمولنسکی^۳ (۱۹۹۳) مطرح و در ایران نیز نخستین بار توسط دبیرمقدم (۱۳۸۳) معرفی گردید. این نظریه رویکردی محدودیت-بنیاد^۴ دارد و مهمترین اصل آن این است که روساخت‌های زبان، حاصل رقابت بین چند محدودیت^۵ هستند و در نهایت روساختی بهینه^۶ است که کمترین نقض محدودیت را دارا باشد. محدودیت‌ها در هر زبان متفاوت با یکدیگر مرتبه‌بندی^۷ می‌شوند. این محدودیت‌ها همگانی هستند و تفاوت بین زبان‌ها به مرتبه‌بندی متفاوت آنها برمی‌گردد (راسخ مهند، ۱۳۸۲: ۳). ذکر چند نکته درباره نظریه بهینگی حائز اهمیت است:

1 - Generative Phonology

2 - Prince, Alan

3 - Smolensky, Paul

4 - Constraint-based

5 - Constraint

6 - Optimal

7 - Ranking

(الف) هیچ حوزه‌ای که حاوی قاعده باشد در آن وجود ندارد بلکه تنها سخن از محدودیت‌های همگانی است.

(ب) انواع محدودیت‌ها (واجی، واژی و نحوی) در یک حوزه که همان ارزیاب^۱ باشد گرد آمده‌اند.

(ج) اگرچه همه محدودیت‌ها همگانی‌اند اما زبان‌های مختلف مرتبه‌بندی متفاوتی از این محدودیت‌ها به دست می‌دهند.

(د) محدودیت‌ها دو نوع هستند: نوع اول محدودیت‌های وفاداری‌اند که از ایجاد فاصله ساختاری زیاد بین آن زیرساخت و روساخت جلوگیری می‌کنند. محدودیت‌های نوع دوم به تشخیص صورت‌های بی‌نشان از نشاندار منجر می‌شود.

(ز) همه محدودیت‌ها متعلق به مجموعه همگانی محدودیت‌های تخطی‌پذیرند^۲، به بیانی دیگر خلاف تفکر حاکم بر تمام نظریه‌های زایشی دیگر مبنی بر اینکه محدودیت‌ها، شرط‌ها و اصل‌ها تخطی‌ناپذیرند^۳، در نظریه بهینگی هر زبانی می‌تواند از هر محدودیتی تخطی کند (دیبر مقدم، ۱۳۸۲: ۳).

دستور در نظریه بهینگی دارای دو رکن اصلی است: ۱- زاینده^۴ ۲- ارزیاب

زاینده تمام گزینه‌های رقیب را برای یک صورت زیرساختی تولید می‌کند. تعداد این گزینه‌ها^۵ می‌تواند بی‌نهایت باشد. در حقیقت زاینده رابطه ریاضی یک به چند است، به‌طوری‌که یک درونداد

1 - Evaluator

2 - Violable

3 - Non-violable

4 - Generator

5 - Candidate

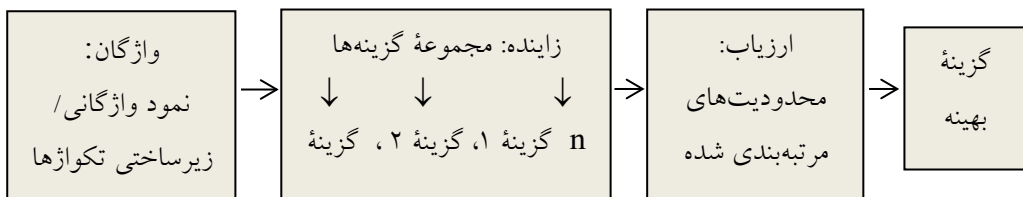
را به تعدادی گزینه می‌نگارد. این تعداد در عالم نظر می‌تواند بی‌نهایت باشد. اگر زاینده را با GEN، درونداد را با input و گزینه را با cand نشان دهیم، خواهیم داشت:

- بازنمایی نحوه عملکرد زاینده: $GEN(input) = \{cand1, cand2, \dots\}$ در مرحله بعد، ارزیاب از نحوه رتبه‌بندی محدودیت‌های آن زبان خاص بهره گرفته، از میان گزینه‌های تولید شده توسط زاینده، گزینه بهینه را که دارای هماهنگی بیشینه با نحوه سلسله‌مراتب محدودیت‌ها ست بر می‌گزیند.

در اینجا باید گفت سلسله مراتب محدودیت‌های یک زبان عبارت است از مرتبه‌بندی محدودیت‌ها. ارزیاب یک تابع ریاضی چند به یک است که با استفاده از محدودیت‌های پایایی و نشاننداری، گزینه‌های زاینده را به یک برونداد می‌نگارد. در واقع، برونداد یکی از گزینه‌ها ست که تحت آن محدودیت‌ها گزینه بهینه محسوب می‌شود. ضابطه ارزیاب برای استخراج برونداد بهینه از گزینه‌های عرضه شده توسط دستگاه مولد، مجموعه‌ای از محدودیت‌های پایایی و نشاننداری است که بر اساس جهانی‌های تلویحی تعریف می‌شوند. بدین ترتیب، محدودیت‌های ارزیاب جهانی‌اند ولی ترتیب آنها برای استخراج برونداد بهینه از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. در نتیجه، ترتیب محدودیت‌های پایایی و نشاننداری، واج‌شناسی زبان‌های مختلف را توصیف می‌کند (بیجن‌خان، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۸).

در بخش زیر انگاره کلی نظریه بهینگی آورده شده است (دبیر مقدم، ۱۳۸۶: ۶۴۸).

- انگاره نظریه بهینگی



برونداد

درونداد

نمودارهای معمول در نظریه بهینگی "تابلو" ^۱ خوانده می‌شوند که خوش ساخت بودن گزینه های آوایی با استفاده از آن صورت‌بندی می‌گردد. تابلو یک جدول $n \times m$ است که m سطر و n ستون دارد، به طوری که هر سطر یک گزینه آوایی و هر ستون یک محدودیت جهانی را داراست. صورت واجی درونداد، اولین خانه بالای جدول در سمت چپ است و گزینه‌های آوایی (cand) ابتدای هر سطر در سمت چپ قرار می‌گیرند، به گونه‌ای که ترتیب گزینه‌ها از بالا به پایین خاص نبوده بلکه تصادفی است، همچنین محدودیت‌های جهانی (c) در بالای هر ستون قرار می‌گیرند به این صورت که ترتیب محدودیت‌ها از چپ به راست بر حسب بالاترین تا کمترین رتبه می‌آید. بنابراین هر محدودیت بر تمامی محدودیت‌های سمت راست خود مسلط است (بیجن خان، ۱۳۸۸: ۴۱).

هر خانه که در محل برخورد یک گزینه و یک محدودیت قرار دارد با یکی از نشانه‌های زیر پر می‌شود:

- نشانه ستاره * : در این تابلوها گزینه دارنده محدودیت تخطی‌پذیر با نشانه ستاره (*) مشخص می‌شود. به تعداد دفعاتی که یک گزینه یک محدودیت را نقض کند، در خانه مربوط نشانه * قرار می‌گیرد. بنابراین، اگر در یک خانه n بار نشانه * قرار گیرد به این معناست که گزینه مربوط n بار محدودیت مورد نظر را نقض کرده و در نتیجه n بار جریمه می‌شود (همانجا).

- نشانه تعجب ! : اگر یک گزینه یک محدودیت را با بالاترین رتبه n بار نقض کند، در خانه مربوط n بار نشانه * و سپس نشانه ! قرار می‌گیرد. علامت ! بیانگر سنگین‌ترین جریمه ممکن

است زیرا یک محدودیت با رتبهٔ بیشینه را نقض کرده و این به بیشترین میزان بدساختی در مقایسه با سایر گزینه‌ها منجر می‌گردد (همان: ۴۲).

با هم آمدن نشانه‌های ستاره و تعجب (!*) در مقابل گزینه، به معنای تخطی مهلک^۱ است. خانهٔ تهی: اگر در یک خانه نشانه‌ای وجود نداشته باشد یعنی وضعیت گزینهٔ مربوط نسبت به شرایط محدودیت مربوط خشی است (همانجا).

نشانه انگشت اشاره ☞: این نشانه گزینهٔ بهینه را مشخص می‌کند. هاشور: خانه‌هایی که در تعیین برونداد بهینه نقشی ندارند، خواه نشانهٔ ستاره داشته باشند خواه نه، هاشور زده می‌شوند (جم، ۱۳۸۸: ۶).

۲- کشش جبرانی:

به‌منظور تبیین فرایند کشش جبرانی در نظریهٔ بهینگی نخست نظریهٔ مورایی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲- نظریهٔ مورایی

این نظریه نخستین بار توسط هایمن^۲ (۱۹۸۵) مطرح شد. پس از آن هیز (۱۹۸۹)، مک کارتی و پرینس (۱۹۹۰-۱۹۸۶) و بسیاری از واج‌شناسان در تحقیقات خود این نظریه را مطرح نموده، تغییر و تعدیل‌هایی نیز در آن به وجود آوردند. کامبوزیا (۱۳۸۵: ۱۳۲-۱۳۵) بیان می‌کند که امکان به‌وجود آمدن کشش جبرانی همیشه وجود دارد، اما همهٔ زبان‌ها فرایند کشش جبرانی ندارند.

1 - Fatal Violation

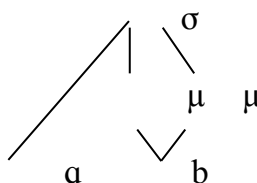
2 - M. Hyman, Larry

نظریه مورایی به این سبب مطرح شد تا میان زبان‌هایی که در آنها کشش جبرانی وجود دارد با زبان‌هایی که چنین فرایندی را ندارند، تمایز قائل شود. "مورا μ " یک سازه هجاست که واسطه بین لایه هجا و لایه واجی است. واحدهایی می‌توانند در لایه واجی به موراها متصل شوند که حامل وزن واجی باشند. از این رو مورا دو نقش دارد:

نقش وزن واجی و نقش جایگاه واجی. همخوان‌های آغاز که پیش از هسته هجا قرار دارند، مورایی نیستند و از این رو وزن ندارند. همخوان‌های مُشدد و واکه‌های کشیده نیز هر کدام یک واحد واجی هستند که به دو جایگاه زمانمند متوالی در ساخت هجا متصل می‌شوند.

در بخش زیر بازنمایی واژه "با" نشان داده شده است:

– بازنمایی زمانمند واژه "با"



همان‌طور که در این هجا دیده می‌شود، واحد واجی [b] به صورت مستقیم به گره هجا متصل شده است؛ زیرا وزن ندارد و مورایی نیست، ولی در مقابل، واکه کشیده [a] به دو مورا متصل شده و دارای هجای CVV است.

بر اساس نظریه مورایی (Hyman, 1985, MC Carthy/ Prince 1986, Hays)

(1989) هجاها از نظر وزن به دو نوع "سبک و سنگین" تقسیم می‌شوند. هجاهای سبک یک مورا و هجاهای سنگین دو مورا دارند، هجاهای فوق سنگین^۱ نیز سه

مورایی هستند و در زبان‌هایی چون فارسی و هندی وجود دارند. بنا به اظهارنظر مورن (۷: ۲۲۰۱) "این هجاها به علت نادر بودن، هجاهایی نشاندار محسوب می‌شوند." کامبوزیا (۱۳۸۵: ۱۴۴) نیز می‌گوید: "اگر در زبانی کشش جبرانی وجود داشته باشد آن هجا در آن زبان به عنوان هجای سنگین به حساب می‌آید اما عکس این قضیه صادق نیست، یعنی ممکن است زبانی دارای هجای سنگین باشد اما حتماً حذف پایانه به کشش جبرانی واکه منجر نشود. در زبانی مانند فارسی که در آن کشش جبرانی وجود دارد، تمام حذف‌ها به کشش جبرانی منجر نمی‌شوند. در حقیقت کشش جبرانی تنها در صورت حذف یک همخوان مورایی رخ می‌دهد و حذف همخوان‌های غیر مورایی موجب کشش جبرانی نمی‌شود."

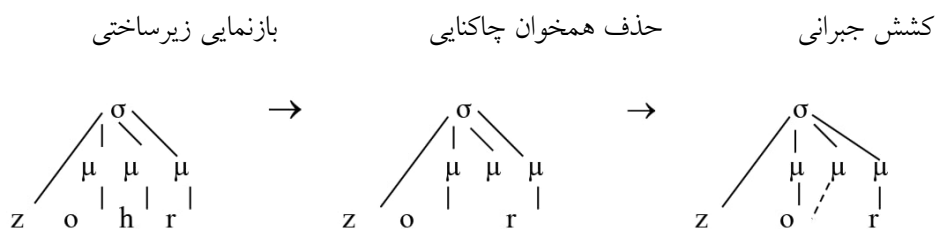
در فرایند کشش جبرانی طی یک اشتقاق مرحله‌ای، همخوان پایانه حذف می‌شود ولی مورای آن حذف نمی‌گردد و آزاد می‌ماند سپس مورای آزاد با واحد واجی دیگری در لایه واجی پیوند برقرار می‌کند. (kavitskaya, 2002: 171- 176. به نقل از جم، ۱۳۸۸: ۱۲۲)

بنابر نظر هیز (۱۹۸۹) "واکه‌های کوتاه و همخوان‌های مُشدد در زیر ساخت هر یک دارای یک مورا و واکه‌های کشیده دارای دو مورا هستند. به نظر مک کارتی (۱۹۸۶) و پرنس (۱۹۸۸) (به نقل از جم، همان) "فقط واکه‌های کشیده و همخوان‌های مشدد در زیر ساخت مورایی هستند. واکه‌های کوتاه و همخوان‌ها، ساخت مورایی مناسب را به شیوه‌ای که در دستور زبان قابل پیش بینی است دریافت می‌کنند." توجه به این نکته ضروری می‌نماید که اختلاف نظر و تناقض‌هایی در مورد رخداد مورایی‌شدگی وجود دارد و علت آن نیز این است که مورا پدیده‌ای جهانی نیست بلکه همان‌طور اشاره شد در برخی زبان‌ها مانند فارسی و گویش‌های آن همچون بروجردی وجود دارد زیرا این زبان و گویش‌های آن دارای وزن هجایی هستند.

از دیدگاه کامبوزیا (۱۳۸۵: ۲۲۲-۲۴۵)، در زبان فارسی همخوان‌های پایانه نیز مانند واکه‌ها به صورت زیر ساختی مورایی هستند. بنابر استدلال وی (همانجا) همخوان آغاز در فارسی نیز مورایی است. این مورد را می‌توان در گونه محاوره‌ای فارسی معیار، گویش‌های قایینی، تاتی، تاکستانی و قمی مشاهده نمود (همان: ۲۳۷-۲۳۹).

جم نیز در رساله دکتری خود (۱۳۸۸: ۱۲۶) به پیروی از کامبوزیا (۱۳۸۵) پایانه را در زبان فارسی مورایی در نظر گرفته است. کامبوزیا (۱۳۸۵: ۲۲۷) اشتقاق [zo:r] را از /zohr/ در تلفظ واژه‌ی "ظهر" به صورت بازنمایی غیر خطی زیر نشان داده است:

- بازنمایی خود واحد کشش جبرانی در تلفظ واژه "ظهر"



همان‌طور مشاهده می‌شود کشش جبرانی زمانی به وجود می‌آید که مورای آزاد در پایانه هجا به هیچ عنصر واجی در لایه واج متصل نباشد. فرایند کشش جبرانی، آن واحد زمانمند را با توجه به قواعد خاص زبان و اصول پیوندی به عنصری در لایه واجی متصل می‌کند که در این مثال به هسته هجا متصل می‌شود (کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۲۲۴).

بنابر گفته کامبوزیا (همان: ۲۳۲) "کشش جبرانی واکه، در هجاهایی صورت می‌گیرد که یکی از واکه‌های /a,e,o/ در هسته قرار داشته باشد. این واکه‌ها به یک واحد زمانمند در لایه مبنا متصل هستند و پس از کشش جبرانی به دو واحد زمانمند در لایه مبنا متصل می‌شوند اما در هجاهایی که هسته یکی از واکه‌های /u,i,a/ است کشش جبرانی صورت نمی‌گیرد زیرا هر واکه در زبان

فارسی می‌تواند حداکثر به دو واحد زمانمند متصل شود. از آنجایی که واکه‌های /u,i,a/ در زیر ساخت به دو واحد زمانمند متصل هستند در صورت به وجود آمدن کشش جبرانی، واکه هسته باید به یک واحد زمانمند دیگر نیز متصل شود که در مجموع به سه واحد زمانمند می‌رسد.^۱

این نوع کشش در زبان فارسی و گویش‌های آن نظیر گویش بروجردی وجود ندارد. بر اساس نظر لی اس. بیک مور^۱ (۱۳۷: ۱۹۹۵) کشش جبرانی در سه بافت گوناگون رخ می‌دهد:

$$1. V1 V2 \rightarrow \emptyset V2 \rightarrow [V2:]$$

$$2. V C \rightarrow V \emptyset \rightarrow [V:]$$

$$3. V C \rightarrow \emptyset C \rightarrow [C:]$$

در زبان فارسی و گویش‌های آن نوع دوم و سوم مشاهده شده است. تنها با حذف همخوان‌های چاکنایی /h,ʔ/ و غلت‌های /w,j/ از خوشه همخوانی، فرایند کشش جبرانی رخ می‌دهد. البته ذکر این نکته لازم است که در گویش بروجردی تنها حذف /h,ʔ/ از خوشه همخوانی موجب کشش جبرانی می‌گردد و فرایند حذف غلت‌های /w,j/ در این گویش وجود ندارد.

۲-۲- کشش جبرانی در نظریه بهینگی:

اکنون در این بخش به محدودیت‌هایی که عامل وقوع این فرایند هستند اشاره می‌شود. این محدودیت‌ها در حقیقت باید بتوانند حذف همخوان‌های چاکنایی از پایانه و واکه‌های کوتاه را تبیین نمایند، از این رو ذکر خوشه همخوانی در آغاز آنها الزامی است زیرا در غیر این صورت فاقد قابلیت زمینه‌چینی^۲ برای رخداد فرایند کشش جبرانی خواهد بود.

1 - Lee S. Bickmore

2 - feeding

حال در این قسمت به تبیین این فرایند در چارچوب نظریه بهینگی می‌پردازیم:

نخستین محدودیتی که می‌توان آن را عامل رخداد فرایند کشش جبرانی دانست، محدودیت پایایی μMAX - است. این محدودیت مانع حذف مورا در برونداد است و آن را جریمه می‌کند.

(۱) محدودیت ضد حذف مورا μMAX -

- به ازای هر مورا در درونداد باید یک مورا نیز در برونداد وجود داشته باشد.

محدودیت پایایی فوق (مک کارتی و پرینس، ۱۹۹۵/ کاویتسکایا، ۱۸۱: ۲۰۰۲/ توپیتزی، ۲۰۰۶: ۶/ به نقل از جم، ۱۳۸۸: ۱۲۹) حذف مورا را در برونداد جریمه می‌کند و در حقیقت عامل اصلی وقوع فرایند کشش جبرانی است.

(۲) محدودیت ضد حذف واحد واجی MAX-IO (segment)

هر واحد واجی درونداد دارای یک واحد واجی متناظر در برونداد است.

این محدودیت پایایی، صورت کلی محدودیت پایایی μMAX است و به طور کلی هرگونه حذف واحدهای واجی را در برونداد جریمه می‌کند.

(۳) محدودیت منع حضور همخوان‌های چاکنایی در خوشه همخوانی

NOCLUSTER-glottal

(۴) محدودیت نشاننداری منع حضور همخوان‌های چاکنایی در پایانه هجا Glottal]o^*

- بنابر این محدودیت، وجود همخوان‌های چاکنایی در پایانه هجا مجاز نیست.

این دو محدودیت نشاننداری در تقابل با محدودیت‌های پایایی فوق هستند و بر محدودیت پایایی کلی تسلط دارند. بسته به اینکه همخوان چاکنایی در جایگاه پایانه هجا قرار گرفته باشد یا یکی از دو عضو خوشه همخوانی، نحوه رتبه‌بندی محدودیت‌ها در فرایندهای کشش جبرانی تغییر می‌کند. در بخش زیر ترتیب رتبه‌بندی این محدودیت‌ها آمده است:

(۱') MAX-IO (segment) < < MAX-μ , NOCLUSTER-glottal

(۲') MAX-IO (segment) < < MAX-μ , *Glottal]σ

در بخش بعد، فرایندهای کشش جبرانی در گوش بروجردی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۲-۱- کشش جبرانی در ساخت cvc.cv(c)

در گوش بروجردی حذف همخوان‌های چاکنایی /h,ʔ/ از خوشه همخوانی معمولاً در واژه‌های دو هجایی با ساخت هجای (cvc.cv(c) رخ می‌دهد و منجر به کشش جبرانی واکه در هجای اول می‌گردد.

حذف سایش چاکنایی [cvh.cv(c)/→[cv: .cv(c)

گوش	واج نویسی	فارسی معیار	گوش	واج نویسی	فارسی معیار
بروجردی	معیار		بروجردی	معیار	
[sa:mija]	/sahmije/	سهمیه	[za:ra]	/zahre/	زهره
[Ga:ti]	/Gahti/	قحطی	[za:ra]	/kohne/	کهنه
[Ga:va]	/Gahve/	قهوه	[ko:na]	/sahra/	صحرا
[be:tar]	/behtar/	بهتر	[so:vat]	/sohbat/	صحبت
[ma:tab]	/mahtab/	مهتاب	[ta: dig]	/tah dig/	ته دیگ
			[pa:lu]	/pahlu/	پهلو

- حذف انسداد چاکنایی [cv?.cv(c)/→[cv: .cv(c)

گوش	واج نویسی	فارسی معیار	گوش	واج نویسی	فارسی معیار
بروجردی	معیار		بروجردی	معیار	
[me:da]	/meʔde/	معه	[sa:di]	/saʔdi/	سعدی

[ma:ni]	/maʔni/	معنی	[da:va]	/daʔva/	دعوا
[ʃo:la]	/ʃoʔle/	شعله	[me:mar]	/meʔmar/	معمار
[na:na]	/naʔnaʔ/	نعناع	[ta:til]	/taʔtil/	تعطیل

حال با توجه به داده‌های فوق از گویش بروجردی دربارهٔ حذف همخوان‌های چاکنایی از خوشهٔ همخوانی و با توجه به رتبه‌بندی محدودیت‌های اعمال‌شده بر آن، در تابلوی زیر واژهٔ "صحرا" مورد تحلیل قرار گرفته است:

(Glottal]σ, MAX-μ > > MAX-IO(segment*)

Input	Glottal]σ*	MAX-μ	MAX-IO(segment)
a.	*!		
b.		*!	*
c.			*

تابلوی (۱) کشش جبرانی ناشی از حذف سایش چاکنایی /h/

در تابلوی فوق، گزینه پایای (a) محدودیت نشاننداری مسلط $Glottal[\sigma^*]$ را نقض کرده زیرا در این گزینه همخوان چاکنایی در جایگاه پایانه هجا قرار گرفته‌است. از این رو این گزینه از محدودیت فوق تخطی مهلک نموده و حذف می‌شود. گزینه (b) هر دو محدودیت پایایی فوق را نقض کرده زیرا در این گزینه هم مورا و هم همخوان چاکنایی حذف شده‌اند. در نهایت گزینه (c) به علت رعایت هر دو محدودیت مسلط به عنوان برونداد بهینه انتخاب شده‌است. نقض محدودیت پایایی (MAXsegment) بر انتخاب گزینه (c) به‌عنوان برونداد بهینه تاثیری ندارد.

۲-۲-۲- کشش جبرانی در ساخت CVCC:

حذف همخوان‌های چاکنایی $/h, \eta/$ از پایانه هجا منجر به کشش جبرانی واکه می‌گردد. همخوان‌های چاکنایی ممکن است عضو اول یا دوم پایانه هجا در کلمات تک هجایی یا دو هجایی باشند. (کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۲۲۲) به همین علت می‌توان کشش جبرانی را به لحاظ فاصله همخوان حذف شده (منبع) با واکه کشیده (هدف) به دو نوع پیوسته (بدون فاصله) و ناپیوسته (فاصله‌دار) تقسیم نمود (جم، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

۲-۲-۲-۱- کشش جبرانی پیوسته:

حذف همخوان‌های چاکنایی $/h, \eta/$ در جایگاه عضو اول خوشه همخوانی در واژه‌های تک‌هجایی زمینه‌چین کشش جبرانی واکه می‌گردد:

حذف سایش چاکنایی $[cvhc] \rightarrow [cv:c]$

فارسی معیار	واج نویسی معیار	گویش بروجردی
شهر	$/\text{fah}r/$	$[\text{f}a:r]$
قهر	$/\text{Gah}r/$	$[\text{Ga}r:r]$

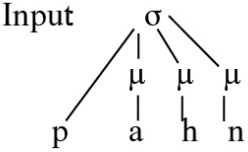
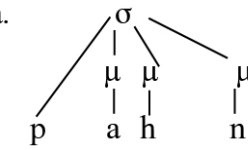
[pa:n]	/pah ^h n/	پهن
[zo:r]	/zo ^h r/	ظهر
[mo:r]	/mo ^h r/	مهر
[fo:f]	/fo ^h f/	فحش

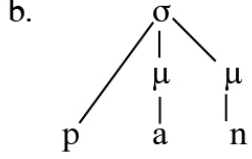
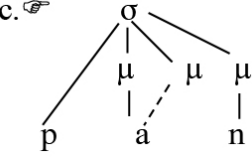
حذف انسداد چاکنایی [CV:C] /CV?C/→

فارسی معیار	واج نویسی معیار	گویش بروجردی
بعد	/baʔd/	[ba:d]
شعر	/ʃeʔr/	[ʃe:r]
رعد	/raʔd/	[ra:d]
نعل	/naʔl/	[na:l]

MAX-IO (segment) < < MAX-μ , NOCLUSTER-glottal

- در بخش زیر تابلوی مربوط به این فرایند با واژه "پهن" آورده شده است:

Input	NOCLUSTER-glottal	MAX-μ	MAX-(segment)
			
a. 	❗		

b. 		*!	*
c.  			*

تابلوی (۲) کشش جبرانی ناشی از حذف همخوان‌های چاکنایی /h,ʔ/

با توجه به تابلوی بالا، گزینه پایای (a) خوشه همخوانی دارد که یک عضو آن همخوان چاکنایی است، از این رو محدودیت نشاننداری مسلط فوق را نقض نموده و از رقابت با سایر گزینه‌ها حذف می‌گردد. در گزینه (b) نیز از آنجایی که هم مورا و هم سایش چاکنایی /h/ حذف شده‌اند، این گزینه نیز به علت نقض محدودیت پایایی مسلط MAX-μ حذف می‌گردد. در نهایت گزینه (c) به علت ارضاء دو محدودیت مسلط و به بهای نقض محدودیت پایایی کلی به‌عنوان برونداد بهینه انتخاب می‌گردد.

۲-۲-۲-۲- کشش جبرانی ناپیوسته:

کشش جبرانی ناپیوسته در زبان‌های دنیا بسیار نادر است. این نوع کشش در گویش بروجردی با حذف همخوان‌های چاکنایی /h,ʔ/ در واژه‌های تک هجایی و دو هجایی رخ می‌دهد. در این فرایند همخوان‌های چاکنایی در جایگاه عضو دوم خوشه همخوانی واقع شده‌اند. البته لازم است تذکر دهیم این فرایند در زبان فارسی تنها در واژه‌های تک هجایی رخ می‌دهد.

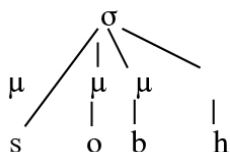
- حذف سایش چاکنایی: /cvchv/ → [cv:cv/ - حذف سایش چاکنایی: [cvch/ → [cv:c]

فارسی معیار	واج نویسی معیار	گویش بروجردی
صبح	/sobh/	[so:v]
تنها	/tanha/	[ta:na]
صلح	/solh/	[so:l]
فتح	/fath/	[fa:t]
- حذف انسداد چاکنایی: [cvcʔ]→[cv:c/		

فارسی معیار	واج نویسی معیار	گویش بروجردی
جمع	/dʒamʔ/	[dʒa:m]
شمع	/ʃamʔ/	[ʃa:m]
ربع	/robʔ/	[ro:b]
فرع	/farʔ/	[fa:r]
منع	/manʔ/	[ma:n]

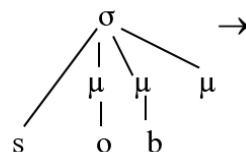
کامبوزیا (۱۳۸۵: ۲۲۶-۲۳۰) اشتقاق روساخت [so:b] را از زیرساخت /sobh/ به صورت زیر بازنمایی می کند:

(الف) بازنمایی زیرساختی



→

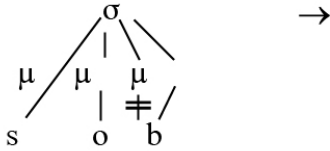
(ب) حذف همخوان چاکنایی



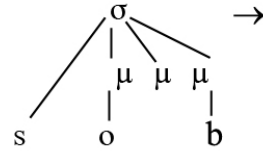
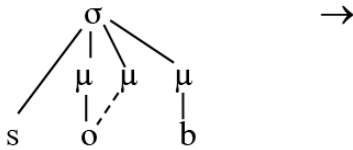
(د) پیوند مورای آزاد به همخوان پایانه

(ج) پیوند مورای آزاد به همخوان پایانه و قطع

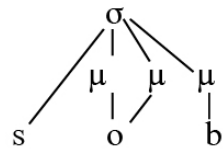
پیوند قبلی همخوان پایانه



(و) کشش جبرانی



(ه) بازنمایی روساختی



بنابر یک اصل کلی دستور زایشی (کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۶۶) که "اصل خطوط پیوندی" نام دارد، خطوط پیوندی نباید یکدیگر را قطع کنند. بر اساس همین اصل مورای آزاد شده در مرحله (ب) نمی‌تواند به واژه /o/ متصل شود زیرا در این صورت باید خط پیوندی عنصر /b/ را قطع کند. از همین رو مراحل (ج) و (د) به منظور ممانعت از نقض اصل خطوط پیوندی مطرح شده‌اند. در واقع در این بازنمایی وزن هجایی همخوان /b/ که جایگاه پایانه را اشغال کرده نمی‌تواند به اندازه دو مورا باشد.

حال با توجه به رتبه‌بندی مشخص محدودیت‌ها در فرایند کشش جبرانی، در تابلوی زیر واژه "صبح" در گویش بروجردی مورد تحلیل قرار می‌گیرد:

MAX-IO (segment) < < MAX-μ , NOCLUSTER-glottal

Input	NOCLUSTER-glottal	MAX-μ	MAX (segment)
a.	❗		
b.		❗	*
c.			*

تابلوی (۳) کشش جبرانی ناپیوسته ناشی از حذف /h/

تابلوی فوق نشان می‌دهد که گزینه پایای (a) محدودیت نشاننداری مسلط را نقض کرده و حذف می‌شود. گزینه (b) نیز به علت تخطی مهلك از محدودیت پایای مسلط MAX-μ حذف می‌گردد و در پایان گزینه (c) به علت بیشترین هماهنگی با دو محدودیت مسلط به عنوان برون‌داد بهینه انتخاب می‌شود.

۲-۲-۳- کشش جبرانی در ساخت سه‌هجایی ((cv.cvc.cv(c):

نوع دیگری از کشش جبرانی که در گویش بروجردی وجود دارد، مربوط به واژه‌های سه‌هجایی در این گویش است. در این فرایند ساخت ((cv.cvc.cv(c) به ساخت ((cv:c.cv(c) تبدیل می‌شود و همخوان سایش و انسداد چاکنایی که در محیط بین دو واکه و در آغاز هجا واقع شده و واکه پیش از آن که مربوط به هجایی دیگر است حذف شده و واکه پس از همخوان چاکنایی با کشش جبرانی ادا می‌شود. در این نوع فرایند کشش جبرانی در گویش بروجردی، در حقیقت با حذف واکه کوتاه هجای قبل از همخوان چاکنایی، مورای آن به واکه کوتاه هجای پس از آن منتقل شده و واکه میزبان به علت دارا بودن دو مورا به صورت کشیده ادا می‌گردد.

dzahannam → dʒa:nnem → cvcvccvc → c v:ccvc	mahalle → ma:lla cvcvccv → cv:ccv
--	---

بنابر مطالب فوق می‌توان مورد چهارمی را به بافت‌های رخداد فرایند کشش جبرانی که توسط لی اس. بیک مورد (۱۳۷: ۱۹۹۵) ارائه گردیده، اضافه نمود که در بخش زیر آورده شده است:

[v1v2→øv2→[v2]

فارسی معیار	واج نویسی معیار	گویش بروجردی
جهنم	/dʒahannam/	[dʒa:nnem]
محلّه	/mahalle/	[ma:lla]
معطل	/moʔattal/	[ma:ttal]
معلّق	/moʔallaG/	[ma:llaG]

در این فرایند گویش بروجردی، به‌منظور جلوگیری از به هم پیوستن واکه‌ها، یکی از واکه‌ها حذف می‌گردد. این مورد یکی از راه‌هایی است که یک زبان برای جلوگیری از التقای واکه‌ها به کار می‌بندد. در زبان‌ها و گویش‌های مختلف به‌منظور ممانعت از التقای واکه‌ها به یکی از سه روش زیر عمل می‌شود:

- ۱- درج یک همخوان میانجی بین دو واکه برای پرکردن جایگاه تهی آغازۀ تکواژ دوم.
 - ۲- حذف یکی از واکه‌ها.
 - ۳- درج همخوان پیش از واکۀ نخست.
- در بخش زیر محدودیت‌هایی که در چارچوب نظریه بهینگی در رخداد این فرایند دخیل هستند آورده شده‌اند:

- محدودیت نشاننداری منع حضور همخوان چاکنایی در جایگاه آغازۀ هجا onset- glottal*

- محدودیت منع التقای واکه‌ها NO-HIATUS

- این محدودیت از التقای واکه‌ها جلوگیری می‌کند.

- محدودیت پایایی ضد حذف مورا μ MAX-

- محدودیت پایایی ضد حذف واحد واجی (MAX-IO(segment

این محدودیت پایایی از حذف واحد واجی در برونداد جلوگیری می‌کند.

رتبه‌بندی این محدودیت‌ها برای اعمال این فرایند به‌صورت زیر است:

μ *onset- glottal , MAX < NO-HIATUS , MAX(segment)-

در تابلوی زیر نحوه اعمال این محدودیت‌ها بر فرایند مورد نظر با واژه "معطل" ارائه شده است:

Input	onset- glottal*	MAX- μ	NO- HIATUS	MAX (segment)
a.	*!			
b.			*!	*
c.		*!		*
d.				*

تابلوی (۴) حذف واکه

با توجه به تابلوی فوق، گزینه (a) از محدودیت نشاننداری onset- glottal* تخطی مه‌لک نموده زیرا در جایگاه آغاز هجای دوم آن انسداد چاکنایی قرار گرفته‌است. با حذف گزینه (a) از

بین دیگر گزینه‌ها رقابت بین سه گزینه (b)، (c) و (d) باقی می‌ماند. با بررسی گزینه (b) مشاهده می‌شود این گزینه نیز از محدودیت نشاننداری که مانع از التقای واکه‌ها می‌گردد تخطی نموده، زیرا در این گزینه با حذف انسداد چاکنایی، التقای واکه‌ها به وجود آمده که این امر برخلاف آرایش هجای گویش بروجردی است. از آنجایی که این محدودیت نیز همچون دو محدودیت * onset-glottal و MAX- μ یک محدودیت مسلط است، به همین دلیل گزینه (b) نیز همچون گزینه (a) دچار تخطی مهلک از یک محدودیت مسلط شده، حذف می‌گردد. در گزینه (c) یکی از دو واکه در محل التقای واکه‌ها حذف شده‌است، بنابراین مورای آن نیز در لایه واجی حذف می‌گردد و این مورد سبب نقض محدودیت پایایی مسلط MAX- μ می‌شود. در پایان گزینه (d) به عنوان گزینه بهینه انتخاب می‌شود زیرا این گزینه هر سه محدودیت مسلط را ارضا نموده و تنها از محدودیت پایایی (MAX segment) که دارای رتبه پایین‌تری نسبت به دیگر محدودیت‌هاست، تخطی نموده‌است.

۳- نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های انجام شده بر روی فرایند کشش جبرانی در گویش بروجردی باید گفت که در این گویش، کشش جبرانی به دنبال حذف یکی از دو همخوان چاکنایی [h] و [ʔ] در جایگاه پایانه هجا و یا در جایگاه یکی از دو عضو خوشه همخوانی پایانی و یا به دنبال حذف واکه هجای بدون تکیه صورت می‌گیرد. در واقع این دو همخوان "چاکنایی انسدادی و سایشی" تنها همخوان‌های گویش بروجردی‌اند که دارای وزن هجایی هستند. به همین علت تنها با حذف آنها واکه مجاورشان دچار فرایند کشش جبرانی می‌گردد. با انجام این پژوهش مشخص گردید علاوه بر سه بافت ارائه شده توسط "لی.اس.بیک‌مور" در فرایند کشش جبرانی، بافت دیگری

نیز در گویش بروجردی وجود دارد که در آن فرایند کشش جبرانی در واژه‌های سه‌هجایی رخ می‌دهد. در این بافت واکه اول از دو واکه‌ای که با هم تلاقی پیدا کرده‌اند حذف می‌گردد و واکه دوم به علت جذب مورای واکه حذف شده، دو مورایی شده و به صورت کشیده تلفظ می‌گردد. از آنجاکه فرایند کشش جبرانی در گویش بروجردی دارای بسامد بالایی است و بافت‌های مختلفی را دربرمی‌گیرد، به همین علت می‌توان گفت گویشوران این گویش تمایل بسیاری به ساده‌سازی گفتار خود و در نتیجه رعایت اصل کم‌کوشی در زبان دارند.

منابع

- بیجن‌خان، محمود (۱۳۸۸)، *واج‌شناسی: نظریه بهینگی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.
- جم، بشیر (۱۳۸۸)، *فرایندهای واجی زبان فارسی و تبیین کاربردهای آن در زبان فارسی*، رساله دکتری زبان‌شناسی همگانی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳)، «نظریه بهینگی»، *مجله زبان و ادب*، ش ۲۰: ۴۰-۵۱.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۶)، *زبان‌شناسی نظری*، چاپ اول و دوم، تهران: سمت.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۳)، «معرفی نظریه بهینگی و بررسی تکیه در فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، سال ۱۹، شماره اول: ۶۶-۴۲.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیہ (۱۳۸۵)، *واج‌شناسی: رویکردهای قاعده‌بنیاد*، تهران: سمت.
- Anonby, E. J. (2003), «Updates on Luri: How many languages?», *Journal of the Royal Asiatic Society* (Third Series), vol. 13, Issue 2: 171-197.
- Bickmore, L. S. (1995), Accounting for Compensatory Lengthening in the CV and Moraic Frameworks, In Durand: 48-119.
- Fery, C., and van de Vijer, R. (2003), *The Syllable in Optimality Theory*, Cambridge University Press.
- Kenstowicz, M. (1994), *Phonology in Generative Grammar*, Massachussets.

McCarthy, J. & P. Alan (1986), *Prosodic Morphology*, Rutgers University Center for Cognitive Science.

Prince, A., and P. Smolensky (1993), *Optimality Theory: Constraint Interaction in Generative Grammar*, MIT Press.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۵/۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۲۹

(صص ۹۱-۱۰۴)

جایگاه واژه‌های کهن در ذخیره لغوی گویش‌های فلغر

ناصر صبوروف*

چکیده

تحقیق در گویش‌های زبان تاجیکی نشان می‌دهد؛ لغات ادبی کهن در گویش‌های جنوبی زیاده‌تر باقی مانده‌اند. در این جستار، این نظر بیان می‌شود که نقش عناصر لغوی ادبیات کهن در بعضی از گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، از جمله در گویش‌های بالآب رودخانه زرافشان نیز قابل توجه می‌باشد. برای نمونه چند واژه از زبان ادبی دوره کهن از گویش‌های منطقه فلغر را که سبب جدایی گویش‌های مذکور از دیگر گویش‌های زبان تاجیکی گردیده، بررسی می‌کنیم. در فلغر دایره استفاده این واژه‌ها نسبت به واژگان دیگر که از زبان ادبی دوران کهن به میراث مانده‌اند، وسیع‌تر است. در میان واژه‌های کهن ایرانی اصل ترکیب لغوی گویش‌های فلغر عنصرهایی به چشم می‌رسند که جدا از زبان فارسی و گویش‌های آن، با بعضی گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، زبان دری و گویش‌های آن و زبان ادبیات دوره کهن کاربرد رایج دارند. این بررسی نشان می‌دهد که در گویش‌های فلغر همانند گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی، بعضی از عنصرهای لغوی از زبان ادبیات

* پژوهشگر مستقل، تاجیکستان؛ e-mail: nasersf1980@gmail.com

دورهٔ کهن به میراث مانده و از جهت شکل و معنی از معادل دورهٔ کهن آنها پیروی نموده‌اند، بعضی دیگر نیز از لحاظ شکل و معنی تاندازه‌ای دور شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: فلغر، فارسی تاجیکی، گویش فلغر، فارسی کهن

مقدمه

بر اهل تحقیق معلوم است که زبان ادبی تاجیک در طول تاریخ تکامل خود با گویش‌های مردمی و یا گویش‌ها در زمینه‌های آواشناسی و ساخت‌واژه و نحو، نیز در زمینهٔ لغوی مناسبت دائمی داشته است و این مناسبت همچون یکی از مهم‌ترین انواع مناسبت میان این دو گونهٔ یک زبان، اساساً، در شکل دادوگرفت واحدهای لغوی صورت گرفته است.

رزاق غفاروف (۱۹۷۵: ۱۱۳)، دانشمند زبان‌شناس تاجیک به همین معنی نوشته است: «یکی از تعامل‌های ردّ و قبول بین زبان ادبی و گویش این است که بسیاری از کلمه‌ها با گذشت روزگار از زبان ادبی خارج شده، ولی در گویش باقی می‌مانند. این گونه کلمه‌ها پس از چند وقت دوباره رنگ عامیانه گرفته، باز پس به زبان ادبی وارد می‌گردند».

همین مناسبت دائمی لغوی میان زبان ادبی و گویش‌ها است که سبب شده امروز بخش مهم ترکیب لغوی گویش‌های زبان تاجیکی را واژه‌هایی تشکیل بدهند که از زبان ادبی دورهٔ کهن به میراث مانده‌اند. جایگاه این گونه واژه‌ها در گویش‌ها یکسان نیست. آنها در بخشی از گویش‌ها بیشتر و در بخش دیگر کمتر دیده می‌شوند. میزان بیش و کمی این گونه واژه‌ها در گفتار مردم این یا آن محل و منطقه به چگونگی تحول گویش‌ها، به سطح دانش گویشوران در دوره‌های گوناگون تاریخی، به درجهٔ تأثیر متقابل زبان ادبی و گویش‌ها در گذشته و امروز و دیگر عوامل اجتماعی ارتباط تنگاتنگ دارد.

با تحقیق در حوزه واژگان گویش‌های زبان تاجیکی، محققان به نتیجه‌ای رسیده‌اند که کلمه‌های زبان ادبی دوره کهن محض در گویش‌های جنوبی زیادتر باقی مانده‌اند. از جمله، پروفیسور غفار جوهریف (۲۰۱۷: ۹۹-۱۰۰)، محقق تاجیک، جایگاه این گونه کلمه‌ها را در گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی «سزاوار توجه مخصوص» ارزیابی نموده، و سبب آن را مربوط به حرکت زبان دری به سمت شمال و شرق و تحول آن می‌داند.

ما از نظریه بیشتر باقی ماندن کلمه‌های کهن در گویش‌های جنوبی جانبداری نموده، ضمناً می‌خواهیم ذکر کنیم که نقش عناصر لغوی ادبیات کهن در بعضی از گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، از جمله در لهجه‌های بالآب رودخانه زرافشان قابل توجه می‌باشد. در تأیید این اندیشه، در گویش‌های منطقه فلغر^۱ برای نمونه چند واژه به میراث مانده از زبان ادبی دوره کهن را که سبب تمایز گویش‌های مذکور از دیگر گویش‌های زبان تاجیکی گردیده‌اند، مورد نظر قرار می‌دهیم.^۲

واژه‌های مورد بحث

کَوَت (kavat) به معنی زنبور، زنبور عسل: بی‌آدابی کی، کَوَت ده زبونت گیزید (بی‌آدابی کردی، زنبور از زبانت گزید)؛ شومایون آرو ایگوئیتا، مایون کَوَت (شما آرو (زنبور عسل) می‌گویید، ما کَوَت).

شکل درست واژه مورد نظر، «کَبَت» (kabt) می‌باشد که به سبب ابدال رایج در گویش‌های زبان تاجیکی «کَوَت» تلفظ می‌شود.

۱. فلغر شهرستانی در استان سغد تاجیکستان است که رودخانه زرافشان از آن عبور می‌کند.

۲. بخش عمده شواهد و مثالها برای مقابله با واژه‌های مورد بحث در گویش محلی، از لغت نامه دهخدا استخراج شده‌اند.

واژه مذکور به همین معنی و صورت رایج در لهجه‌های فلغر یعنی «زنبور، زنبور عسل» در اکثر فرهنگ‌های معتبر، از جمله لغت فرس، برهان قاطع، لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ زبان تاجیکی، فرهنگ فارسی عمید، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ فشرده سخن، فرهنگ اشعار رودکی و غیره شرح و تفسیر گردیده است. از جمله، در لغت‌نامه دهخدا (ذیل مدخل) با اشاره به برهان قاطع، فرهنگ آنندراج و منابع دیگر، واژه «کبت» (kabt) زنبور عسل، مگس عسل، ذباب عسل، نهل و مُنج انگین شرح داده شده است و شواهدی از رودکی در کلیله و دمنه، و تاریخ بخارا آمده است:

همچنان کبتی که دارد انگین،

چون بماند داستان من بر این.

کبت نادان بوی نیلوفر بیافت،

خوشش آمد، سوی نیلوفر شتافت.

وز بر خوشبوی نیلوفر نشست،

چون گه رفتن فراز آمد نجست.

«و باز بفرمودند تا یکی جوال بزرگ از کبت سرخ پُر کردند و ابروی را در آن جوال کردند، تا بمیرد».

در بعضی از فرهنگ‌ها، از جمله در لغت‌نامه دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ فارسی عمید و فرهنگ اشعار رودکی به ضبط این لغت با کسر ب، یعنی: «کبت» (kebt) اشاره شده است. در لغت‌نامه‌های گویشی زبان تاجیکی، از جمله در فرهنگ محاوره‌ای تاجیکی روسی (راستارگویا و. س، ۱۹۶۳، مسکو)، لغت مختصر گویش‌های بخارا (محمودوف م. و ب. بردی‌یف، ۱۹۸۹، دوشنبه)، فرهنگ گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی (محموداف م.، جوهره‌یف غ. و بردی‌یف ب، ۲۰۱۲، دوشنبه)، نمونه واژه‌نامه گویشی (۱۹۹۹، دوشنبه) و دیگر مأخذهای گویشی نیز این واژه دیده نشد.

دَبَنَکِه (dabankeh) به معنی تَغاره: ده کَلاک بوم دَبَنَکِیَه مونده جُمه شویی کیم که بی خیال دَبَنَکِه چپّه شد (در بالای بام تَغاره را گذاشته جامه شویی کردیم که ناخواست تَغاره، چپّه (وارونه) شد)؛ آب دریا به خیالِ دَبَنَکِه کی چه، غرق شی؟ (آب دریا (رودخانه) را خیالِ دَبَنَکِه کردی چه، غرق شدی؟).

شکل درست واژه مورد نظر، «تَبَنَگِه» (tabangeh) می‌باشد که به سبب تحول آوایی رایج در لهجه‌های زبان تاجیکی «گ» به جفت بی واک خود و «ت» به جفت واکدار خود تبدیل شده و صورت «دَبَنَکِه» را گرفته است. واژه مذکور به صورت‌های «تَبَنَگِه» (tabangeh)، «تَبَنَگو» (tabango)، «تَبَنَگوی» (tabangoy) و «تَبَنَگ» (tabang) در فرهنگ‌های معتبری چون لغت فُرس، برهان قاطع، لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ زبان تاجیکی، فرهنگ مختصر شاهنامه، فرهنگ اشعار رودکی و غیره به معنی‌های تَغاره، طبقِ چوبین، کارسان، ظرف غَلّه، طبله نان، سبد، صندوق و تنور نان پزی تفسیر گردیده است. از جمله، مؤلف برهان قاطع (برهان، ۲۰۰۴: ۲۷۰-۲۷۱) گونه «تَبَنَگ» (tabang) این واژه را «طبقِ چوبین بقالان و میوه فروشان»؛ گونه «تَبَنَگِه» آن را «طبله نان‌گذاری، تنور نان‌پزی، ظرف غَلّه»؛ و گونه «تَبَنَگو» را «زنبیل و سبد، تَغار، صندوق و کیسه عطاران و سرتراشان» تفسیر نموده و به ضبط «تَبَنَگ» و «تَبَنَگو» «تَبَنَگ» و «تَبَنَگو» اشاره نموده است.

گونه‌های این واژه را به معنی‌هایی که ذکر شد، ابوعبدالله رودکی، ابوالقاسم فردوسی، سوزنی سمرقندی و دیگران استفاده نموده‌اند:

کان تَبَنَگوی، کاندِر او دینار بود،

آن سَند زایدِر که ناهوشیار بود (رودکی)

تَبَنَگوی پُرزِر بر استر نهاد،

بسی چیز دیگر به شهزاده داد (فردوسی)

مَنْت از خلق بهر نان چه برم،

که جهان چون تبنگه نان است (سوزنی)

واژه «تبنگه» در زبان فارسی کهن در چند شکل و معنی استفاده گردیده است که تنها یک شکل و معنی آن در لهجه‌های فلغر به میراث مانده است. طبق منابع گویشی، واژه مورد نظر در شکل «دَبَنگ» (dabang) در لهجه‌های بخارا به معنی لگن (محمودوف و بردیف، ۱۹۸۹: ۷۶) و در شکل «تَوَنگ» (tavang) در گویش‌های شهرستان چُست و وَنج، به معنی‌های لگن و صندوق، زیر صندوق (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۲۱۰) معمول بوده است.

استیخ (istex) به معنی راست، راست ایستاده: همون فارم باباگی داداگیه آورده همینجه استیخ کردم؛ بیتا همین سوتومه قد دیوال استیخ کنیم مونیم (همان شکل پدری و پدربزرگی را آورده همین جای استیخ کردیم، بیاید همین ستون را کنار دیوار راست بگذاریم).

واژه «استیخ» در شکل‌های «ستِغ» (stegh) و «سیتِخ» (sitex) در فرهنگ‌ها به همین معنی در گویش‌های رایج فلغر، یعنی راست، راست ایستاده، همچنین به معنی‌های سر کوه، قلّه کوه و هر چیزی که بلندی و تیزی دارد آمده است. مثلاً، گونه «ستِغ» این واژه در فرهنگ متوسط دهخدا «چیز راست و راست ایستاده و بلند باشد، همچون ستون و نیزه و امثال آن؛ بلندی کوه، قلّه کوه» و در لغت فارس «هر چه بالا دارد، چون سر کوه، سر نیزه و سر چیزی که تیزی دارد» آمده است.

باید خاطر نشان کرد که واژه مورد نظر در گویش‌های فلغر اساساً به معنی راست، راست ایستاده، کاربرد دارد و به معنی‌های سر کوه، قلّه کوه یا هر چیزی که بلندی و تیزی دارد معمول نیست. این واژه در گویش‌های ناحیه به معنی یک سر قدم، و یا زمان کوتاه نیز استفاده می‌شود. به همین معنی در لهجه‌های شهرستان فلغر کلمه «استِخکی» (istexaki) نیز معمول است که از واژه

«استیخ» با پسوند (aki) ساخته شده است: بیچاره ا مکتب می بیاد و استیخ خوراکشه می خورد و مال پایی رفت؛ بید به استیخک این محت رجب فاتحه خونیم بیم. (بیچاره مدرسه می آید و راست ایستاده غذایش را می خورد و به چرای مال رفت، بیاید سر پا خانه محمد رجب برویم و دعا بخوانیم).

چَخِچ (čaxč) به معنی یک نوع عَلت گلو: آب خنکه می خوری چَخِچات وَرَم می کند؛ یگون دُخترُ روی همون چَخِچاته گری پرتایی نمی شد. (آب سرد بخوری گلویت ورم می کند، نمی شود به نزد پزشک بروی و گلویت را دور اندازی؟) واژه مورد نظر در همین شکل و معنی در گویش‌های ناحیه فلغر معمول و در گونه «چَخَش» (čaxš) در لغت فُرس، برهان قاطع، فرهنگ د/ا و چندی از فرهنگ‌های دیگر تفسیر گردیده است.

این واژه در گویش‌های فلغر، اینچنین در ترکیب کلمه «چَخِچین» (čaxčīn) به معنی گرفتار ورم گلو در ترکیب‌های «چَخِچ سر گلو (دل) پُر شدن» به معنی غمگین شدن، دل‌تنگ شدن، ضیق شدن و «چَخِچ سر گلو یا چیزی به دل کسی بودن» به معنی باعث گرفتگی خاطر کسی بودن، سبب تنگدلی کسی بودن فراوان استفاده می شود: آپیم ضیق می شد، می گفت که چَخِچ سر گلیم پُر شد؛ اُمدن شویی من چَخِچ سر دل این (خواهرم هرگاه دلش می گرفت می گفت چَخِچ سر گلویم پر شد، آمدن شوهر من چَخِچ سر قلب این می شود، یعنی سبب ملال این می شود).

لازم به ذکر است در گفتار مردم دهات دَرغ (Dary) و شَمَتوچ (šamtoč) این واژه به معنی هیزم سفت و سخت، هیزم دشوار شکننده نیز رایج است که این معنی را در هیچ فرهنگی مشاهده ن نمودیم. همچنین در گفتار ساکنان ده سنگستان (Sangestān) ترکیب «چَخِچ قریقه» (čaxče GorbaGGe) معمول است که معنی «یک نوع آب سبز، قَبَت سبزرنگ روی آب حوض و

تالاب» می‌دهد و در بعضی از گویش‌های ناحیه آن را «جُم قریقه حجامه قریقه» (jamae GorbaGGe) می‌نامند.

آلغده (alaydeh) به معنی غضبناک، قهرآلود، خشمگین، عصبانی: خوشنمونشونه می‌گون که خونِ تغام طوی رَوَم، می‌گود که نمی‌دونم، کارِ خودت، بد الغده می‌شَن و دست خالی خیسته می‌رَن؛ اِقَه گپ نزنید، خودم آلغده (به خوشدامن (مادرزن یا مادرشوهر) می‌گویند که خانه دایی ام عروسی است، بروم؟ می‌گوید که نمی‌دانم، تصمیم خودت، آنگاه الغده می‌شوند و با دست خالی برمی‌خیزند و می‌روند، این قدر حرف نزنید، خودم الغده (عصبانی‌ام).

این واژه به صورت «آلوغده» (aloydeh)، «آروغده» (aroydeh) و «الغده» (alaydeh) در فرهنگ‌ها در همین معنی گویش‌های فلغر، به معنی جنگاور تفسیر شده است. ازجمله، مؤلف برهان قاطع آن را به صورت «آلوغده» و «آروغده» به معنی غضبناک، خشمگین، قهرآلود و جنگاور آورده؛ در فرهنگ زبان تاجیکی به صورت «آلوغده» به معنی قهرآلود و خشمگین، نیز جَنَگره (پرخاشگر) آمده، و مؤلف فرهنگ دارا به صورت «الغده» به معنی خشمگین، غضبناک، عصبانی، ناراحت و نگران شرح داده. صورت «الغده» این واژه در «لغت گویش‌های بخارا»، «نمود بی‌ترتیب و به هم آمیخته چیزی؛ غیر خوش آب و رنگ، چَلَمَک» (čalmak) و در فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی، «درهم و برهم، آمیخته، بی ترتیب؛ سیاه سفید، خال خال» آمده است که این معانی با معنی در زبان کهن ارتباطی ندارند.

برای این واژه، فرهنگ زبان تاجیکی و فرهنگ دارا شاهد آورده‌اند. «آلوغده» و «الغده» در گویش‌های مَسْتچاه (Mastčah) و پنجیکت (Panjekat) نیز به معنی غضبناک، قهرآلود و خشمگین، رایج است.

آسوخته (asoxteh) به معنی هیزم نیم سوخته: های تگِ دیگه بیرون کش، تگِ دیگ نسوزد؛ آسوختش هیزم نیم سوخته‌دیه (آسوخته‌های ته دیگ را بیرون بگیر تا ته دیگ نسوزد، آسوخته هیزم نیم سوخته است دیگه).

این واژه به همین معنی رایج در گویش‌های فلُغر به صورت «آسوغده» در لغت فُرس، برهان قاطع، فرهنگ زبان تاجیکی، فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی و به صورت‌های «آسوغده» و «آسوخته» در «فرهنگ دارا» آمده است. در این فرهنگ ضمن شرح این واژه از شاعر هم عصر رودکی - معروفی بلخی - و در فرهنگ دارا از نویسنده معاصر تاجیک، ساریان شاهد آورده شده است.

کلمه «آسوخته» در گفتار ساکنان دیه ناحیه سنگستان در ترکیب «آسوخته لب تُنور» به معنی خدمتکار، یاری‌رسان نیز استفاده می‌شود: در طویشون آسوخت لب تُنورشون بودم، ده طویی مایون دستشونه ده آب خُنگ نزدین (در عروسیشان هیزم نیم سوخته کنار تنور بودم (کنایه از تلاش و کوشش کردن در کاری) در عروسی و خرسندی ما دست به آب سرد نزدند (کنایه از کمک و یاری نکردن). واژه مورد نظر به شکل «آسوخته» (osoxteh) به همین معنی در گویش‌های رایج فلُغر در گویش‌های تاجیکان ناحیه کتاب جمهوری ازبکستان، لهجه‌های پنجیکت، لهجه‌های مستچاه و بعضی از لهجه‌های دیگر زبان تاجیکی نیز کاربرد دارد.

کَلَخِچ (kalaxč) به معنی خشکی روی زخم؛ چرک شخ شده (منجمد شده): یریش کلخچ بَسْتَس اَكُن نغز می‌شد؛ کلخچای دَسْتَشَه دیده دلم بی حضور کرد، اَبَقَاتَه آخرده تنو نیستم (زخمش کلخچ بسته، حالا خوب می‌شود: کلخچ‌های دستش را دیدم و حالم به هم خورد، نتوانستم غذا بخورم).

۱. طوی واژه ترکی به معنی عروسی یا پیوگانی و یا هر شادی دیگر.

۲. "آبقات" شکل تحریف شده "آقوات"، جمع قوت به معنی غذا و خوراک.

مؤلف «لغت فُرس» واژه مذکور را به همین شکل معمول در گویش‌های فلغر «چرکی یا شوخی که در دست و اندام بود» تفسیر نموده و از عماره مروزی بیت زیرین را شاهد آورده است:

گنده و بی قیمت و دون و حقیر

ریش پُر از گ. . و همه تن کلنج (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۲۳).

در لغت نیم تفصیلی تاجیکی برای زبان ادبی تاجیک، فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی و فرهنگ دارا، لغت مختصر لهجه های بخارا، این واژه در شکل «کَرَخَش» (karaxš) علاوه بر معنی‌هایی که در بالا آوردیم، به معنی‌های دیگر نیز تفسیر گردیده که در گویش های فلغر چندان معمول نمی‌باشند.

یارستن، یاردن (yaredan·yarestan) به معنی جرأت‌داشتن، یارای اجرای عملی را داشتن: نمی یاریستم گم که من تاجیک؛ ده پیشِ دادام نمی یارید گپ زند (نمی یاریستم بگویم من تاجیک هستم، در نزد دادایم (پدرم) نمی یارید حرف بزند).

این واژه به همین معنی در گویش‌های رایج ناحیه فلغر یا به معنی‌های نزدیک به آن در بیشتر فرهنگ‌های گذشته و معاصر ثبت گردیده است و شاعران بزرگی مانند رودکی، ابوالقاسم فردوسی، ناصر خسرو، فخرالدین گرگانی، کمال خجندی و ... آن را به کار برده‌اند:

نیارم بر کسی این راز بگشود،

مرا با خال هندوی تو بفنود (رودکی).

که یارد سخن گفتن از تو به بد،

بدی کردن از روی تو، کی سزد؟ (فردوسی)

یکی گفتش، که ای دانای کیهان،

که یارد کرد با تو مکر و دستان؟ (ابوشکور بلخی)

میان زاهد و رندان ز باده دریاهاست،

روان‌روان سوی ما آمدن کجا یارد؟ (کمال خجندی)

باید گفت که در گویش‌های فلغر دایره استفاده این واژه، نسبت به واژگان دیگر که از زبان ادبی کهن در گفتار ساکنان این منطقه کشور به میراث مانده اند، وسیع‌تر است.

تحلیل و نتیجه

لازم به ذکر است که از واژه‌هایی که در بالا شرح دادیم، به جز دو واژه اول، همه واژه‌های دیگر به گفتار بیشتر ساکنان دیه‌های ناحیه فلغر خاص می‌باشند. دو واژه اول، یعنی واژه‌های کَوَت > کَبَت و دَبَنکَه > تَبَنگَه، تنها به گفتار ساکنان دیه دَرَدَر (Dardar) خاص بوده و در گفتار ساکنان دیه‌های دیگر ناحیه کاربرد ندارند. برابر این واژه‌ها در گفتار ساکنان دیه‌های دیگر ناحیه، آرو و لگن یا تغاره است.

ذکر این مطلب مهم است که بیشتر کلمه‌های «کهن» موجود در ترکیب‌های گویش‌های فلغر در «لغت فرس» اسدی طوسی که در سده ۱۱ میلادی تألیف گردیده است، تفسیر یافته‌اند.

به تأکید زبان‌شناس ولادیمیر آلیکساندروویچ کاپرانوف (۱۹۶۴: ۱۴۹)، بیشتر مدخل‌هایی که در «لغت فرس» آمده‌اند، در همان دوره، گویشی بوده و خاص گویش‌های خراسان و ماوراءالنهر شرقی بوده است و برای فارسی‌زبانان آذربایجان و ایران غربی نامفهوم بوده است؛ بنابراین، اسدی طوسی آنها را در فرهنگ خود شرح داده است تا برای هر فارسی‌گو قابل فهم باشد.

از این‌رو، در میان کلمه‌های «کهن» ایرانی اصیل گویش‌های فلغر عنصرهایی دیده می‌شوند که خلاف زبان فارسی و گویش‌های آن، در بعضی گویش‌های دیگر زبان تاجیکی، زبان دری و گویش‌های آن و زبان ادبیات دوره کهن کاربرد دارند. کلمه‌های هنگ (hang) به معنی «قوه، زور،

توان»، توردن (toredan) به معنی «ترسیدن، ترسیده گریختن، رمیدن» (لهجه‌های جنوبی زبان تاجیکی) و آسوغده (زبان دری و لهجه‌های آن) از همین قبیل کلمه‌ها می‌باشند.

در برابر واژه‌های ایرانی اصیلی که نمونه آنها را در بالا آوردیم، در گویش‌های فلغر شماری واژه‌های عربی نیز کاربرد دارند که اصلاً خاص زبان ادبی دوره کهن می‌باشند و چنین به نظر می‌رسد که در مرحله‌های نسبتاً نزدیک‌تر تاریخ تحول زبان فلغری وارد گویش‌ها شده‌اند. برای مثال واژه‌های تکلم (takallom) به معنی سخن، گپ، سخن گفتن، گپ‌زدن (در زبان ادبی: به هم‌مین معنا): دادام همیقه جنگ می‌کردن تکلم نمی‌کردیم؛ بی‌تکلم شستن شستن و خیستن رفتن (دادایم (پدرم) این قدر دعوا می‌کردند ما حرف نمی‌زدیم، بی‌تکلم (بدون حرف، خاموش و ساکت) نشستند و نشستند و برخاستند و رفتند؛ مقدرات (moqaddarat) / (moqadderāt) به معنی سرنوشت، تقدیر (در زبان ادبی: به هم‌مین معنا): ده مقدراتت چه که باشد هویه می‌بین (در تقدیر یا سرنوشت هرچه باشد، همان را می‌بینی): سلوکات (solokat) به معنی طرز، طور، طریق (در زبان ادبی: راه رفتن؛ رفتار، روش؛ معامله؛ عادت؛ در تصوف: راه؛ طریقه، طرز زندگانی اهل تصوف، زندگی درویشانه و پرهیزگارانۀ صوفیان: نیظوم بایه شیشش سلوکت ششت داداش (نشستن نظام بای، شبیه نشستن پدرش): مغلوبه (maylobeh) شور و غوغا، داد و فریاد، مغل (در زبان ادبی: شدید، سخت (در بارۀ جنگ): بیرونه بین مغلوب چیس (به بیرون نگاه کن شور و غوغاست): تقیود (taqayyod) به معنی حرکت، سعی و کوشش، جدّ و جهد (در زبان ادبی: گرفتاری به قید چیزی، بستگی؛ وابستگی: تقید کردن به قید آوردن، به بند انداختن: تقید درس تیارکنی اش نغز (کوشش درس خواندنش خوب است): حمال (hammal) به معنی خدمتگار (در زبان ادبی: برنده، باربردار، بارکش، باربر؛ مجازاً تحمل‌کننده، صبرکننده، بردبار: من تو به حمال‌چه؟ (مگر من حمال تو هستم؟): جوه (joh) > جوع (jo) به معنی بیماری که گرفتار آن

همیشه احساس گرسنگی می‌کند (در زبان ادبی: گرسنگی: غوره بسیار نخور که جوه می‌شی (غوره را زیاد نخور که بیمار می‌شوی).

این نکته را باید خاطرنشان کرد که گروه اول واژه‌های مورد بحث، منشأ ایرانی شرقی داشتند و در آثار دوره‌های اول تحول زبان تاجیکی استفاده داشتند مانند: واژه‌های الغده، استیخ، آسوخته. ویژگی‌های آوایی واژه‌های کلخچ، چخچ و دنبکه نیز از نسبتشان به دوره‌های نسبتاً دورتر تاریخ تحول زبان تاجیکی حکایت دارند.

همچنین، کلمه‌های به اصطلاح «کهن» در ترکیب واژگان گویش‌های بالا آب زرافشان، مخصوصاً گویش‌های فلغر جایگاه خاص داشته، از تأثیر متقابل گویش‌های مذکور با زبان ادبیات دوره کهن در دوره‌های گوناگون تاریخی گواهی می‌دهند.

منابع

- اسدی طوسی (۲۰۱۵)، *لغت فرس*، خجند.
- اسدی طوسی (۱۳۳۶)، *لغت فرس*، نسخه هرن، تهران.
- برهان، محمدحسین (۱۹۹۳)، *برهان قاطع*، ج ۱، دوشنبه: ادیب.
- برهان، محمدحسین (۲۰۰۴)، *برهان قاطع*، ج ۲، دوشنبه: ادیب.
- غفاروف رزاق (۱۹۷۵)، «نویسنده و لهجه‌های زبان»، *صدای شرق*، ش ۵: ۱۱۳-۱۲۴.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، ج ۱۲، تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۵)، *فرهنگ متوسط*، دو جلد، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دارا، نجات (۲۰۱۲)، *فرهنگ دارا*، دوشنبه.

- کاپرانوف، و. (۱۹۶۴)، لغت فُرس اسدی توسی و جایگاه آن در تاریخ زبان‌شناسی تاجیکی فارسی (به زبان روسی)، دوشنبه.
- محمودوف م. و بردی‌یف ب. (۱۹۸۹)، لغت مختصر گویش‌های بخارا، دوشنبه: دانش.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، فرهنگ فارسی، تهران.
- نوروف، امان (۱۹۹۰)، فرهنگ اشعار رودکی، دوشنبه.
- فرهنگ زبان تاجیکی (۱۹۶۹)، دو جلد، مسکو.
- فرهنگ مختصر شاهنامه (۱۹۹۲)، ابراهیم علی‌زاده، دوشنبه: ادیب.
- فرهنگ تفسیری زبان تاجیکی (۲۰۰۸)، ج ۱، دوشنبه.
- جوره‌یف، غفار (۲۰۱۷)، سیستم لیکسیکه لهجوی زبان تاجیکی، دوشنبه.
- ایشان‌نیازوف، م. (۱۹۹۹)، قضیه‌ی واژه‌نامه‌نویسی و خریطه‌برداری خصوصیت‌های لهجو، دوشنبه: دانشگاه ملی تاجیکستان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۱۲

(صص ۱۰۵-۱۰۸)

تعبیری ناآشنا در بیتی منسوب به لبیبی

امیر ضیغمی *

چکیده

در این یادداشت به بیتی منسوب به لبیبی پرداخته و نشان داده‌ایم که این بیت تقریباً به همان صورتی که در فرهنگ‌ها ضبط شده صحیح است و بحث دربارهٔ تصحیف اجزای آن که اخیراً در مقاله‌ای مطرح شده، گویا برخاسته از تعبیر ناآشنای «قاروره بر روی پزشک/طیب زدن» است. برای این تعبیر شاهی نیز از رباعیات شمس گنجه به دست داده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: لبیبی، قاروره، پزشک/طیب، رباعیات شمس گنجه

* عضو هیئت علمی و دبیر علمی انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی - ارمنی (اسلاونی)، ایروان

بر روی پزشک زن میندیش چون هست/ بود درست پیشیارت/ بیسیارت
این بیت که در فرهنگ‌ها، از جمله در برخی از نسخه‌های لغت فرس، غالباً به لیبی (نک. اسدی طوسی ۱۳۱۹: ۱۲۸، پاورقی شم ۳) و گاه به رودکی نسبت داده شده (نک. نفیسی ۱۳۴۱: ۵۲۰) در نگاه نخست خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد. به همین سبب، اخیراً آقای دکتر مجید منصوری در مقاله‌ای با عنوان «دربارهٔ بیتی منسوب به لیبی در فرهنگ‌ها» (فرهنگ‌نویسی، ۲/۲۳) این احتمال را مطرح کرده که زن در مصراع نخست بیت مذکور احتمالاً حاصل تصحیف ری به معنی «ریستن» است. به اعتقاد ایشان (منصوری ۱۴۰۳: ۱۰۸) با تصحیح زن به ری «بیت استحکام نحوی و معنایی خود را بازمی‌یابد و زیبایی‌اش چند برابر می‌شود».

مؤلف مقاله برای اثبات حدس خویش شواهد و دلایل بسیاری فراهم آورده‌است که علاقه‌مندان می‌توانند برای آگاهی بیشتر به اصل مقالهٔ ایشان مراجعه کنند. منصوری (۱۴۰۳: ۱۰۶) بحث را این گونه آغاز کرده که «بر روی کسی زدن بدون مفعول‌هایی مانند شمشیر و مشت از لحاظ ویژگی‌های سبک‌شناسانه با شعر کهن فارسی همخوانی ندارد و بیت براساس ضبط فرهنگ‌ها و به تبع آن در دیوان رودکی زیبایی خود را از دست داده‌است». ایشان در ادامه احتمال تصحیف بر ریش به بر روی را نیز مطرح کرده و در نهایت، بیت را به صورت زیر تصحیح کرده است:

بر ریش پزشک ری میندیش چون بود درست پیشیارت

بحث بر سر نام سرایندهٔ این بیت و برخی اختلافات جزئی در ضبط اجزای آن در اینجا لزومی ندارد؛ چه منصوری در مقالهٔ خود در حد ضرورت و ضمن رعایت ایجاز و اختصار به آنها پرداخته‌است. در این یادداشت تنها قصد داریم نشان دهیم دلایلی که مؤلف مقاله برای احتمال تصحیف در این بیت اقامه کرده‌است به دو دلیل درست نیست:

۱- بیت مورد بحث از شرط (= جملهٔ پیرو) و جواب شرط (= جملهٔ پایه) تشکیل شده است و همان‌طور که منصوری تذکر داده، عبارت **بر روی کسی زدن** در مصراع نخست (جواب شرط) نیاز به مفعول دارد. ولی نکته اینجاست که مفعول مصراع نخست را باید در مصراع دوم (بیان‌کنندهٔ شرط) سراغ کرد؛ شاعر می‌گوید: «اگر پیشیارت (قاروره‌ات) درست و بی‌عیب بود، تردید مکن و آن را (پیشیار را) بر روی پزشک بز!» بنابراین مصراع نخست بر خلاف نظر مؤلف محترم دارای مفعول است.

۲- تعبیر «قاروره بر روی پزشک/ طیب زدن» در رباعی زیر سرودهٔ شمس گنجه^۱ (به اقرب احتمالات از شاعران قرن هفتم) نیز دیده می‌شود:

هرچند ای گل که بویناکست آبت وز عنصر نار و باد و خاکست آبت

قارورهٔ آبت به طیب ار ببرند بر روی طیب زن که پاکست آبت

(سفینهٔ کهن رباعیات ۱۳۹۵: ۱۳۷)

گمان می‌کنم همین دو دلیل برای ردِّ احتمال تصحیف در بیت بالا کافی باشد. بنابراین مصراع نخستِ بیت مذکور تقریباً به همان صورتی که در فرهنگ‌ها ضبط شده صحیح است و نیازی به تصحیح قیاسی ندارد.

۱- برخی رباعیاتی که در سفینهٔ کهن رباعیات ذیل نام شمس گنجه آمده، در برخی منابع دیگر به شمس اسعد گنجه، شمس الیاس گنجه و یا به شاعران دیگر منسوب شده‌است. در *نزهة المجالس* نیز از سه شمس گنجه‌ای رباعیاتی دیده می‌شود: شمس اسعد گنجه‌ای، شمس الیاس گنجه‌ای و شمس عمر گنجه‌ای. بنابراین تشخیص اینکه کدام رباعی سرودهٔ کدام شمس گنجه است به‌سادگی میسر نیست (برای آگاهی بیشتر دربارهٔ خلط و التباسی که در مورد این شاعران گنجه‌ای رخ داده‌است، نک. مرادی/افشین‌وفایی ۱۳۹۵: ۵۹-۶۰ ← سفینهٔ کهن رباعیات ۱۳۹۵).

کتابنامه

- اسدی طوسی، ابومنصور (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه مجلس.
- سفینه کهن رباعیات (۱۳۹۵)، تصحیح و تحقیق ارحام مرادی و محمد افشین‌وفایی، تهران: سخن.
- منصوری، مجید (۱۴۰۳)، «دربارهٔ بیتی منسوب به لبیبی در فرهنگ‌ها»، فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، دورهٔ ۲۳، شم ۲ (پیاپی ۹۰): ۱۰۵-۱۰۸.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۱)، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران: ابن سینا.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۸

(صص ۱۰۹-۱۴۳)

فرایند حذف در گویش رودباری

علی علیزاده جوبنی *

چکیده

فرایند حذف elision یا deletion یکی از فرایندهای واجی (phonological process) است که در خدمت اقتصاد زبان است و به منظور کم‌کوشی و آسان‌جویی در زبان‌ها و گویش‌ها صورت می‌گیرد. در این نوشتار حذف واج (اعم از واکه، همخوان و هجا) در سطح واژه یا در ترکیب واژگانی در گویش رودباری مورد بررسی قرار گرفته است. گویش رودباری از گویش‌های کرانه دریای خزر است که در شهرستان رودبار در جنوب استان گیلان به آن سخن می‌گویند. شواهدی که در این مقاله ارائه شده‌اند از واژه‌نامه‌های مختلف گویش رودباری و نیز از پژوهش میدانی در آبادی‌های مختلف شهرستان رودبار که به این گویش سخن می‌گویند به دست آمده است. این پژوهش نشان می‌دهد که در گویش رودباری از میان واکه‌ها، بیش از همه $e/a/\emptyset$ به عنوان واکه پایانی، و از میان همخوان‌ها h ، y ، v ، b ، k ، s ، z ، t ، d ، š ، n ، q ، f ، x ، r بیشتر در معرض حذف قرار دارند؛ که در این میان به‌ویژه بسامد حذف d و r قابل توجه است. حذف

* دکتری زبان و ادبیات فارسی alializadehjuboni@gmail.com

همخوان‌ها عمدتاً پس از واکه و در جایگاه پایانی دیده می‌شود. به دلیل نزدیکی گویش رودباری با گیلکی، تاتی، تالشی و تبری، نتایج این پژوهش برای پژوهشگران این زبان‌ها سودمند و تا اندازه زیادی به این زبان‌ها قابل تعمیم است.

کلیدواژه‌ها: فرایندهای واجی، گویش رودباری، حذف، همگونی، واکه، همخوان

مقدمه

گویش رودبار گیلان با گویش گیلکی غربی رشت، گیلکی شرقی سیاهکل و رودسر، گویش تالشی جنوبی فومن و نیز با گویش تاتی تارم استان زنجان و تاتی رودبار شهرستان و تارم استان قزوین همجوار است و با تمامی آنها در گذر زمان مراودات بسیار داشته، همانندی‌های بسیار دارد. وسعت زیاد شهرستان رودبار و بافت کوهستانی آن، که موجب پراکندگی آبادی‌ها در دره‌ها و دامنه کوه‌های دور از یکدیگر شده، در طول زمان موجب ظهور گونه‌های متنوعی از گویش رودباری شده است که تفاوت‌های آشکاری از نظر ساخت آوایی، واژگان و حتی ساخت نحوی با یکدیگر دارند. در کنار این موانع طبیعی کوه و دره، سپیدرود که از هزاره‌های دور رودبار را به دو نیمه تقسیم کرده است نیز بر فاصله گویشی میان دو پاره شرقی و غربی افزوده است. در نظر داشته باشیم که تا پیش از ساخت سد منجیل در ۱۳۴۱ خورشیدی، سپیدرود بسیار خروشان‌تر بود، پل ارتباطی مقبولی میان ضلع شرقی و غربی رودبار وجود نداشت و جابه‌جایی مردم میان دو سوی رودخانه توسط کرجی‌ها انجام می‌شد و بالطبع ارتباط کلامی چندانی میان باشندگان دو سوی سپیدرود وجود نداشت. تنوع قومیتی و زبانی در شهرستان رودبار چشمگیر است و در آن گویش‌ها و زبان‌های مختلف شامل ترکی، کردی، لری، لکی، تاتی، تالشی، گالشی و گیلکی گویشوران خود را دارند. گویش غالب در شهرستان رودبار به نام گویش رودباری خوانده می‌

شود که برخی آن را به نام تاتی رودباری می‌خوانند و دیگران به اعتبار فقدان برخی شاخص‌ها، از جمله ارگتیو و جنس دستوری، آن را به گیلکی نزدیک‌تر می‌دانند.

در این مقاله فرایند حذف در گویش رودباری به‌عنوان گویش بومی و غالب شهرستان رودبار بر پایه نظریه واج‌شناسی بررسی می‌شود. حذف یکی از فرایندهای واجی است که در بسیاری از زبان‌ها و گویش‌ها دیده می‌شود. کاسته‌شدن یک واحد اعم از واکه یا همخوان یا یک یا چند هجا از زنجیره گفتار را حذف می‌گویند. این واحد ممکن است در آغاز، میان یا پایان یک واژه قرار داشته باشد (کرد زعفرانلو، ۱۳۹۳: ۲۶۷) حذف در زبان گفتار مقدم بر و بیشتر از زبان نوشتار است؛ زیرا آسان‌گرایی در گفتار بارزتر است. فرایند حذف هم در واژگان بومی و هم در وام‌واژه‌ها دیده می‌شود، چون حذف همچون دیگر فرایندهای واجی، تنها به آرایش واجی واژگان وابسته است و در این زمینه تفاوتی میان واژگان بومی و وام‌واژه‌ها نیست.

در بحث از حذف همچون دیگر فرایندهای واجی باید به واج‌شناسی تاریخی توجه داشت. هم از این‌رو، هرچند شواهد حذف در این مقاله در سنجش با فارسی معیار آورده شده‌اند، در مواردی به ضرورت، به زبان‌های بالادستی هم توجه شده است. گفتنی است که تحقق حذف منوط به تشخیص واژگانی نیست، چرا که گاه واژه‌ای که در آن حذف رخ داده است با واژه دیگر لفظ مشترک می‌سازد. مثلاً واژه «چشم» با حذف ħ در گونه جوبنی به‌صورت cam تلفظ می‌شود که آرایش واجی آن کاملاً با cam به معنای پیچ، همگون است؛ یا حذف □ در هر دو واژه «رود» به معنای فرزند و «رود» به معنای رودخانه، صورت می‌گیرد و لفظ مشترک ru را می‌سازد. طبعاً در چنین مواردی، مقصود گوینده با قرائن زبانی و فرازبانی (لفظی و معنوی) دریافت می‌شود، اما قدر مسلم اینکه تمایز واژگانی بر حذف بی‌تأثیر نیست، و به همین دلیل حذف در واژگان تک‌هجایی کمتر رخ می‌دهد.

در این مقاله نخست حذف در واکه‌ها، سپس حذف در همخوان‌ها و پس از آن حذف هجا در گویش رودباری بررسی شده است. شواهد واژگانی این نوشتار از آبادی‌های مختلف رودبار که به گویش رودباری سخن می‌گویند، بویژه از آبادی‌های ضلع غربی رودبار، استخراج شده اند. برای این منظور از واژه‌نامه‌های مختلف گویش رودباری، به‌ویژه واژه‌نامه‌ها و منابع مکتوب آبادی‌های جوبن، لاکه، تکلیم، دوآبسر، علی‌آباد، جیرنده، لویه، انارکول، انبوه و راجعون استفاده شده است. شواهدی که فاقد ارجاع هستند حاصل پژوهش میدانی هستند که از زبان گویشوران گونه‌های مختلف گویش رودباری شنیده شده اند. در هر مورد، نام گونه ذکر شده و در پایان مقاله نام گویشوران آمده است. با توجه به نزدیکی گویش رودباری با گیلکی، تاتی، تالشی و تبری، نتایج این پژوهش برای پژوهشگران این زبان‌ها نیز سودمند و تا اندازه زیادی به آنها قابل تعمیم است. پر آشکار است که فرایند حذف در گویش رودباری به این موارد محدود نمی‌شود و در این نوشتار تنها برخی از پربسامدترین الگوهای حذف از داده های گونه‌های مختلف گویش رودباری استخراج شده‌اند.

۱. حذف واکه‌ها

۱.۱. حذف واکه پایانی -e/-a- از برخی فعل‌ها

در گونه جوبنی در فعل امر و نهی از مصدر مرکب *tâv âdiyan* پرتاب‌کردن، که ستاک مضارع آن *tâv âde* می‌باشد، گاه واکه پایانی حذف می‌شود؛ اما واکه پایانی در فعل امر و نهی از مصدر ساده *âdiyan* حذف نمی‌شود و در دیگر فعل‌های مرکب هم شواهدی برای این حذف یافت نیامد.

[tâvâd] پرتاب کن. [tâmvâd] پرتاب نکن.

[âde] بده، [âmade] نده.

در برخی گونه‌ها از گویش رودباری این حذف صورت نمی‌گیرد؛ همچنان که در گونهٔ تکلمی [tāvâda] پرتاب کن (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۵۶) می‌گویند.

[barš] بیرون برو، در گونهٔ جوبنی و کلورزی، از فعل پیشوندی baršīyan بیرون رفتن که ستاک مضارع آن barše می‌باشد و نیز در مصدر مرکب barš âkordan تلافی کردن (علیزاده، ۱۳۸۹: ۶۰) واکهٔ پایانی حذف می‌شود.

۲.۱. حذف واکهٔ پایانی e/-a- از برخی صفات مفعولی

صفت مفعولی در گویش رودباری با افزودن پیشوند صرفی be/bo به آغاز و وند e/-a- به پایان ستاک گذشته ساخته می‌شود. پیشوند صرفی در برخی موارد حذف می‌شود. طبعاً در فعل‌های پیشوندی وند تصریفی افزوده نمی‌شود. مانند [boxorde] خورده شده و [âbarde] برده شده. گاه واکه e/-a- از پایان صفت مفعولی حذف می‌شود و صفت مرخم می‌سازد؛ مانند:

[âmoxt] آموخته، خوگر شده در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹، ۳۶)، سنجیدنی با [âmoxta] در گونهٔ جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۲۱).

[sut] سوخته در ترکیباتی چون [loxt o soxt] و [lut o sut] لخت و عریان در گونهٔ دوآبسری (جعفری، ۱۴۰۰: ۱۳۳) از مصدر sutan.

افزون بر آنچه گفته شد، چنان‌که خواهیم دید گاه حذف همخوان‌ها با حذف واکه همراه است که شواهد آن ضمن بحث حذف همخوان‌ها ارائه خواهد شد.

۲. حذف همخوان‌ها

در زیر به مهم‌ترین موارد از حذف همخوان‌ها در گویش رودباری می‌پردازیم.

۱،۲. حذف واج r

حذف r پس از واکه در پایان واژه در برخی واژگان فارسی به‌ویژه در فارسی گفتاری و عامیانه دیده می‌شود؛ مانند مگر: مگه؛ دیگر: دیگه؛ اگر: اگه؛ چطور: چطو؛ کربلایی: کبللی؛ میرزا: میز و... . در گویش رودباری حذف r پس از واکه در جایگاه پایانی بسامد قابل توجهی دارد و حتی در شماری واژگان تک‌هجایی هم دیده می‌شود.

[eqeze] / [eqede] اینقدر در گونهٔ جوبنی، [eqza] اینقدر در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱، ۳۴۰).

[čeqeze] چقدر در گونهٔ جوبنی، [čeqza] در گونهٔ تکلمی (همان: ۳۵۶).

[hâqede] / [hâqeze] آنقدر در گونهٔ جوبنی، [hâqza] در گونهٔ تکلمی (همان: ۳۴۰).

در واژگان ترکیبی همچون [hâqzeči]، [hâqdeči]، [čeqzeči] حذف r بسامد بیشتری دارد. [ote] آن‌طور، [ite] این‌طور، [hate] همین‌طور، [hote] همان‌طور و [čete] چطور در گونهٔ جوبنی.

[sefe] / [seve] دفعه در گونهٔ جوبنی که اصل آن safar تازی است در ترکیباتی همچون [e sefe] این بار.

[naze] نظر (دیدگاه) در گونهٔ جوبنی.

[nefe] نفر در گونهٔ جوبنی:

ye nefe vâse on e i bâl â begire ye nefe o bâl â

یک نفر می‌بایست این دستِ او را بگیرد و یک نفر آن دستش را.

[bəra] برادر در حالت ندایی در گونهٔ لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۴۹) که مخفف borâr است، چنانکه در غیر حالت ندایی borâr می‌گویند. (همانجا)، سنجیدنی با [borâ] در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۲۶).

[posa] پسر در گونه جیرندهی (همان: ۸۲).

[ji] زیر در گونه جیرندهی (همان: ۶۰).

واژه jer / jir به صورت پیشوند فعلی هم در گویش رودباری معمولاً با حذف r دیده می‌شود مانند [ješijan]، [jekatan]، [jemetan]، [jagendan] و

[diya] دیگر در گونه‌های جیرندهی و تکلمی (همان، ۹۳؛ هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۵۱)، سنجیدنی با [de] در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۵۲).

[dovârdiya] دوباره در گونهٔ لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۱۱)، سنجیدنی با [dovâr diyar] / [[dovârde] در گونهٔ جوبنی.

[maya] مگر در گونهٔ جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۱۷۹)، و [mage] مگر در گونهٔ جوبنی.

[xoji] خوب و خُجیر در گونهٔ جیرندهی (همان: ۶۶).

[ju] جور در گونهٔ جیرندهی در ترکیباتی مانند [čuju] چه جور (همانجا) و [hamin ju] همین جور (همان: ۹۰).

[tənisar] اتاقکی که تنور در آن قرار دارد (علیزاده، ۱۳۸۹: ۹۶) مرکب از tənir تنور و sar اسمی که دلالت بر مکان دارد.

[bargad bokodan] برگردان کردن، برگشتن در گونهٔ جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۲۸).

[šelâvend] بند شلوار در گونهٔ دواًبسی (جعفری، ۱۴۰۰: ۲۰۶) مرکب از šelâr شلوار و bend بند.

[čadešav] چادرشب در گونه تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

[sajur] سربالایی در گونه دوآبیری (جعفری، ۱۴۰۰: ۱۴۶) و [sajir] سرپایینی (همان) که □ از واژه sar حذف شده است.

[zamba] نیمه برش داده بشکه آهنی با دو عدد چوب در زیر آن برای حمل مصالح ساختمانی (برهانی‌نیا، ۱۳۹۳: ۳۰۲) که اصل آن زنبر می‌باشد. جزء نخست این واژه، zam زمین و جزء دوم آن bar از ریشه bar- بردن است (حسن‌دوست، ۱۳۹۱: ۱۵۸۱).

[čamuš] چموش، پافزاری که از چرم خام فراهم می‌کردند در گونه جوبنی که به نظر نگارنده از افزودن وند اسم ساز uš- به چرم ساخته شده است، همچنان‌که این پافزار را در گونه جوبنی چرم هم می‌گویند.

[varemâ] درآمیختن میش‌ها با بره‌هایشان پس از شیر دوشی در گونه جوبنی، مرکب از vare بره و mâr مادر، سنجیدنی با [vara mâhâr] در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۱۸۷). ولی r در واژه مفرد mâ'âr مادر در گویش رودباری حذف نمی‌شود.

[šiyamâr] مادرشوهر (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۹۰) و نیز šiyar شوهر در ترکیبات دیگر مانند [šiyaxor] خواهر شوهر، [šiyaberâr] برادر شوهر و... ولی r در واژه مفرد šiyar شوهر عموماً حذف نمی‌شود.

[mâšel] عمه و خاله (همان: ۲۴۳) که به نظر نگارنده از mâ'âr (مادر) و وند še- و افزونه l ساخته شده است و در اصل به معنای منسوبین مادر است که در برخی گویش‌ها توسعاً به منسوبین پدر هم اطلاق می‌شود. در لویه رودبار mâršel هم می‌گویند. در گیلکی (سرتیپ پور، ۱۳۶۹: ۲۹۱) و تالشی (نصرتی، ۱۳۹۶: ۱۰۷) mâšel تنها به معنای خاله به کار می‌رود.

در برخی گونه‌ها در فعل امر و نهی مفرد، واج □ پس از واکه در پایان ستاک حذف می‌شود:

[magi] نگیر در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۱۹).

[bigi] بگیر در گونه جیرندهی (همان: ۸۸) سنجیدنی با [bəgi] در گیلکی شرقی (جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۳۵).

[bedâ] متوقف کن، اجازه بده در گونه جوبنی، سنجیدنی با bezâ بگذار، اجازه بده، در فارسی عامیانه:

bedâ te dam â xoš âdom بگذار صورتت را ببوسم (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۴).

در امر و نهی جمع چون r در جایگاه پایانی نیست حذف صورت نمی‌گیرد مانند [bedâran] توقف کنید، اجازه بدهید، در گونه جوبنی.

واج r از واژه sar چه به عنوان اسم و چه هنگامی که به دلیل دستوری‌شدگی (grammaticalization) به عنوان حرف اضافه پسین به کار می‌رود در برخی گونه‌ها حذف می‌شود:

xâ be se خاک بر سر، بیچاره، در گونه جوبنی.

anâr ordame talâr e se xokordame انار می‌آوردیم روی بالکن چوبی می‌ریختیم، در گونه جوبنی.

sba heštân sahab e bar e se zur dire سگ جلوی درِ صاحبخانه‌اش زور دارد، در گونه گفته‌ای (جعفری و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۵).

همچنین واج r از واژه var معادل بر و پهلوی، وقتی به عنوان حرف اضافه پسین و در معنای «کنار» به کار رود در ترکیباتی مانند kin e ve, bon e ve, sar e ve گاه حذف می‌شود:

xo mâ'âr e kin e ve ištây پایین‌تر از خانه مادرش زندگی می‌کند، در گونه جوبنی.

har šav šu in e sar e ve nešine هر شب می‌رود بالای سر او می‌نشیند، در گونه جوبنی.

واج r از پیشوند فعلی dar- در گویش رودباری معمولاً حذف می‌شود؛ مگر آنکه پیش از واکه بیاید، که در این صورت حذف نمی‌شود، البته برخی da- را پیشوند و r را در این حالت میانجی می‌شمرند. مثال‌های زیر از هر دو حالت از گونه جوبنی قابل ذکر است: [daromiyan] در آمدن، [darordan] در آوردن، [dəbiyan] بریدن، حضور داشتن، [dəšiyan] داخل شدن، [davetan] الک کردن، [dakatan] داخل چیزی افتادن و

[tâvadagan] نانی که در تابه با روغن زیتون تهیه شود در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۴۳) از مصدر dagandan داخل کردن، سنجیدنی با [tâvedargan] در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۹۰).

گاه واج r از وند تفضیل tar- در برخی گونه‌های گویش رودباری حذف می‌شود. البته این حذف به همه صفات تفضیلی قابل تعمیم نیست. معمولاً در مواردی که حذف صورت می‌گیرد عدم حذف هم روا است:

[vište] بیشتر در گونه جوبنی، [o va te] آن ور تر در گونه جوبنی، [kemte] کمتر در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۲۲۵)، [jerta] پایین‌تر در گونه تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۳۹)، [uštata] آن سو تر در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۱۴، ۲۰۲)، [pasta] پس‌تر، عقب‌تر در گونه جیرندهی (همان: ۴۱)، [zudtata] زودتر در گونه جیرندهی (همان: ۶۰ و ۱۱۰)، [pište] بیشتر در گونه جوبنی، [baxte] / [beyte] بهتر در گونه جوبنی، سنجیدنی با [beyta] در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۱۸) و [beytata] در گونه جیرندهی (همان: ۳۵)، [pilâta] در گونه گفته‌ای (جعفری و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۶).

در برخی گونه‌های گویش رودباری واج *r* در جایگاه میان واکه‌ای، به‌ویژه پیش از واکه *i* از مصدر، ستاک گذشته و حال حذف می‌شود. این ویژگی در برخی گونه‌های گیلکی هم دیده می‌شود.

[biyan] بریدن در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۷۱) که ستاک ماضی و مضارع آن در گونه جوبنی به‌ترتیب *bi* و *bin* می‌باشد، سنجیدنی با *be:n* در گیلکی رشت که ستاک ماضی و مضارع آن به‌ترتیب *bə* و *bin* است (نوزاد، ۱۳۸۵: ۵۴) اما این حذف در رودبار مرکزی دیده نمی‌شود. از جمله در گونه تکلمی [beriyan] بریدن که ستاک ماضی و مضارع آن به‌ترتیب *beri* و *berin* است. (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۱۸) در گونه جوبنی حذف *r* در برخی ترکیبات این فعل هم دیده می‌شود؛ مانند:

[bine] تنه بریده‌شده درخت در گونه جوبنی که صفت مفعولی از *biyan* است. همچنین [mâl] چیدن پشم گوسفند و بز در گونه جوبنی، سنجیدنی با [mâl âbrin] در گونه لاکه‌ای (برهانی نیا، ۱۳۹۶: ۹۱).

گفتنی است که واج *r* در ستاک مضارع گونه جوبنی هم مشخصاً وجود داشته و حذف شده است، چنان‌که واج *r* در [bor] خار (علیزاده، ۱۳۸۹: ۵۹) و [jibringay] ترک خوردگی پا (همان: ۱۰۷) و صفت منفی [mabor] نابراً (همان: ۲۴۵) و... دیده می‌شود. در گونه جیرندهی در فعل [borbiyan] (شوقی، ۱۳۹۶: ۲۷) واج *r* حذف نمی‌شود و اصل آن *bobriyan* است.

[gitan] گرفتن در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۳۴) و [gitən] در گونه لاکه‌ای (برهانی نیا، ۱۳۹۶: ۲۶۵) سنجیدنی با [giftən] در گیلکی رشت (بشرا، ۱۴۰۰: ۳۰۸) که واج *r* از مصدر و ستاک ماضی حذف می‌شود ولی در ستاک مضارع *gir* این واج حذف نمی‌شود. در واج‌شناسی

تاریخی، واج r در ستاک ماضی و مضارع فعل گرفتن در فارسی میانه، اوستایی، فارسی باستان و زبان فرضی ایرانی باستان دیده می‌شود.

[xiyan] خریدن در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۲)، سنجیدنی با [he:n] در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۴۷۷) که ستاک ماضی و مضارع آن در گونهٔ جوبنی به ترتیب xi و Xin و در گیلکی رشت hi و hin است. در گویش جیرندهی [borxiyan] واج r حذف نمی‌شود و تنها گروه صوتی xr با قلب به rx تبدیل می‌شود. واج r در فعل خریدن در ستاک ماضی و مضارع زبان‌های بالادستی دیده می‌شود.

ستاک ماضی و به تبع آن مصدر از فعل kardan در برخی گونه‌های رودبار غربی مانند گونهٔ کلورزی، همانند گیلکی شرقی و غربی حذف می‌شود. این حذف بیشتر در رودبار شرقی دیده می‌شود اما در غالب گونه‌های گویش رودباری این حذف دیده نمی‌شود:

piččâ kutte bogod گربه، بچه به دنیا آورد، در گونهٔ انارکولی (محمودی، ۱۴۰۲: ۷۶).

۲.۲. حذف واج x

حذف x در گویش رودباری پس از واکه و پیش از همخوان، به‌ویژه پیش از همخوان‌های t و m بسامد دارد؛ گاه این حذف با ابدال تقویتی واکهٔ پیشین همراه است. این حذف در تالشی جنوبی و گیلکی شرقی هم دیده می‌شود، ولی در گیلکی غربی غالباً حذف صورت نمی‌گیرد. چنان‌که خواهیم دید، واج f هم در شرایط مشابه حذف می‌شود. در گویش رودباری حذف x پیش از واکهٔ â معمولاً صورت نمی‌گیرد چنان‌که در [bâxtan]، [šenâxtan] و [sâxtan] این حذف دیده نمی‌شود.

[šom] شخم در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۷۴).

[tom] تخم، بذر در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۹۴)، سنجیدنی با [tum] تخم جو سبز شده برای کاشت در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۱۲۹). در گونه جوبنی تخم را [tim] هم می‌گویند و کرت ویژه پرورش تخم برنج تا زمان نشا را [tim bejâr] می‌گویند.

[sutan] سوختن در گونه جوبنی (همان: ۱۷۹) و ترکیبات آن مانند [sute] ته‌دیگ (همان: ۱۸۰)، [sutâl] سوخته در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۱۱۳) سنجیدنی با [l]â[sut] بی چیز و آس و پاس و [sut] لخت‌وعور در تالشی جنوبی (مسرور، ۱۳۸۵: ۱۸۶).

[dutan] دوختن در گونه جوبنی سنجیدنی با [dutæn] در گیلکی لاهیجان (جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۳۲) و [duxten] در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۲۳۳).

[forutan] فروختن در گونه جوبنی و [burutan] فروختن در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۳۴) سنجیدنی با [furen] در گیلکی لاهیجان (جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۳۴) و [furoxtæn] در گیلکی رشت (بشرا، ۱۴۰۰: ۲۶۳).

[veten] غربال‌کردن، الک‌کردن در گونه لاکه ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۲۰) و [davetan] در گونه جوبنی، سنجیدنی با بیختن در فارسی، فارسی میانه [væxtan] (Nyberg, 1974: 218).

[retæn] ریختن در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۶۴) سنجیدنی با [biritan] در تاتی تاکستان (طاهری، ۱۳۸۸: ۱۳۱).

[patan] پختن در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۷۵) سنجیدنی با [pætæn] در گیلکی لاهیجان (جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۲۸) و [pæxtæn] در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۸۴).

[petan] پیچیدن، پیختن و فعل‌های پیشوندی [âpetan] و [dapetan] و [upitan] و ترکیبات آنها در گونه جوبنی سنجیدنی با [vapextæn] در گیلکی رشت (بشرا، ۱۴۰۰: ۳۴۱).

[Jemetan] آمیختن، آمیزش کردن، سپوختن و مجازاً به معنای پبله کردن به کسی در گونه جوبنی سنجیدنی با [jəməxtən] در گیلکی رشت (همان: ۱۲۵)، سنجیدنی با فارسی میانه amēxtan از ریشه maik-.

[detar] دختر در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۶) و [dotar] در گونه جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۸۱)، سنجیدنی با فارسی میانه duxtar > *duxtar- ایرانی باستان.

[lut o sut] لخت و عریان در گونه دوآبسری (جعفری، ۱۴۰۰: ۱۳۳) سنجیدنی با [loxt e soxt] در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۳۶)، [garden lut] مرغ و خروسی که گردنش بدون پر است در گویش کلورزی، سنجیدنی با [garden loxti] در گونه جوبنی (همان: ۲۲۸). واژه لوت در فارسی هم به جای لخت به کار می‌رود و حسندوست آن را نمونه‌ای از حذف x همراه با کشش جبرانی دانسته است (۱۳۹۳: ۲۵۳۷) در باره sut سوخته پیشتر سخن گفتیم.

[âmetan] آموختن، یاددادن در گونه جوبنی، سنجیدنی با [vamutən] و [vaməxtən] در گیلکی رشت (بشرا، ۱۴۰۰: ۳۴۵)، فارسی میانه hammōxtan (Mackenzie, 1986: 41).

گاه واج x پس از واکه در جایگاه پایانی حذف می‌شود:
[mala] ملخ در گونه علی آبادی (عبداللهی، ۱۳۹۶: ۲۹) و [male] در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۳۵۲).

[ferâ] فراخ، پهن، گشاد (همان: ۲۰۲)، فارسی میانه frâxv.
گاه واج x پس از همخوان در جایگاه پایانی حذف می‌شود:
[tal] تلخ در گونه تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۸۴) و گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۹۴).

۳،۲. حذف واج f

حذف f همچون x پس از واکه و پیش از همخوان انفجاری (t plosive) در گویش رودباری بسامد دارد و حذف آن گاه با ابدال واکهٔ پیشین یا تکرار همخوان پسین همراه است. این حذف نیز در گیلکی شرقی بیشتر از غربی دیده می‌شود.

[katan] افتادن در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۲) سنجیدنی با [kəftən] در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۳۶۵) و [kətən] در گیلکی لاهیجان (جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۲۷)، فارسی میانه kaftan.

[eškātan]، [āškātan] و [uškātan] شکافتن در گونهٔ جوبنی، سنجیدنی با škāftan در فارسی میانه از ریشهٔ -skaf.

[vatan]، [âvatan] و [davetan] بافتن در گونهٔ جوبنی، فارسی میانه vâftan، از ریشهٔ -waf. [xotan] / [xottan] خفتن در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۲۸)، سنجیدنی با [xuftən] در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۲۰۷) و [xutən] در گیلکی لاهیجان (جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۳۱)، فارسی میانه xuftan از ریشهٔ -hvap.

[gutan] گفتن در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۳۲)، سنجیدنی با [guftən] در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۴۰۶) و [gutən] در گیلکی لاهیجان (جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۳۵)، فارسی میانه guftan از ریشهٔ -gaub.

[rutan]، [ârutan]، [dərutan] و [urutan] رفتن در گونهٔ جوبنی، فارسی میانه rōftan از ریشهٔ -raub. همچنین از همین ماده است واژه [re] چوب بلند ویژه رفتن گردو و زیتون در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۲) سنجیدنی با [rot] در گونهٔ جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۹۵) که واج f در آن حذف شده است.

واج f پس از واکه â در گویش رودباری معمولاً حذف نمی‌شود، چنان‌که در [/ iyâftan] یافتن در گونهٔ جوبنی این حذف دیده نمی‌شود، سنجیدنی با [yâtan] (مرعشی، ۱۳۸۲: ۴۵۸) و [yâftən] (نوزاد، ۱۳۸۱: ۴۸۳) در گیلکی.

۴،۲. حذف واج q

حذف واج q بیشتر پس از واکه در جایگاه پایانی و گاه در جایگاه میان واکه‌ای دیده می‌شود؛ که در این صورت معمولاً با واکهٔ پیشین یا پسین حذف می‌شود.

[ti] خار در گونهٔ جوبنی، سنجیدنی با te:q تیغ، خار در گیلکی رشت (سرتیپ پور، ۱۳۶۹: ۱۶۲). در گونهٔ دوأبسی [tif] گویند.

[du] دوغ در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۳۷).

[yu] یوغ در گونهٔ لویه‌ای و تکلمی (خوشدل، ۱۳۹۸: ۱۶۵؛ هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۱۵).

[duru] دروغ و [durugu] دروغ‌گو در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

[run] روغن در گونهٔ جوبنی و [zard e run] روغن زرد، روغن حیوانی در گویش تکلمی، [zərun] روغن زیتون در گونهٔ جوبنی و تکلمی.

[šâ'âl] شغال در گونهٔ جوبنی (همان: ۱۸۴).

[čonder] چغندر در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

[târ] تغار در گونهٔ تکلمی (همان: ۸۱)، [mostâr] تغار مسی، در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۴۹).

[estefâr] استغفار، شبه جمله در بیان انکار چیزی، در گونهٔ جوبنی.

واج q پس از همخوان در مواردی حذف می‌شود مانند:

[qer] غرق، در گونهٔ لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۷).

[šalam] شلغم در گونه انارکولی (محمودی، ۱۴۰۲: ۱۵۵) که این حذف در فارسی هم در ترکیب «شلغم شوربا» دیده می‌شود.

۵،۲. حذف واج n

یکی از بارزترین الگوهای حذف n در واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی، حذف آن از پس از واج š در پایانه وند اسم مصدر išn- در گذار از فارسی میانه به فارسی دری است که در واژگانی همچون varzišn ورزش، wardišn گردش و مانند آنها دیده می‌شود. در گویش رودباری حذف n عموماً پس از واکه، به‌ویژه در جایگاه پایانی دیده می‌شود.

در فعل امر و نهی مفرد از ziyān زدن در گونه جوبنی، حذف و عدم حذف واج n در جایگاه پایانی و پس از واکه روا است:

[beze] بز، [maze] زن در گونه جوبنی که ستاک مضارع آن zen می‌باشد.

همچنین در فعل امر و نهی مفرد از فعل‌های پیشوندی آن مانند [âziyan]، [daziyan]، [xuziyan]، [jeziyan] و... هم این حذف روا است. در ساخت جمع، چون n در جایگاه پایانی قرار ندارد این حذف صورت نمی‌گیرد:

[bezenan] بزیند، [mazenān] نزنید در گونه جوبنی.

ظاهراً به تبعیت از فعل ziyān در برخی فعل‌ها که ستاک مضارع آنها اساساً فاقد واج n است، مانند [šiyan] و [âdiyan]، فعل امر و نهی مفرد آنها بر خلاف دستور، هم بدون n و هم با افزایش واج n به‌صورت [mašen] / [bešen] و [âden] / [âmaden] نیز به کار می‌رود.

[kurəvi] کُغد در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۲۲) و [kurevi] در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۲۴) که جزء دوم آن احتمالاً ستاک مضارع van / vin می‌باشد و واج n از پایانه واژه

حذف شده است. کور خواندن این پرنده به اعتبار روزکور بودن آن است، چنانکه جغد را در جوبنی [kur e ququ] و در گیلکی [kur ququ] (مرعشی، ۱۳۸۲: ۳۵۳) هم می‌گویند.

گاه حذف n در جایگاه میانی پس از واکه و پیش از برخی همخوان‌ها دیده می‌شود:

[moqâl] منقل در گونهٔ لاکهای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۶).

[borj] برنج در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۶۰)، [bəj] در گیلکی رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۵۴)،

فارسی میانه brinj، ایرانی باستان *virinj-.

[no:bend] نان بند، ابزار چسبانیدن نان به تنور (جعفری، ۱۴۰۰: ۲۲۰).

حذف n پس از واکه و پیش از واج انفجاری کناری d در برخی گونه‌های گویش رودباری دیده می‌شود ولی این حذف در زبان گیلکی فراگیرتر است مانند:

[dâxâdan] صداکردن در گونهٔ کلورزی، سنجیدنی با [dâxondan] (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۳) در

گونهٔ جوبنی و [daxondən] در گونهٔ لاکهای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۶۱) و [duxâdən] در گیلکی

رشت (نوزاد، ۱۳۸۱: ۲۳۳). در گیلکی به همین قیاس واج n در مصدر و ستاک ماضی فعل‌های

[fišâdən] دور ریختن، [usâdən] برداشتن، [dəgâdən] داخل کردن و مانند آنها چون پیش از

d قرار دارد حذف می‌شود ولی در غالب گونه‌های گویش رودباری این حذف صورت نمی‌گیرد.

در ستاک مضارع چون n پیش از d واقع نیست، این حذف صورت نمی‌گیرد.

گاه واج n از وند مصدری an/en/en در برخی گونه‌های گویش رودباری و نیز گیلکی حذف

می‌شود و شکل مصدر را به مصدر تالشی مرکزی که اساساً از افزودن وند -e به ستاک گذشته

ساخته می‌شود (رضایتی، ۱۳۸: ۵۶) نزدیک می‌کند. البته در تالشی جنوبی، وند ساخت مصدر

همچون رودبار مرکزی -en می‌باشد. (نک: نصرتی، ۱۳۹۶: ۱۷۱). در زیر به نمونه‌هایی از حذف

و عدم حذف n از وند مصدری در گویش رودباری اشاره می‌شود. حذف n گاه با تقویت واکهٔ پیشین همراه است.

on â âčarda nebâm نمی‌توانستم در بازی او را شکست دهم در گونهٔ جوبنی.

gerdom yâftâ niyom می‌گردم نمی‌توانم بیابم در گونهٔ جوبنی.

xer begite qâter xo râyâ diyan niye مه گرفته است قاطر نمی‌تواند راه خودش را ببیند در گونهٔ جوبنی.

âqâ gušt agitan niya آقا نمی‌تواند گوشت بخرد ... (برهانی‌نیا، ۱۴۰۱: ۱۳۲).

۶,۲. حذف واج š

واج š پس از واکه در جایگاه پایانی در گویش رودباری گاه حذف می‌شود:

فعل باشیدن در گویش رودباری، هم به صورت ساده و هم پیشوندی و نیز در فعل‌های مرکب به کار می‌رود. این فعل، در گویش رودباری ناقص صرف می‌شود. واج š از فعل امر مفرد و نهی مفرد از این فعل در جایگاه پایانی و پس از واکهٔ â در برخی گونه‌ها حذف می‌شود:

[bebâ] باش، [mabâ] نباش، [zi bâ] زود باش در گونهٔ جوبنی.

[âbâ] بشو، [âmabâ] نشو. مانند [xafe âbâ] خفه شو در گونهٔ جوبنی.

[pâ bâ] پاشو، برخیز، [pâ mabâ] پا نشو در گونهٔ جوبنی.

همهٔ مثال‌های فوق با حذف و عدم حذف š به هر دو صورت تلفظ می‌شوند.

در جمع، چون š در جایگاه پایانی نیست، حذف صورت نمی‌گیرد:

[mabâšan] نباشید، [âmabâšan] نشوید.

اما این حذف در دیگر فعل‌ها مانند [âklâš] بکن و... دیده نمی‌شود.

واج ڄ پس از واکه و پیش از همخوان خیشومی m در گویش رودباری گاه حذف می‌شود:
[čam] چشم در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۰۸) و گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۱۴)،
سنجیدنی با [čum] در گیلکی، فارسی میانه čašm، اوستایی čašman- ایرانی باستان
- *čašman.

[čama] چشمه در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۰۹) و [čame] در گونهٔ جوبنی (علیزاده،
۱۳۸۹: ۱۱۵)، سنجیدنی با [čumə] در گیلکی، فارسی میانه čašmag.
اما حذف ڄ در این موقعیت همیشگی نیست و مثلاً در واژگان [pašm]، [vašm]، [bašm]،
[ešmârdan]، [došmon] و... این حذف دیده نمی‌شود.

۷،۲. حذف واج d

حذف d در فارسی در واژگانی چون مرواری: مروارید و شاباش: شادباش و... دیده می‌شود. یکی
از پربسامدترین حذف‌ها در گویش رودباری حذف d است. d به‌ویژه وقتی پس از واکه و در
جایگاه پایانی واقع باشد حذف می‌شود و البته حذف آن همیشگی نیست.
[amburu] آمرود در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۴۸).

[sarbu] سربود، باری افزون بر بار وزن‌کشی شده که فروشنده برای اطمینان از حلال‌بودن معامله
به خریدار دهد، در گونهٔ جوبنی. در این واژه عدم حذف هم روا است.
[xo] خود (صفت ملکی و ضمیر) در گونهٔ جوبنی (همان: ۱۲۷) و نیز [xoterâš] خودتراش،
مدادتراش در گونهٔ جوبنی که حذف d در آن به‌دلیل تلاقی دو همخوان دندانی انفجاری است، اما
در واژگانی همچون [xodkaš] و [xodkâr] حذف صورت نمی‌گیرد.

[ru] رود، فرزند در مقام تحیب در گونهٔ جوبنی (همان: ۱۶۱) سنجیدنی با [re] پسرک در گیلکی (بشرا، ۱۴۰۰: ۱۵) و [rula] در لکی (عسکری عالم، ۱۳۸۴: ۱۲۹).

[ru] رود، رودخانه (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۹) که این حذف در واژگان ترکیبی همچون [roxon] رودخانه، [esbæru] سپیدرود، [siyâru] سیاه رود و... هم دیده می‌شود.

[sabbe] سبد در گونهٔ جوبنی (همان: ۱۷۰)، [sappa] در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۵۸).
[senja] سنج در گونهٔ تکلمی (همان: ۱۶۶).

[konji] کنجد در گونهٔ دوآبسی (جعفری، ۱۴۰۰: ۲۱۲).

[mærvâri] مروارید در گونهٔ لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۰۲).

[naxu] نخود در گونهٔ علی‌آبادی (عبداللهی، ۱۳۹۶: ۱۷۹).

[keli] کلید در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۸).

[zi] زود در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۵۳).

[di] دود در گونهٔ تکلمی (همان: ۱۳۷).

[pu] پود در گونهٔ جوبنی.

[ve] بید در گونه‌های جوبنی و لاکه‌ای (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۷۳؛ برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۷۰)، [vi] در گونهٔ جیرندهی (شوقی، ۱۳۹۶: ۱۸۹).

[âvâ] آباد در پایان برخی جای‌نام‌های رودبار همچون [aliyâvâ] علی‌آباد، [ramtavâ] رحمت آباد و مانند آنها.

[sar salomat bâ] سرسلامت باد، اسم مصدر به‌معنای عیادت کردن از بیمار در گونهٔ جوبنی.

[movârey bâ] مبارکباد، اسم مصدر به‌معنای شادباش‌گویی در گونهٔ جوبنی.

گاه واج d در جایگاه میان‌واکه‌ای یعنی در میان دو واکه حذف می‌شود. در فارسی این حذف در واژگانی همچون خوانند: خداوند دیده می‌شود.

[rua] روده در لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۴۸) و گونهٔ کلشتری و علی‌آبادی.

[xonexâ] خانه‌خدا، صاحب‌خانه، مجازاً به‌معنای دوست خانوادگی در گونهٔ جوبنی.

گاه واج d پس از همخوان در پایان واژه حذف می‌شود:

[mez] مزد در گونهٔ جوبنی و [mæz] در گونهٔ لاکه‌ای (همان: ۳۰۲) و [mozur] مزدور، کارگر

روزمزد در گونهٔ جوبنی.

[doz] دزد و [dozi] دزدی در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

[dar] درد در گونهٔ لاکه‌ای مانند [tak e dar] درد پهلوی (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۷۶).

[Jal] جلد و چالاک در گونهٔ لاکه‌ای (همان: ۱۵۵).

[Jəxan jəxan] تمسخر (همان: ۴۶) از فعل پیشوندی [jəxandesten].

واج d گاه وقتی در میان دو همخوان قرار بگیرد، یعنی به‌عنوان واج میانی در خوشهٔ همخوانی

ccc جای گیرد، حذف می‌شود. طبعاً این حالت بیشتر در واژگان مرکب دیده می‌شود؛ به‌ویژه

وقتی d در پایانهٔ واژهٔ نخست واقع باشد. طبعاً وقوع حذف بستگی به آرایش واجی واژهٔ

مرکب دارد.

[tontar] تندتر در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۴۸).

[belantar] بلندتر در گونهٔ تکلمی (همان: ۳۵۴).

[beləngu] بلندگو در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۶۶).

[gersuz] چراغ گردسوز در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۲۹).

[say za:râ] سید زهرا در گونه دواًبُری (جعفری، ۱۴۰۰: ۱۱۰) و [say mo:sen] سیدمحسن در گونه تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۳۹) و [say musâ] (همان: ۳۵۳) برخلاف [sayd isâ] (همان: ۳۵۳، ۳۳۹).

۸,۲ حذف واج t

حذف واج t که جفت واج d ولی بی‌واک است، همچون d بیشتر پس از واکه و در پایان واژه دیده می‌شود.

[ti] توت در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۶۷) و ترکیبات آن مانند [ti dâr] درخت توت (همان) و [sâti] میوه تمشک در گونه دواًبُری (جعفری، ۱۴۰۰: ۲۰۴)، [tû] توت در گونه انبوهی (سبزعلی‌پور، ۱۳۸۹: ۴۰)، سنجیدنی با [tit] در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۹۷).

[ze] زیت، زیتون در گونه جوبنی و تکلمی و لاکه‌ای (همان: ۱۶۷؛ هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۵۴؛ برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۷۵)، فارسی میانه zayt

[xalâ] جامه در گونه دارستانی که اصل آن خلعت تازی است، سنجیدنی با [xalât] در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۸۴) و [xalâ] پوشاک در تالشی جنوبی (نصرتی، ۱۳۹۶: ۵۸)

[pok] پتک در گونه جوبنی. در گونه انبوهی [pot] گویند (سبزعلی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۲۱) که واج پایانی k حذف می‌شود. در هر دو مورد، یک همخوان از خوشه دوهمخوانی حذف و آرایش cvcc برای سهولت تلفظ به CVC تبدیل می‌شود.

حذف t پس از همخوان به‌ویژه وقتی دیده می‌شود که t در پایان واژه و پس از واج‌های ملازی (uvular) مانند q و x یا واج‌های سایشی (fricative) مانند s، f و š واقع شود:

[čəf] چفت، ابزار قفل‌کردن در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۰).

[haf] هفت در گونه لاکه‌ای (همان: ۴۳).

[haš] هشت در گونه لاکه‌ای (همانجا).

[angiš] در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۴۵).

[das] دست در گونه لاکه‌ای (همان: ۴۲) و ترکیبات آن مانند [dasberâz] دستمال پارچه‌ای

جیبی، [dsbænd] دستبند و ...

[šənaq] شناخت، قدرشناسی (برهانی‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۳۵) که حذف t، با ابدال همخوان پیشین

همراه است

[asfâl] آسفالت (همان: ۲۶۷).

همچنین در سوم شخص مفرد از گذشته ساده مصادر جعلی که به -est ختم می‌شوند و مصادر

مجهولی که به -ist ختم می‌شوند در بسیاری از گونه‌های گویش رودباری این حذف دیده می

شود؛ مانند [âgerdes] برگشت، [biškis] شکسته شد.

گاه در واژگان مرکب، واج t به‌ویژه در پایانه واژه نخست حذف می‌شود، که طبعاً حذف یا عدم

حذف آن بستگی به آرایش واج‌های پیشین و پسین دارد؛ مانند:

[zerâčîn] درو کردن محصول زراعی در گونه جوبنی، سنجیدنی با [zerât e čîn] در گونه‌های

تکلمی و لاکه‌ای (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۳۳؛ برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۹۰).

[pasqad] قدکوتاه در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۷۹).

[posxona] پُست‌خانه، اداره پست در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۷۵).

در برخی گونه‌های گویش رودباری، از جمله گونه دارستانی و تکلمی، واج t پس از واج s پیش

از واکه حذف می‌شود. فرشیدورد آورده است که حذف t پس از s و پیش از in / ân به‌طور

قیاسی در فارسی قدیم مرسوم بوده است؛ چنان‌که شارسان را به جای شارستان و آسینه را به

جای آستینه به کار می‌بردند. (۱۳۸۴: ۵۸۳).

[dasâxon] سفره (جعفری، ۱۴۰۰: ۱۹۸) که اصل آن دستارخوان بوده است.

[esekom] استکان (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۰).

[qaborson] قبرستان در گونه جوبنی.

[tandurusi] تندرستی (شوقی، ۱۳۹۶: ۵۲).

به همین قیاس، واج t از وند ساخت مصدر جعلی -estan در گویش رودباری در پاره‌ای فعل‌ها حذف می‌شود:

[xafesen kordan] / [xafeson] خفیدن، سُرْفه کردن در گونه جوبنی که اصل آن xafestan

است، سنجیدنی با [kâu xafesen] سیاه‌سرفه در گونه جوبنی، [kâu xavesten] در گونه کلورزی و [kavi xafəson] در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۸۰).

[bermesen korden] گریستن در گونه تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۲۴۳) که اصل آن bermestan است.

همچنین در ستاک گذشته فعل‌های [vâstan] بایستن، میل به چیزی داشتن، [šâstan] شایستن، [xâstan] خواستن و مانند آنها که ستاک مختوم به â به وند st می‌چسبد، واج ʔ پیش از واکه در برخی گونه‌ها حذف می‌شود:

xâssom harf bezenom می‌خواستم حرف بزنم (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۳۵).

malləm vâse bušu rubâr آقای معلم باید به رودبار می‌رفت. (برهانی‌نیا، ۱۴۰۱: ۲۷۷).

گاه حذف t پس از s و پیش از واکه با تکرار واج s همراه است؛ یعنی برای همگونی (assimilation)، گروه صوتی -st- به -ss- تبدیل می‌شود. از جمله در برخی گونه‌ها در ساخت جای‌نام‌ها، وند مکان -eston- معادل -estân- فارسی به -esson- تبدیل می‌شود. همچنین در

مصادر جعلی که به *estan-* ختم می‌شوند و در انواع فعل گذشته در برخی گونه‌ها و حتی اسم‌ها در شرایط مشابه، این همگونی رخ می‌دهد:

[dâresson] دارستان (نام بومی آبادی)، [tapessen] تپیدن (هاشمی، ۱۳۹۱: ۳۸۶)، [nešnavessen] نشنیدید (همان: ۳۴۵)، [larzesse] می‌لرزید (همان: ۳۵۴)، [biškissa] شکسته (همان: ۳۵۷)، [rossom] رستم (اسم شخص) (همان: ۳۵۶)، [basson] بسته‌ها (همان: ۳۳۶).

لازار به تبدیل *-st-* به *-ss-* در زبان گفتار فارسی با آوردن مثال‌هایی اشاره کرده است (۱۳۸۴: ۳۴)

۹،۲. حذف واج Z

حذف Z بیشتر پس از واکه در پایان واژه دیده می‌شود.

[ru] روز در گونهٔ جوبنی و ترکیبات آن مانند [diri] دیروز (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۵۳)، [emru] امروز (همان: ۴۸)، [pəriru] پریروز (همان: ۷۸).

[či] چیز در گونهٔ جوبنی که این حذف در فارسی عامیانه هم دیده می‌شود.

[harge] هرگز در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۷۶).

[ni] نیز در گونهٔ انبوهی (سبزعلیپور، ۱۳۸۹: ۶۳).

[həni] هنوز، باز هم، دوباره در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸: ۲۷۷).

۱۰،۲. حذف واج S

واج سایشی S همتای واج Z است؛ جز اینکه بی‌واک است. حذف S نیز بیشتر در جایگاه پایانی پس از واکه دیده می‌شود.

[ba] / [pa] حرف ربط «پس» در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۶۹)، سنجیدنی با pa na pa پس نه پس در فارسی تهرانی.

[das be de] فوراً (همان: ۱۴۱) که اصل آن das be das بوده است.

[heške] هیچکس در گونهٔ جوبنی.

۱۱،۲. حذف واج k

حذف k در گویش رودباری بیشتر پس از واکه و در جایگاه پایانی دیده می‌شود. در فارسی هم این حذف در واژگانی همچون باری: باریک و تازی: تاریک و... دیده می‌شود.

[kuji] / [kuči] کوچک در گونهٔ جوبنی (همان: ۲۲۱) سنجیدنی با kučak در فارسی میانه. طبعاً اگر شناسه یا وندی که به واکه آغاز می‌شود به این واژه بچسبد، k حذف‌شده بازمی‌گردد:

[kujitar] کوچک‌تر، [kujixon] کوچک‌خان (نام مرد)، [kuji xonom] کوچک‌خانم (نام زن)،

[kuji marday] مرد ریز اندام، [kuji berâr] برادرِ کوچک.

te kujikom کوچکِ تو هستم.

[xu] خوک در گونهٔ جوبنی (همان: ۱۲۷)، سنجیدنی با [xi] در گونهٔ دواَبری، فارسی میانه

xuk، ایرانی باستان *xūka-.

[fale] فلک در گونهٔ جوبنی:

vuzdâr bešiyē kaškašon e fale درخت گردو به فلکِ کهکشان؟ رفته است.

[duârt] / [duârd] قیچی بزرگ پشم‌زنی گوسفندان در گونهٔ جوبنی (همان: ۱۵۰) که اصل آن

دوکارد است، به اعتبار آنکه دوکارد به هم پیوسته است. در اینجا k در جایگاه میان واکه‌ای حذف

شده است. سنجیدنی با [dukâr] در گونهٔ تکلمی (هاشمی، ۱۳۹۱: ۱۳۷). واژهٔ دوکارد در لغت

نامه و دیگر فرهنگ‌های معتبر به معنای مقراض و جلمان آمده است.

۱۲،۲. حذف واج b

واج b گاه پس از واکه در جایگاه پایانی حذف می‌شود؛ اما معمولاً در این جایگاه در گویش رودباری به v تبدیل می‌شود. حذف b عمدتاً پس از همخوان‌های m و n که آن هم در این جایگاه به m قلب می‌شود، صورت می‌گیرد. حذف b پس از m از آن رو است که هر دو واج، دولبی (bilabial) هستند و تلفظ b در این جایگاه دشوار است.

[ču] چوب در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

[zâteljam] بیماری ذات‌الجنب در گونهٔ جوبنی.

[bejem] بجنب در رودبار مرکزی از مصدر [jembestan].

[tamâs] تهماسب در گونهٔ لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۷۹).

۱۳،۲. حذف واج v

حذف v پس از واکه به‌ویژه در واژگان مرکب دیده می‌شود که v در پایانهٔ واژهٔ نخست حذف می‌شود. برای این الگوی حذف در زبان فارسی، واژگان ناخدا: ناوخدا و گامیز: گاو‌میز، ادرار گاو نام بردنی است. حذف v پس از واکه در جایگاه پایانی نیز گاه در گویش رودباری دیده می‌شود.

[gâmiš] گاو‌میش در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۲۷).

[gâxos] از جای‌نام‌های رودبار، به معنای خفتن‌گاه و استراحتگاه گاوها، جایی که گالش‌ها گله‌های گاو خود را آنجا می‌خوابانند.

[gâleš] گالش در گونهٔ جوبنی به معنای نگهبان گاو که مجازاً به نگهبان گوسفند، بز،

بره، غاز، بوقلمون و... هم گفته می‌شود. این واژه توسع معنایی پیدا کرده و به قومی

از گیلان که در اصل گاودار بوده‌اند و به گویش آنها نیز اطلاق می‌شود. جزء نخست

این واژه «گاو» و جزء دوم آن leš از ریشه raxš- پاییدن و مراقبت کردن است که در «لشکر» هم دیده می‌شود.

[šəmir] شب میر، مرگ شبانگاهی دام‌ها در گونهٔ جوبنی که اصل آن šavmir می‌باشد. در گونه‌های لاکه‌ای و جیرندهی [šammir] گویند (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۷۸؛ شوقی، ۱۳۹۶: ۱۱۸) که حذف v با تکرار جبرانی واج پسین همراه است.

[mamir mazi] ناتوان، ضعیف در گونهٔ راجعونی (میرزایی، ۱۴۰۰: ۳۴، ۷۸) سنجیدنی با [mamir maziv] در گونهٔ جوبنی، از ستاک ziv در اصل یعنی بیماری که نه می‌میرد و نه بهبود می‌یابد.

واج v گاه در جایگاه میان‌واکه‌ای همراه با واکهٔ پسین حذف می‌شود:
[lâk] لاوکِ نان در گونهٔ جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۳۵) سنجیدنی با *nâvaka- ایرانی باستان (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۵۰۹)

[jonemarg] جوان‌مرگ در گونهٔ لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۸۹)

۱۴،۲. حذف واج y

حذف y عمدتاً هنگامی دیده می‌شود که y میان دو واکه قرار گیرد؛ که در این صورت معمولاً همراه با واکهٔ پیشین حذف می‌شود:

[sâti] میوهٔ تمشک (جعفری، ۱۴۰۰: ۲۰۴) که اصل آن siyâ tit یا توت سیاه است.

[sâberali] نوعی آلوی سیاه و خیلی ریز (همانجا) که مرکب از سه واژهٔ siyâ سیاه، ber بوتهٔ خار، درختچهٔ تیغ‌دار و ali آلو می‌باشد.

[sâlef] درخت سیال در گونه جوبنی که چون برگ‌های آن سبز سیر است و به سیاهی می‌زند به این نام خوانده می‌شود و آن را در رودبار سیالیف هم می‌گویند. سیالیف لفظاً به معنای «سیاه برگ» است، سنجیدنی با liv برگ در تالشی (نصرتی، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

[sâu] نامی برای گوسفندی که سر و گردنش سیاه باشد در گونه جوبنی، مرکب از siyâ و وند اشتقاقی u- که از وندهای فعال در گویش رودباری در ساخت صفت است. [sâvâš] نام گیاهی در گونه تکلمی که اصل آن سیاه واش است.

[mončon] ناحیه شرمگاه در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۵۰) که اصل آن [miyân cân] است، سنجیدنی با [meyčon] در گونه جوبنی و [miyânčân] در تاتی خلخال (سبزه‌علی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۶۸).

[mongâ] میانگاه در گونه لویه‌ای.

[mombâri] باری که در قسمت وسط پالان چهارپایان قرار می‌دهند در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۵۳) سنجیدنی با [miyombâr] در گونه جوبنی.

[xâl] خیال در گونه جوبنی:

tere xâl e te râ nešnâxtom خیال می‌کنی تو را نشناختم؟ (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

۱۵،۲. حذف واج‌های h و ؟

واج‌های چاکنایی h و ؟ در گویش رودباری در جایگاه آغازین دیده می‌شوند؛ مانند: [huštay] سوت، [han] همین، [arbe] خرمالوی جنگلی و [asef] سیب، اما در جایگاه میانی و پایانی معمولاً حذف می‌شوند. نگارنده تحولات واج‌های چاکنایی h و ؟ را در گویش رودباری در مقاله‌ای جداگانه کاویده است (علیزاده، ۱۴۰۰) و در اینجا به ذکر چند مثال از حذف h و ؟ در جایگاه میانی و پایانی از گونه جوبنی بسنده می‌کند:

[šâ] شاه، [mostarâ] مُستراح، [ko:ne] کهنه، [dav] دأب، آیین و سنت، [rəfi] رفیع (اسم شخص).

۱۶,۲. حذف همخوان تکراری در واژگان مرکب

گاه در یک واژه مرکب، وقتی همخوان پایانی از واژه نخست و همخوان آغازین از واژه پسین، یکی باشد، یکی از آن دو حذف می‌شود. این حذف در فارسی هم در واژگانی همچون بمباران، جفتک و... دیده می‌شود.

نوعی کدوی کمرباریک در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۱۹) که واژه نخست، صفت مرکب miyân bârik بوده است.

[kəšəvi] پیراهن کش‌باف در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۱۴) مرکب از kaš کش و šavi پیراهن، سنجیدنی با [kaš e šavi] در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۸۶).

[čəngiri] به هم چنگ انداختن، با یکدیگر دست به گریبان شدن در گونه جوبنی (علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۱۶) مرکب از čəng چنگ، پنچول و gir ستاک مضارع و -i وند اسم مصدر.

[espendone] دانه اسفند در گونه جوبنی (همان: ۴۳) مرکب از espend و done.

[paladâr] درخت پلت در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۶۶) مرکب از palad و dâr.

[sar xošk kon] سرپناه (همان: ۲۷۱) که در اصل sar xošk kon بوده است.

۳. حذف هجا

گاه در برخی واژگان یک هجا یا بیشتر حذف می‌شود. به مواردی ضمن بحث از حذف واکه‌ها و همخوان‌ها اشاره شد. در اینجا به موارد دیگر اشاره می‌شود.

۱,۳. حذف هجای پایانی واژه نخست در واژگان مرکب

در گویش رودباری گاه در واژگان مرکب، به‌ویژه اسم‌ها و قیدهایی که از تکرار یک واژه ساخته می‌شوند، هجای پایانی از واژه نخست برای سهولت تلفظ حذف می‌گردد:

[jox joxosay] / [joxos joxosay] قایم باشک در گونه جوبنی.

[tab tabay] گیاهی خودرو که میوه آن به شکل چندین تپی (تبنگ، طبق) است در گونه جوبنی، که اصل آن tabay tabay بوده است.

[ti tiya] تکه‌تکه در گونه لاکه‌ای (برهانی‌نیا، ۱۳۹۶: ۲۹۰) که اصل آن tiya tiya بوده است.

۲,۳. حذف یک یا چند هجا از اعلام

در گویش رودباری بسیاری از اعلام یا کسنام‌ها به‌منظور سهولت تلفظ، با حذف یک واج بلکه عمدتاً با حذف یک یا دو هجا کوتاه می‌شوند تا اسم‌های کوتاه‌تر و غالباً اسم‌های یک یا دوهجایی بسازند. این ویژگی با تفاوت‌هایی در فارسی هم دیده می‌شود همچنان‌که کتایون را kati و فاطمه را fâti گویند. شواهد زیر از گونه جوبنی استخراج شده‌اند:

[yadol] یدالله، [sador] صدرالله، [fazol] فضل‌الله، [âxon] آقاخان، [eben] ابنعلی، [rajbal] رجبعلی، [bâxšay] بخشعلی، [Jonšir] جوانشیر، [eməli] امام علی، [merzâqâ] میرزا آقا، [alerzâ] علیرضا.

نتیجه

در گویش رودباری، حذف در همخوان‌ها بیشتر از واکه‌ها دیده می‌شود. از مقوله دستوری، حذف در اسم و صفت بیشتر از فعل دیده می‌شود. در گویش رودباری از میان واکه‌ها حذف واکه پایانی e/a/ə بسامد دارد و از میان همخوان‌ها، به‌ویژه بسامد حذف همخوان‌های d و r پس از واکه و در

جایگاه پایانی قابل توجه است. گاه حذف یک واج با فرایندهای جبرانی همچون ابدال واکهٔ پیشین، تکرار همخوان پیشین و... و گاه با تحولاتی در آرایش واجی همراه است. حذف در واژگان تک‌هجایی کمتر رخ می‌دهد. حذف در واژگان مرکب، به‌ویژه در واج پایانی واژهٔ نخست، بسامد قابل توجهی دارد. حذف همخوان‌ها عمدتاً در جایگاه پایانی و پس از واکه رخ می‌دهد اما گاه حذف در جایگاه میان واکه‌ای هم دیده می‌شود. همخوان‌های چاکنایی در جایگاه میانی و پایانی معمولاً حذف می‌شوند.

منابع شفاهی

گویشوران گویش رودباری که در این مقاله به شواهد آنها استناد شده است، به چینش الفبایی عبارتند از آقایان هادی توحیدی (گویش کلورزی)، رمضان حیدری (گویش لویه‌ای)، شادروان محمد مهرآیین (گویش تکلیمی)، نجم الله مهرپور (گویش دارستانی).

منابع

- برهانی نیا، کورش (۱۳۹۶)، *فرهنگ تاتی رودبار، رشت، ایلیا*.
- برهانی نیا، کورش (۱۴۰۱)، *لاکه، رشت: ایلیا*.
- بشرا، محمد (۱۴۰۰)، *فرهنگ واژگان گیلکی، رشت: ایلیا*.
- جعفری دوآبسری، محمدعلی؛ صفدر زبینه و احمد ساعی (۱۳۹۲)، *کتابخانه پناهگاه برمکیان، بی‌جا*.
- جعفری دوآبسری، محمدعلی (۱۴۰۰)، *گذری و نظری به دیار زیتون، رشت: ایلیا*.
- جهانگیری، نادر (۱۳۹۴)، *زبان گیلکی گویش لاهیجان، رشت: ایلیا*.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*.
- خوشدل، نصرت‌الله (۱۳۹۸)، *خوشه‌ای از زبان و فرهنگ رودبار، رشت: بلور*.

- رضایتی کیشه خاله، محرم (۱۳۸۶)، *زبان تالشی* (توصیف گویش مرکزی)، رشت: ایلیا.
- سبزعلیپور، جهان دوست (۱۳۸۹)، *زبان تاتی* (توصیف گویش تاتی رودبار)، رشت: ایلیا.
- سبزعلیپور، جهان دوست (۱۳۹۰)، *فرهنگ تاتی*، رشت: ایلیا.
- سرتیپ‌پور، جهانگیر (۱۳۶۹)، *ویژگی‌های دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی*، رشت: گیلکان.
- شوقی، صمد (۱۳۹۶)، *گیلتات* (پژوهشی پیرامون تاریخ، زبان و فرهنگ عمارلو)، ج دوم، رشت: ایلیا.
- طاهری، عباس (۱۳۸۸)، *بررسی گویش تاتی تاکستان، تاکستان: سال*.
- عبداللهی، نبات‌علی (۱۳۹۶)، *لغت‌نامه علی‌آباد رودبار گیلان*، قزوین: طه.
- عسکری عالم، علیمردان (۱۳۸۴)، *فرهنگ واژگان لکی به فارسی*، خرم آباد: افلاک.
- علیزاده جوبنی، علی (۱۳۸۹)، *نخستین فرهنگ گویش تاتی رودبار*، رشت: ایلیا.
- علیزاده جوبنی، علی (۱۴۰۰)، «بررسی تحولات واج‌های چاکنایی در گویش رودباری»، پژوهش‌هایی درباره کرانه جنوبی دریای کاسپین، دفتر چهارم، تهران: نشر پژواک فرزانه، صص ۳۴۷-۳۲۷.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۴)، *دستور مفصل امروز*، چاپ دوم، تهران: سخن.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۹۳)، *واج‌شناسی، رویکردهای قاعده بنیاد*، تهران: سمت.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس.
- محمودی، فاطمه (۱۴۰۲)، *تیلیف دلی گبان* (مثل‌های مردم رحمت آباد رودبار)، رشت: ایلیا.
- مرعشی، احمد (۱۳۸۲)، *واژه‌نامه گیلکی*، رشت: طاعتی.
- مسرور ماسالی، فرامرز (۱۳۸۶)، *فرهنگ تالشی*، ناشر: مؤلف.
- میرزایی راجعونی، محمد (۱۴۰۰)، *راجعون بزرگ*، رشت: سپیدرود.
- نصرتی سیاهمزیگی (۱۳۹۶)، *فرهنگ تالشی*، رشت: ایلیا.
- نوزاد، فریدون (۱۳۸۵)، *گیله گب*، رشت: دانشگاه گیلان.
- هاشمی تکلیمی (۱۳۹۱)، *پژوهشی در گویش رودباری*، رشت: حرف نو.

Mackenzie, D. N. (1986), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.

Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden, germany.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۴

(صص ۱۴۴-۱۶۹)

تحلیل برخی فرایندهای واجی گویش بهبهانی در نظریه بهینگی

عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا* مهدی شمع روشن*

چکیده

این پژوهش به بررسی برخی از فرایندهای واجی رایج در گویش بهبهانی در چارچوب نظریه بهینگی پرداخته است. این فرایندها عبارتند از: همگونی، حذف، تضعیف همخوانهای v ، f ، b به غلت دولبی نرمکامی w در محیط پس از واکه، درج غلت دولبی نرمکامی $[w]$ در التقای واکه، تبدیل انسدادی c به غلت کامی $[j]$ در بافت پایان واژه. این پژوهش برای جمع‌آوری داده‌ها از روش میدانی و انجام مصاحبه هدفمند بهره برده است. علاوه بر این، برخی از داده‌ها از منابع مکتوب مانند پایان‌نامه و کتاب‌هایی که درباره گویش بهبهانی نوشته شده، استخراج شده‌اند. یکی از نگارندگان مقاله نیز اهل بهبهان است و به‌عنوان گویشور نیز در این پژوهش نقش داشته و صحت داده‌ها را تایید می‌نماید. گویشوران ده نفر مرد و زن، بی‌سواد و تحصیل‌کرده در سنین مختلف بوده‌اند. پس از جمع‌آوری داده‌ها، واژه‌های مورد نظر به دقت آوانویسی شده و در نظریه بهینگی به لحاظ واج‌شناختی تحلیل شده‌اند. پس از جمع‌آوری داده‌ها، واژه‌ها آوانویسی شده و در نظریه

* دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران akord@modares.ac.ir

* کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

بهینگی تحلیل شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که در این گویش فرایندهای حذف و تضعیف از سایر فرایندها بسامد بیشتر داشته‌اند.

کلید واژه‌ها: گویش بهبهانی، نظریه بهینگی، همگونی، حذف، تضعیف، درج.

۱. مقدمه

پژوهش حاضر به توصیف و تحلیل برخی فرایندهای متداول در گویش بهبهانی می‌پردازد. بهبهان یکی از شهرستان‌های استان خوزستان است و حدود یکصد هزار نفر جمعیت دارد. اهالی این شهر به گویش خاص خود که در گویش محلی به آن «ببونی» گفته می‌شود صحبت می‌کنند. تلفظ بسیاری از واژگان در این شهر با آنچه در شهرهای استان‌های فارس و بوشهر به‌کار می‌رود، شباهت دارد. این پژوهش برای جمع‌آوری داده‌ها از روش میدانی و انجام مصاحبه هدفمند بهره برده است. علاوه بر این برخی از داده‌ها از منابع مکتوب مانند پایان نامه و کتاب‌هایی درباره گویش بهبهانی استخراج شده‌اند. یکی از نگارندگان مقاله نیز اهل بهبهان است و به‌عنوان گویشور نیز در این پژوهش نقش داشته و صحت داده‌ها را تایید می‌نماید. پس از جمع‌آوری داده‌ها، واژه‌های مورد نظر به دقت آوانویسی شده و به‌لحاظ واج‌شناختی در نظریه بهینگی تحلیل شده‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

درباره گویش بهبهانی پژوهش‌هایی صورت گرفته که در این قسمت به معرفی چند مورد از آنها می‌پردازیم. معماری (۱۳۷۱) در پایان‌نامه خود، «بررسی و توصیف زبان‌شناختی گویش بهبهانی»، که در قالب کتاب نیز منتشر شده است (۱۳۸۹)، در چارچوب نظریه مقوله و میزان هالیدی به بررسی این گویش می‌پردازد؛ اما به فرایندهای واجی اشاره‌ای نمی‌کند و فقط به توصیف آواهای این گویش می‌پردازد. بهروز (۱۳۷۳) «توصیف ساختمان فعل در گویش بهبهانی» را به‌عنوان

موضوع پژوهش خود انتخاب کرده است. مرتضوی (۱۳۷۴) در «بررسی و تحلیل واج‌شناختی و دستوری گویش بهبهانی» به بررسی و معرفی واج‌های گویش بهبهانی می‌پردازد. گرامی (۱۳۸۵) به توصیف دستگاه فعل و نقش و مکان قرارگرفتن شناسه‌های فعلی، ضمائر پیوسته شخصی و روابط آنها در گویش بهبهانی می‌پردازد. از نظر وی لازم یا متعدی‌بودن افعال در زمان‌های دستوری حال و گذشته، دو الگوی متفاوت دستوری را برای صرف افعال به‌لحاظ شناسه‌های فعلی، وندها یا ضمائر شخصی پیوسته و حتی ضمائر فاعلی جدا ارائه می‌دهد. الگوی اول شامل افعال لازم (در زمان‌های حال و گذشته) و متعدی (زمان حال) می‌شود که در صرف آنها در ساخت‌های مورد نظر، از الگوی دستوری مشترکی پیروی می‌کنند. الگوی دوم شامل افعال متعدی در زمان گذشته می‌شود. برخلاف الگوی اول در صرف این افعال، شناسه‌ها، ضمائر پیوسته شخصی و ضمائر فاعلی ناپیوسته خاصی به کار می‌رود. این ویژگی باعث شده است که گویش بهبهانی ازجمله گویش‌های دارای ساخت "ارگتیو" به شمار آید.

۳. چارچوب نظری

نظریه بهینگی ازجمله نظریه‌های محدودیت بنیاد واج‌شناسی است که ساختار درون‌داد-برون‌داد دارد (بی‌جن‌خان، ۱۳۸۸: ۳۵). انگاره کلی آن توسط مک‌کارتی (۲۰۰۴: ۱۰) به‌صورت نمودار زیر ارائه شده است:



براساس این انگاره، مولد یا زایشگر (GEN) از یک درون‌داد دریافت شده، تعدادی گزینه (Cand) را تولید می‌کند. ارزیاب با ارائه محدودیت‌هایی که ترتیب آنها وابسته به زبان خاص است، گزینه‌ها را مورد محک قرار می‌دهد و در پایان، گزینه‌ای که محدودیت‌های بالا مرتبه را

اغناء کرده و ممکن است از محدودیت‌های پایین مرتبه تخطی کرده باشد به عنوان گزینه یا برون‌داد بهینه انتخاب می‌کند. می‌توان گفت اصطلاحات «درون‌داد و برون‌داد» به ترتیب معادل «بازنمایی زیرین و بازنمایی آوایی» در سنت واج‌شناسی زایشی می‌باشند. مولد یا زایشگر و گزینه‌ها مانند یک رابطه ریاضی گونه عمل می‌کنند و از یک درون‌داد مجموعه‌ای از گزینه‌های رقیب تولید می‌شود. تعداد گزینه‌ها به لحاظ نظری می‌تواند بی‌نهایت باشد (Prince and Smolensky, 1993: 7). ارزیاب نیز کارکردی ریاضی گونه دارد و از مجموعه گزینه‌های حاصل از مولد، گزینه یا برون‌داد بهینه را بر مبنای زبان خاص انتخاب نموده و ارائه می‌دهد.

«در واقع، برون‌داد یکی از گزینه‌ها ست که تحت محدودیت‌های موجود، گزینه بهینه محسوب می‌شود. معیار ارزیاب برای استخراج برون‌داد بهینه از گزینه‌های ارائه شده توسط دستگاه زایشگر، مجموعه‌ای از محدودیت‌های پایایی و نشان‌داری است که بر اساس جهانی‌های تلویحی تعریف می‌شوند. بنابراین، محدودیت‌های ارزیاب جهانی اند، ولی ترتیب آنها برای استخراج برون‌داد بهینه از زبانی به زبان دیگر متفاوت است. در نتیجه، ترتیب محدودیت‌های پایایی و نشان‌داری، واج‌شناسی زبان‌های مختلف را توصیف می‌کند. اساساً واج‌شناسی یعنی چگونگی ترتیب محدودیت‌های پایایی و نشان‌داری به منظور استخراج برون‌داد بهینه» (بی‌جن‌خان، ۱۳۸۸: ۳۹). نظریه بهینگی دو محدودیت عمده واج‌شناختی را در بر می‌گیرد: (الف) محدودیت پایایی که ناظر بر تغییر ساختاری قاعده حساس به بافت است. به عبارت دیگر محدودیت پایایی هم‌ارز با عدم تغییر ساختاری بازنمایی زیرساختی در سطح تولید گفتار است که اهل زبان برای ارتباط بهینه گفتاری به آن گرایش دارند (همان: ۳۳). (ب) محدودیت نشان‌داری که ناظر بر توصیف ساختاری یک قاعده حساس به بافت است. در واقع، گویشوران هر زبان تمایل دارند زیرساخت واجی در سطح تولید و درک

گفتار، تا جایی که ارتباط گفتاری مختل نشود ساده و سهل الوصول باشد. بنابراین محدودیت نشان‌داری هم‌ارز با نقض توصیف ساختاری به‌عنوان یک الگوی نشان‌دار است (همان: ۳۳).

۴. ارائه و تحلیل داده‌ها

در ادامه چند فرایند واجی فعال مانند همگونی، تضعیف، حذف و درج در گویش بهبهانی در نظریه بهینگی تحلیل می‌شوند.

۴-۱. همگونی

همگونی از جمله فرایندهای واجی رایج در اغلب زبان‌های دنیاست. حق‌شناس (۱۳۸۴: ۱۵۲) در توصیف همگونی می‌نویسد: گاهی یک همخوان در همنشینی با همخوان دیگری پاره‌ای از مشخصه‌های آوایی خود را از دست می‌دهد و به‌جای آن مشخصه‌های آوایی همخوان مجاور را می‌پذیرد. کرد زعفرانلو کامبوزیا (۱۳۸۵: ۱۶۷) می‌نویسد: «در همگونی یک واحد واجی به واحد واجی دیگر، در یک یا چند مشخصه شبیه می‌شود». همگونی ممکن است به‌صورت ناقص یا کامل صورت گیرد. در همگونی کامل یکی از همخوان‌ها تمام مشخصه‌های همخوان دیگر را می‌پذیرد و عیناً مانند آن می‌شود. اما در همگونی ناقص دو همخوان کاملاً همانند نمی‌شوند، بلکه یکی از همخوان‌ها برخی مشخصه‌های همخوان دیگر را می‌پذیرد.

۴-۱-۱. همگونی در مشخصه محل تولید «لبی»

در این نوع همگونی، خیشومی تیغه‌ای n در مشخصه محل تولید با همخوان لبی بعد از خود همگون می‌شود. این همگونی معمولاً در درون هجا، در مرز دو هجا، در دو تکواژ و حتی مرز دو واژه نیز اتفاق می‌افتد (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۱۷۱). فرایند همگونی خیشومی [n] در

مشخصهٔ محل تولید با همخوان دهانی بعد از خود در گویش بهبهانی بسیار رایج است. برای این فرایند به عنوان نمونه داده‌های جدول ۱ ارائه می‌شود:

جدول ۱. جایگزینی خیشومی m به جای خیشومی n در بافت قبل از همخوان‌های لبی

نوشتار	واج نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج نویسی	گویش بهبهانی
گنبد	jonbad	jombad	دنبال	donbal	dombal
شنبه	janbe	ɟamba	تنبان	tonban	tombu
منبر	menbar	membar	منبع	manba?	mamba
تنبل	tanbal	tambal	سنباده	sonbade	sombada
زنبیل	zambil	zambil	تنبک	tonbac	tombac
انبر	anbor	ʔambor	انواع	anva?	ʔamva

محدودیت‌های مفروض در رخداد فرایند همگونی در داده‌های جدول ۱ عبارتند از:

محدودیت نشان‌داری [place] AGREE: این محدودیت بر همگونی مشخصهٔ محل تولید واحدهای واجی مجاور نظارت دارد (جم، ۱۳۸۸: ۶۸). محدودیت [place] AGREE عامل رخداد فرایند همگونی در مشخصهٔ محل تولید است.

محدودیت پایایی [place] IDENT^{REL}: برای تشخیص واحد واجی همگون‌شونده یا هدف از واحد واجی منبع، باید بتوان جهت وقوع همگونی را مشخص کرد. برای این منظور از محدودیت دیگری با نام محدودیت پایایی حساس به رهش [place] IDENT^{REL} استفاده می‌شود که از وقوع همگونی پیش‌رو، یعنی گسترش مشخصهٔ محل تولید خیشومی تیغه‌ای به همخوان دهانی بعدی جلوگیری می‌کند؛ زیرا در همگونی‌های محل تولید، واحد واجی دارای رهش دهانی، غالب می‌شود و محل تولید خود را به واحد واجی بدون رهش دهانی، یعنی خیشومی پیش از خود، گسترش می‌دهد (همان: ۷۰). به عبارت دیگر، همگونی در محل تولید به صورت پسرو اتفاق می‌افتد.

محدودیت پایایی [IDENT [place]: چنانچه واحد واجی درون‌داد دارای مشخصه [F +] باشد، واحد واجی متناظر آن در برون‌داد نیز باید دارای مشخصه [F +] باشد، و اگر واحد واجی درون‌داد دارای مشخصه [F -] باشد، واحد واجی متناظر آن در برون‌داد نیز باید دارای مشخصه [-F] باشد (همان: ۶۹). بنابراین فرایند همگونی محل تولید لبی با رتبه‌بندی زیر نشان داده می‌شود:

$$\text{AGREE [place]} > > \text{IDENT}^{\text{REL}} [\text{place}] > > \text{IDENT} [\text{place}]$$

برای اعمال رتبه‌بندی بالا و انتخاب برون‌داد بهینه از درون‌داد /jonbad/ در تابلوی ۱ استفاده می‌شود:

/Input: /jonbad	AGREE [place]	IDENT ^{REL} [place]	IDENT-IO [place]
a. [jonbad]	*!		
b → [jombad]			*
c. [jondad]		*!	*

تابلوی ۱. همگونی خیشومی n با b در مشخصه محل تولید در واژه «گنبد»

۴-۱-۲. همگونی در مشخصه شیوه تولید در توالی [-st-] به [-ss-]

در گویش بهبهانی در مقایسه با فارسی معیار رسمی، توالی همخوانی [-st-] به صورت [-ss-] تولید می‌شود. این فرایند ناشی از همگونی انسدادی تیغه‌ای بی‌واک [t] با سایشی تیغه‌ای بی‌واک [s] است. در این نوع همگونی مشخصه شیوه تولید سایشی به انسدادی به صورت پیشرو گسترده می‌شود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۱۷۷). داده‌های جدول ۲ از گویش بهبهانی مؤید این فرایند هستند:

جدول ۲. فرایند همگونی کامل بین توالی st به صورت ss در گویش بهبهانی

نوشتار	واج نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج نویسی	گویش بهبهانی
تابستان	tabestan	tavessu	استاد	ostad	ʔessa
زمستان	zemestan	zemessu	پسته	baste	basse
پستان	pestan	pessu	دسته	daste	dasse
ناکستان	tacestan	tacessu	خسته	xaste	xasse
خارستان	xarestan	xaressu	شکسته	ʃecaste	ʃecasse

فرآیند همگونی انسدادی تیغه‌ای t با سایشی تیغه‌ای s حاصل تعامل محدودیت‌های زیر در نظریه بهینگی است:

محدودیت نشان‌داری [AGREE [cont]: همخوان‌های مجاور در مرز دو هجا باید به‌لحاظ ارزش مشخصه [پیوسته] همانند باشند. علاوه بر محدودیت فوق، وجود یک محدودیت پایایی جایگاهی ضروری است تا ناظر بر پیشروبودن همگونی باشد و منبع‌بودن همخوان سایشی تیغه‌ای s را تضمین کند. این محدودیت به‌صورت زیر تعریف می‌شود:

محدودیت پایایی [IDENT – σ_1 [cont] واحدهای واجی متناظر درون‌داد و برون‌داد در هجای اول باید به‌لحاظ ارزش مشخصه [پیوسته] یکسان باشند.

محدودیت پایایی [IDENT [cont] در تقابل با محدودیت نشان‌داری [AGREE [cont] قرار دارد. واحدهای واجی متناظر درون‌داد و برون‌داد باید به‌لحاظ ارزش مشخصه [پیوسته] ثابت بوده و تغییر نکنند.

رتبه‌بندی این سه محدودیت به شرح زیر است:

$$AGREE [cont] > > IDENT - \sigma_1 [cont] > > IDENT [cont]$$

در تابلوی ۲ محدودیت‌های واژه *baste* /baste/ به‌عنوان نمونه از داده‌های جدول ۲ ارائه شده است.

/Input: /bas.te	AGREE [cont]	IDENT – σ_1 [cont]	IDENT [cont]
a. [bas.te]	*!		
b. [bat.te]		*!	*
c. $\rightarrow$ [bas.se]			*

تابلوی ۲. تبدیل توالی [-st-] به [-ss-] در واژه «بسته»

در تابلوی ۲ گزینه a به دلیل عدم همگونی همخوان‌های [s] و [t] در مشخصه پیوسته محدودیت AGREE [cont] را نقض کرده و از اینرو به دلیل تخطی مهلک از دور رقابت کنار گذاشته می‌شوند. گزینه b این محدودیت را رعایت کرده است، اما محدودیت مسلط، یعنی IDENT – σ_1 [cont] را نقض کرده و به جای همگونی پیشرو، به صورت پسرو عمل کرده و با این تخطی مهلک از دور رقابت حذف شده است. در نهایت گزینه c با اغنای این دو محدودیت به عنوان برون‌داد بهینه انتخاب می‌شود.

داده‌های جدول ۳ به لحاظ نوع فرایند و محدودیت‌های موجود در آنها مشابه داده‌های جدول ۲ می‌باشند، با این تفاوت که همخوان‌های متوالی واگذار هستند.

جدول ۳. فرایند همگونی کامل در توالی zd به صورت zz در گویش بهبهانی

نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی
دزدی	dozdi	dozzi	بازده	jazdah	jozza
دزدکی	dozdaci	dozzaci	دوازده	davozdah	dowozza
نزدیک	nazdic	nezzic	سیزده	sizdah	sizza

/Input: /naz.dic	AGREE [cont]	-IDENT [σ ₁ [cont	IDENT [cont]
a. [naz.dic]	*!		
b. [nad.dic]		*!	*
c. → [naz.zic]			*

تابلوی ۳. تبدیل توالی [-zd-] به [-zz-] در واژه «نزدیک»

در تابلوی ۳ گزینه a به علت اغناء نکردن محدودیت نشان‌داری همگونی AGREE در مشخصه شیوه تولید [پیوسته] در توالی [-zd-] به [-zz-] در واژه نزدیک، تخطی مهلک دارد و در مرحله اول از دور رقابت خارج می‌شود. در گزینه b همگونی انجام‌شده، اما جهت همگونی به جای پیشرو به صورت پسرو عمل کرده و مشمول تخطی مهلک شده و توسط محدودیت پایایی مسلط IDENT- σ₁ [cont] جریمه می‌شود و در این مرحله از دور رقابت کنار رفته است. گزینه c با اغنای دو محدودیت اول و یک تخطی در محدودیت پایایی سوم که بر تغییرات از درون‌داد به برون‌داد نظارت دارد، به عنوان برون‌داد بهینه انتخاب شده است.

۴-۲. فرایند تضعیف

در واج‌شناسی سه نوع بست^۱ تولیدی همخوانی شناخته شده است که در آنها به ترتیب دو اندام تولیدی از یکدیگر دور شده و درجه گیرش یا بست واحدهای واجی بازتر می‌شود: الف) انسدادی‌ها مسیر جریان هوا را در طی فرایند گیرش مسدود می‌کنند. ب) سایشی‌ها طی فرایند گیرش کمی باز هستند و در مسیر جریان هوا سایش و نوفه ایجاد می‌کنند. ج) ناسوده‌ها در حالت واکدار در طی فرایند گیرش نوفه ندارند و جریان هوا در مقایسه با سایشی‌ها آزادانه از بست

1 stricture

تولیدی عبور می‌کند. تغییرات آوایی از سمت چپ به راست در راستای محور فاسوده — سایشی — انسدادی فرایند تضعیف و تغییرات آوایی در مسیر عکس این پیوستار — از راست به چپ — تقویت نامیده می‌شود. قوی‌کردن یک آوا، مثلاً تبدیل یک سایشی به انسدادی، تقویت نامیده می‌شود و عکس این فرایند به تضعیف موسوم است؛ به‌طوری‌که از نیروی ماهیچه‌ای کمتر و جریان هوای آزادانه‌تری برخوردار است (بروغنی، ۱۳۸۳: ۴۳؛ Kenstowicz, 1994: 35; Crystal, 2003: 143).

کرشنر اظهار می‌دارد که تضعیف برای همخوان‌ها همان کاهش در درجهٔ گرفتگی و یا دیرش است. تضعیف در چندین جایگاه با بسامد بیشتری رخ می‌دهد. این جایگاه‌ها عبارتند از: ۱. بین دو واکه؛ ۲. پایانهٔ هجا؛ ۳. جایگاه پایان واژه. در فرایند تضعیف فاصلهٔ میان دو اندام تولیدی بیشتر می‌شود؛ اما در فرایند تقویت فاصلهٔ میان دو اندام کمتر می‌گردد (Kirchner, 1998: 3).

۴-۲-۱. تضعیف همخوان‌های b , f , v به غلت w

فرایند تضعیف همخوان‌های لبی غیرخیشومی b , f و تبدیل آنها به غلت $[w]$ در چندین گویش ایرانی مشاهده می‌شود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۲۰۸). این فرایند در گویش بهبهانی در بافت پایان واژه، پایانهٔ هجا، و بین دو واکه مشاهده می‌شود و همهٔ آنها در محیط پس از واکه مشترک هستند.

الف) در محیط پایان واژه و پایانهٔ هجا

جدول ۴. تضعیف همخوان‌های f, b به w در محیط پس از واکه

نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی
آفتاب	aftab	?aftow	گل‌اب	jolab	jolow
آب	ab	?ow	خواب	xab	xow
ابر	abr	?owr	چرب	tjarb	tfowr
تب	tab	tow	لب	lab	low
سبز	sabz	sowz	کفش	caff	cowf
شب	fab	ʃow	افسار	afsar	?owsar
شتاب	ʃetab	?estow	بنفش	banaf	banowf

(ب) در محیط بین دو واکه

جدول ۵. تضعیف همخوان‌های لبی در بین دو واکه

نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی
آفتابی	aftabi	?aftowi	مرغابی	marabi	morgowi
آفتابه	aftabe	?afowa	دوازده	davazdah	dowazza
تابستان	tabestan	tavessu	مهتابی	mahtabi	matowi
تابه	tabe	towa	چوبی	tjubi	tjuwi

محدودیت‌هایی که در فرایند تضعیف دیده می‌شوند عبارتند از:

محدودیت نشان‌داری تضعیف LAZY: همخوان‌های لبی غیرخیشومی {v, f, b} در پایان واژه، پایان هجا و بین دو واکه نمی‌توانند به کار بروند و غلت لبی نرمکامی [w] جایگزین این همخوان‌ها در محیط پس از واکه می‌شود.

LAZY:

محدودیت نشان‌داری [F] AGREE: واکه‌های افتادهٔ a و a موجود در هستهٔ هجا در مشخصه‌های پسین و افراشته با غلت لبی نرمکامی w همگون می‌شوند و به واکهٔ پسین و میانی [o] تبدیل می‌شوند.

واکه‌های هستهٔ هجا باید در مشخصه‌های پسین و افراشته همگون باشند:

:AGREE [F]

محدودیت پایایی [IDENT[son]: این محدودیت در تقابل با محدودیت LAZY قرار دارد و هر نوع تغییر مشخصه را از درون‌داد تا برون‌داد جریمه می‌کند. همخوان‌های {v, f, b} دارای مشخصهٔ گرفته^۱ هستند و در تبدیل به غلت w رسا^۲ شده‌اند. ازاینرو، این محدودیت پایایی تغییر از مشخصهٔ [-رسا] به [+رسا] را جریمه می‌کند.

:IDENT [son]

محدودیت پایایی [IDENT[F]: هر گونه تغییر مشخصه در واکه‌های هستهٔ هجا را جریمه می‌کند.

IDENT [F]

رتبه‌بندی زیر تبیین‌کنندهٔ فرایند تضعیف همخوان‌های لبی گرفته به غلت [w] است.

LAZY >> AGREE [round] >> IDENT [son] >> IDENT [F]

تابلوی زیر فرایند تضعیف و همگونی واژه «تب» به‌عنوان نمایندهٔ داده‌های ارائه شده را نشان می‌دهد.

/Input: /tab	LAZY	AGREE [[back	IDENT-IO [son]	IDENT-IO [back]
[a. [tab	**!			
[b. [taw	*	*!	*	
[c. →[tow	*		*	*

تابلوی ۴. تضعیف همخوان انسدادی /b/ به غلت [w] در واژه «تب»

1 obstruent

2 sonorant

در نظریه بهینگی هجای مطلوب هجایی است که پایانه نداشته باشد. در گویش بهبهانی همخوان های گرفته لبی *b, f, v* نمی توانند در پایان واژه، پایانه هجا و در بافت بین دو واکه حضور داشته باشند. ازاینرو، در تابلوی ۴ حضور همخوان گرفته در جایگاه پایانه دو ستاره و علامت تعجب دریافت می کند؛ به این معنا که حضور همخوان گرفته لبی *b* در پایان واژه تخطی مهلک محسوب می شود و این گزینه از دور رقابت خارج می گردد. در گزینه ای که همخوان رسا در جایگاه پایانه هجا حضور دارد، یک ستاره جریمه می شود؛ اما تخطی مهلک به حساب نمی آید و از دور رقابت خارج نمی شود. به عبارت دیگر، در رقابت بین چند گزینه، هرکدام که تولید آوا در جایگاه پایانه کوشش بیشتری بطلبد، ستاره های بیشتر و هر کدام که تولید آوا در همان جایگاه کوشش کمتری نیاز داشته باشد ستاره کمتری به عنوان جریمه دریافت می کند. ازاینرو، در تابلوی ۴ همخوان [b] با درجه بست انسدادی، کوشش بیشتری برای تولید آن اعمال می شود و دو ستاره به همراه علامت تعجب دریافت می کند. از طرفی غلت لبی نرمکامی [w] با درجه بست ناسوده، کوشش کمتری برای تولید نیاز دارد و یک ستاره از محدودیت LAZY دریافت کرده است. نتیجه اینکه گزینه *a* در رقابت با دو گزینه دیگر حذف می شود. در رقابت گزینه های *b* و *c* که هر کدام یک ستاره از محدودیت LAZY دریافت کرده اند. در ادامه، محدودیت نشان داری [F] AGREE در رقابت دو گزینه دیگر تعیین کننده است. گزینه *b* به علت عدم رعایت همگونی واکه هسته هجا با غلت *w* در مشخصه های پسین و افراستگی که در تابلو با نماد [F] نشان داده شده، مرتکب تخطی مهلک شده و گزینه *c* به دلیل رعایت این محدودیت به عنوان برون داد بهینه انتخاب می شود.

محدودیت های پایایی هرگونه تغییر در مشخصه ها اعم از رساشدگی، افراشته و پسین شدگی واحدهای واجی را از درون داد تا برون داد جریمه می کنند. از آنجایی که این نوع محدودیت ها پایین مرتبه هستند، منجر به حذف گزینه از دور رقابت نمی شوند.

۴-۲-۲. تضعیف انسدادی G به سایشی X در خوشه پایانه هجا

سایشی‌شدگی یکی از موارد تضعیف است که اغلب در بافت پس از واکه روی می‌دهد و در برخی از زبان‌ها مشاهده شده است. از جمله در زبان عبری طبریه‌ای (Kenstowicz, 1994: 35) دو گروه همخوان‌های انسدادی [p, t, k] و [b, d, g] در محیط پس از واکه، به جفت سایشی‌های متناظرشان [f, θ, x] و [v, ð, ʎ] تبدیل می‌شوند. در زبان فارسی و برخی از گویش‌های ایرانی از جمله بروجردی (پیریایی، ۱۳۸۹)، انسدادی ملازی واکدار /G/ در محیط پس از واکه به عنوان عضو اول خوشه پایانه، به سایشی ملازی بی‌واک [x] تبدیل می‌شود. داده‌های جدول ۶ از گویش بهبهانی این فرایند را نشان می‌دهد:

جدول ۶. تضعیف انسدادی G به سایشی X در پایانه هجا

نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی
وقت	vagt	vaxt	باغچه	bagtʃe	baxtʃe
تقصیر	tagʃir	taxʃir	نقشه	nagʃe	naxʃe
نقص	nags	naxs	نقش	nagʃ	naxʃ
بقچه	boqtʃe	boxtʃe	مقصود	magsud	maxsud
رقص	rags	raxs	سقف	sagʃ	saxʃ

بررسی بیشتر داده‌ها در جدول ۶ نشان می‌دهد، وقتی انسدادی ملازی G پس از واکه و قبل از همخوان‌های گرفته بی‌واک مانند [s, f, t, ʃ, tʃ] قرار می‌گیرد، به سایشی ملازی بی‌واک X تبدیل می‌گردد. به عبارت دیگر، این نوع فرایند سایشی‌شدگی در جهت رعایت اصل توالی رسایی^۱ در خوشه همخوانی پایانه یا رعایت قانون مجاورت هجا^۲ در مرز دو هجا در توالی‌های دو همخوانی دیده می‌شود.

1 sonority sequencing principle

2 syllable contact law

محدودیت تضعیف سایشی a شدگی در این فرایند با نماد LAZY در تابلو مشخص می‌شود؛ به طوری که انسدادی ملازی واکدار G به سایشی ملازی بی‌واک x در محیط پس از واکه و قبل از همخوان‌های گرفته دیده می‌شود.

محدودیت نشان‌داری همگونی در مشخصه واک بین دو عضو همخوانی با نماد AGREE[voice] نشان داده شده است.

محدودیت‌های پایایی که بر هر گونه تغییر از درون‌داد به برون‌داد نظارت دارند، تغییر در مشخصه های پیوسته و واک را جریمه می‌کنند. از آنجایی که این محدودیت‌ها از رتبه پایین برخوردارند؛ تأثیری در نتیجه مورد نظر ندارند.

رتبه‌بندی تبیین‌کننده این فرایند با توجه به محدودیت نشان‌داری AGREE [voice] در ایجاد همگونی در مشخصه [واک] و قراردادن محدودیت پایایی IDENT [voice] در برابر آن به ترتیب زیر است:

LAZY; AGREE [voice] > > IDENT [cont]; IDENT [voice]

در تابلوی ۴ فرایند سایشی‌شدگی و محدودیت‌های آن در مورد واژه «سقف» ارائه شده است.

/Input: /saɣf/	LAZY AGREE [voice]	IDENT-IO [cont]	IDENT-IO [voice]
a. [saɣf]	**!	*	
b. → [saxf]	*	*	*

تابلو ۵. تبدیل انسدادی ملازی واکدار G به همخوان سایشی ملازی بی‌واک x

در تابلوی ۵ گزینه a به دلیل عدم تضعیف انسدادی [G] محدودیت LAZY را نقض کرده است. از آنجاکه در نظریه بهینگی، هجای مطلوب هجایی باز محسوب می‌شود که فاقد پایانه است،

حضور انسدادی در پایانه دو ستاره و تضعیف‌شده آن یک ستاره دریافت می‌کند. دریافت دو ستاره همراه با نشان تعجب موجب حذف گزینه مورد نظر از دور رقابت در تخطی از محدودیت های بالارته می‌شود. در محدودیت دوم، گزینه a به دلیل تخطی در عدم همگونی در مشخصه واک، یک ستاره به عنوان جریمه دریافت می‌کند. محدودیت‌های پایایی تغییر در مشخصه‌های پیوسته و واک را از درون‌داد به برون‌داد جریمه می‌کنند.

۴-۲-۳. تضعیف انسدادی /c/ به غلت کامی [j]

در گویش بهبهانی انسدادی کامی /c/ تمایل زیادی به تبدیل شدن به غلت کامی [j] در محیط پس از واکه در جایگاه پایان واژه دارد. داده‌های جدول ۷ از گویش بهبهانی نشان دهنده این نوع فرایند تضعیف هستند.

جدول ۷. تضعیف انسدادی /c/ به غلت کامی [j] در محیط پس از واکه در پایان واژه

نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی
خاک	xac	xaj	کتک	cotac	cotaj
خارک	xarac	xaraj	دخترک	doxtarac	do:taj
پشمک	pajmac	pajmaj	پسرک	pesarac	posaj
پفک	pofac	pofaj	مردک	mardac	merdaj
عروسک	?arusac	?arusaj	زنک	zanac	zanaj
تنبک	tonbac	tombaj	کلک	calac	calaj

IDENT-IO [back]	IDENT-IO [son]	AGREE [back]	LAZY	/Input: /xac
			**!	a. [xac]
*		*!	*	b. [xaj]
*	*		*	c. → [xaj]

تابلوی ۶. تضعیف انسدادی /c/ به غلت کامی [j] در واژه «خاک»

تابلوی ۶ فرایند غلت‌شدگی انسدادی را در واژه «خاک» نشان می‌دهد. در این رتبه‌بندی، فرایند غلت‌شدگی انسدادی کامی در انتهای واژه با محدودیت نشان‌داری بالارتبه *LAZY* نشان داده شده است. گزینه *a* به دلیل عدم اغناء محدودیت *LAZY* با دریافت دو ستاره و علامت تعجب از دور رقابت خارج می‌شود. گزینه *b* با تضعیف انسدادی کامی به ناسوده [ɹ] در جایگاه پایان واژه، در مقایسه با همخوان انسدادی کامی [c] کوشش کمتری در تولید نیاز دارد؛ ازاینرو، محدودیت *LAZY* را تا حدودی اغناء کرده است و با دریافت یک ستاره به رقابت ادامه می‌دهد. اما محدودیت بالا رتبه *AGREE*، همگونی واکه هجا با غلت غلت‌کامی در مشخصه پسین را رعایت نکرده است. ازاینرو، ستاره همراه با علامت تعجب دریافت کرده و از دور رقابت بیرون می‌رود. گزینه *c* با عملکرد فرایند تضعیف همخوان پایانه و همگونی واکه با غلت در مشخصه پسین، محدودیت‌های *LAZY* و *AGREE* را رعایت کرده و به عنوان برون‌داد بهینه محسوب می‌شود. محدودیت‌های پایایی *IDENT [son]* و *IDENT [back]* که بر هرگونه تغییر مشخصه‌های همخوان و واکه از درون‌داد تا برون‌داد نظارت دارد، گزینه *b* را یک بار و گزینه *c* را دو بار جریمه می‌کنند.

۴-۳. فرایند حذف

حذف ازجمله فرایندهای واجی رایج در بسیاری از زبان‌ها ست که در آن یک یا چند واحد واجی در زنجیره گفتار حذف می‌شود. کرد زعفرانلو کامبوزیا درباره فرایند حذف می‌نویسد: «در گفتار پیوسته معمولاً خوشه‌های همخوانی با حذف یک همخوان ساده می‌شوند و از تعداد هجاهای کلمات چندهجایی، با حذف یک واکه کاسته می‌شود. حذف با درج در تقابل است. ممکن است یک عنصر واجی از جایگاه «آغازی»، «میانی» و یا «پایانی» کلمه حذف شود» (۱۳۸۵).

۲۶۷). فرایند حذف در گویش بهبهانی از جمله فرایندهای بسیار رایج است و داده‌های ذیل یکی از نمونه‌های حذف را در این گویش نشان می‌دهند.

۴-۳-۱. حذف همخوان n بعد از واکه a در پایان واژه

خیشومی n در محیط پایان واژه پس از واکه a در گویش بهبهانی حذف می‌شود. این خیشومی قبل از حذف موجب افراستگی واکه a به u تبدیل می‌شود. این فرایند در برخی گویش‌های ایرانی از جمله گویش سبزواری نیز فعال است (بروغنی، ۱۳۸۳: ۵۳). داده‌های جدول ۸ از گویش بهبهانی شاهی بر این فرایند هستند:

جدول ۸. افراستگی واکه افتاده a قبل از خیشومی تیغه‌ای و سپس حذف خیشومی

نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی	نوشتار	واج‌نویسی	گویش بهبهانی
دالان	dalan	dalu	جوان	dzavon	dzavu
دندان	dandan	dandu	زنان	zanon	zenu
خندان	xandan	xandu	مردان	mardon	mardu
گران	geran	jeru	نادان	nadan	nadu
گلدان	goldan	joldu	قلیان	geljan	gejlu
نان	nan	nu	دکان	docan	docu

در گویش بهبهانی n پایانی که در اغلب کلمات مفرد حذف می‌شود، هنگام اضافه شدن تکواژ جمع /a-/ مجدداً در موضع غیرپایانی آشکار می‌گردد. درواقع، خیشومی n در برخی از این نوع واژه‌ها به‌عنوان همخوان میانجی نیز نقش ایفا می‌کند. این فرایند در گویش‌های دلواری، و گویش‌های استان خراسان از جمله قاینی و سبزواری نیز مشاهده می‌شود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۲۷۳ و بروغنی، ۱۳۸۳: ۵۴). داده‌های جدول ۹ در گویش بهبهانی مؤید این مدعا هستند:

جدول ۹. آشکارشدن خیشومی حذف شده n در وندافزایی

نوشتار	مفرد (بهبهانی)	جمع (بهبهانی)	نوشتار	مفرد (بهبهانی)	جمع (بهبهانی)
نان	nu	nun- a	گران	jeru	jerun- a
جوان	dzavu	dzavun- a	دندان	dandu	dandun- a
دکان	docu	docun- a	مهمان	memu	memun- a
گلدان	joldu	joldun- a	نادان	nadu	nadun- a

عامل وقوع این فرایند محدودیت نشان‌داری NOCODA-n بعد از واکه‌های کشیدهٔ a، u و i است که وجود همخوان خیشومی /n/ را در پایانه منع می‌کند. محدودیت پایایی ضد حذف MAX-IO در مقابل این محدودیت قرار دارد و هرگونه حذفی را جریمه می‌کند. در تابلوی ۷ محدودیت‌های موجود در فرایند حذف /n/ در واژهٔ «نان» نشان داده شده است.

Input:	NO	NO	IDENT-IO	MAX-IO
//nan	V[low]N	CODA-n	[high]	
a. [nan]	*!	*		
b. →[nu]			*	*
c. [nun]		*!	*	

تابلو ۷. حذف خیشومی /n/ در پایان واژه پس از ارتقاء واکهٔ a به u

۴-۴. فرایند درج

درج مفهومی کلی است که یک عنصر ساختاری جدید در یک زنجیره اضافه می‌کند. در واج‌شناسی یک عنصر واجی در یک واژه درج می‌شود که به آن میان‌هشت^۱ گفته می‌شود. در

1 epenthesis

این فرایند، یک همخوان بین دو واکه درج می‌شود تا مانع التقای واکه‌ها شود، یا یک واکه بین دو همخوان درج می‌شود تا خوشه همخوانی را بشکند. از آنجاکه این عناصر در مرز میان دو هجا یا دو تکواژ و گاهی بین دو کلمه آشکار می‌شوند، به واحدهای بزرگ‌تر از واج تعلق دارند و از این‌رو در زمره نواها به شمار می‌روند (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۲۷۳). در گویش بهبهانی مواردی از فرایند درج وجود دارد که در ادامه ارائه می‌شوند.

۴-۴-۱. درج غلت‌های لبی نرم‌کامی [w] و کامی [j] در التقای واکه

در گویش بهبهانی هنگام اضافه‌شدن پسوند معرفه‌ساز [-ocu] به انتهای اسم‌هایی که به واکه ختم می‌شوند، برای جلوگیری از التقای واکه‌ها یک غلت میانجی درج می‌شود که در اصطلاح واج‌شناسی میان‌هشت نامیده می‌شود. درج میان a هشت برای جلوگیری از التقای واکه‌ها در بسیاری از زبان‌ها و گویش‌ها اتفاق می‌افتد و در زبان‌شناسی امری طبیعی تلقی می‌شود. غلت‌های [j] و [w] آنگاه درج می‌شوند که واکه اول از دو واکه مجاور، افراشته باشد یا واکه مرکبی باشد که جزء دوم آن افراشته است (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۸۵: ۲۷۴). از این‌رو، داده‌ها براساس نوع فرایند به سه گروه تقسیم شده‌اند. گروه اول اسم‌هایی هستند که به همخوان ختم می‌شوند و پسوند معرفه [-ocu] به آنها اضافه می‌شود. گروه دوم اسم‌هایی هستند که به واکه پسین مانند u, a, o ختم می‌شوند و در هنگام افزودن پسوند معرفه، التقای واکه در مرز دو تکواژ پدید می‌آید. از این‌رو، غلت لبی نرم‌کامی w متناسب با واکه اول برای رفع التقای واکه درج می‌شود. گروه سوم اسم‌هایی هستند که به واکه پیشین مانند a, e, i ختم می‌شوند و هنگام افزودن پسوند معرفه، التقای واکه در مرز دو تکواژ پدید می‌آید. در چنین بافتی، غلت کامی j متناسب با واکه اول جهت رفع التقای واکه در مرز دو تکواژ درج می‌شود.

جدول ۱۰. افزودن پسوند معرفه [-ocu] به واژه‌های مختوم به همخوان

نوشتار	واج‌نویسی	گویش (ب)	معرفه (ب)	نوشتار	واج‌نویسی	اسم (ب)	معرفه (ب)
پسر	pesar	pos	pos-ocu	مهر	mohr	mor	mor-ocu
دختر	doxtar	dot	dot-ocu	دیوار	divar	diva	divar-ocu
زن	zan	ze	zen-ocu	مرغ	morg	morj	morj-ocu

جدول ۱۱. افزودن پسوند معرفه [-ocu] به واژه‌های مختوم به واکهٔ پسین

نوشتار	اسم (ب)	معرفه (ب)	نوشتار	اسم (ب)	معرفه (ب)
چوب	tʃu	tʃu-w-ocu	دوغ	du	du-w-ocu
پتو	patu	patu-w-ocu	جارو	dʒoru	dʒoru-w-ocu
دیوانه	calu	calu-w-ocu	یارو	jaru	jaru-w-ocu
دارو	daru	daru-w-ocu	پارو	paru	paru-w-ocu
خرمالو	xormalu	xormalu-w-ocu	زالو	zolu	zolu-w-ocu
زردآلو	zardalu	zardalu-w-ocu	پیرزن	dolu	dolu-w-ocu

جدول ۱۲. افزودن پسوند معرفه [-ocu] به واژه‌های مختوم به واکهٔ پیشین

نوشتار	واج‌نویسی	اسم (ب)	معرفه (ب)	نوشتار	واج‌نویسی	اسم (ب)	معرفه (ب)
قالی	gali	xoli	xoli-j-acu	شانه	fane	funa	fune-j-acu
جامه	dʒame	dʒuma	dʒume-j-acu	دانه	dane	duna	dune-j-acu
شیشه	fife	fifa	fife-j-acu	میله	mile	mila	mile-j-acu
خانه	xane	xune	xune-j-acu	سینه	sine	sina	sine-j-acu
لانه	lane	luna	lune-j-acu	تیشه	tife	tifa	tife-j-acu

کنستویچ نمونه‌هایی از التقای واکه و درج همخوان میانجی از زبان باسکی را مورد تحلیل قرار داده و می‌نویسد: «از بین دو غلت [y] و [w]، آن همخوانی انتخاب می‌شود که به‌لحاظ پسین یا پیشین بودن با واکهٔ قبل از خود مشترک باشد». وی توضیح می‌دهد که توالی واکه‌ها به‌صورت (V + V) به‌لحاظ واجی ناپایدار هستند و افزودن پسوند معرفه در زبان باسکی، موجب التقای واکه می‌گردد. در چنین وضعیتی، همخوان میانجی از بین دو غلت [y] و [w] انتخاب می‌شود. با

توجه به اینکه اسامی به واکهٔ پسین یا پیشین ختم می‌شوند، در این فرایند واکهٔ اول در التقای دو واکه تعیین‌کنندهٔ نوع غلت می‌باشد. بنابراین غلت درج شده باید به‌لحاظ مشخصهٔ پسین با واکهٔ قبل از خود یکسان باشد» (Kenstowicz, 1994: 22-23).

در چارچوب نظریهٔ بهینگی سه محدودیت ONSET، MAX و DEP از کفایت لازم برای تبیین فرایند درج همخوان میانجی بین دو واکه برخوردار هستند. در گویش بهبهانی، بین غلت و واکهٔ پسوند فرایند همگونی در مشخصهٔ پسین نیز دیده می‌شود. ازاینرو، محدودیت‌های نشان داری AGREE و پایایی IDENT نیز به سه محدودیت فوق اضافه خواهد شد. در تابلوی ۸ درون‌داد، گزینه‌ها و برون‌داد عبارت «آن قالی» در گویش بهبهانی همراه با محدودیت‌های آن نشان داده شده است.

Input: /xo.li. + o.cu/	ONSET	AGREE [back]	MAX -IO	DEP- IO	IDENT- IO [back]
a. [xo.li.o.cu]	*!				
b. [xo.li.jo.cu]		*!		*	
c.→ [xo.li.ja.cu]				*	*
d. [xo.li.cu]			*!		
e. [xol.cu]			**!		

تابلوی ۸ درج غلت کامی ز در التقای واکه در گروه اسمی «آن قالی»

در تابلوی ۸ گزینه a به‌دلیل التقای واکه در مرز دو تکواژ، محدودیت مسلط و بالارتبة «آغاز» را نقض کرده و با این تخطی مهلک از دور رقابت حذف می‌شود. در گزینه b التقای واکه با درج غلت کامی ز برطرف شده؛ اما لازم است واکهٔ o موجود در پسوند معرفه در مشخصهٔ [پسین]

با غلت کامی j همگون شود. ازاینرو، محدودیت نشان‌داری همگونی با نماد AGREE در تابلو نقض شده و گزینه b از دور رقابت خارج می‌شود. در گزینه □ با درج غلت کامی j التقای واکه برطرف شده و همگونی بین واکهٔ پسوند و غلت j در مشخصهٔ پسین صورت گرفته است. از طرفی محدودیت‌های پایایی ضد درج DEP و عدم تغییر مشخصه‌های درون‌داد با نماد IDENT-IO نقض شده‌اند. از آنجایی که این محدودیت‌ها پایین‌مرتبه هستند، تاثیری در نتیجه ندارند. گزینه‌های d و e هرکدام به ترتیب یک و دو واحد واجی حذف‌شده دارند که محدودیت پایایی ضد حذف MAX-IO را نقض کرده و دارای تخطی مهلک هستند و هر دو از دور رقابت خارج می‌شوند.

در جدول ۱۲ در واژه‌هایی مانند «لانه، جامه، شیشه، شانه، دانه، میله، سینه، تیشه» پس از درج غلت کامی j بین دو تکواژ، واکهٔ افتادهٔ پیش از آن، در هجای قبل، در اثر همگونی با غلت کامی یک درجه افراشته شده و به واکهٔ میانی e تبدیل می‌شود.

۵. نتایج

در این پژوهش فرایندهای همگونی، تضعیف، حذف و درج بررسی شدند. همگونی در مشخصه محل تولید بین خیشومی تیغه‌ای و همخوان دهانی بعد از آن به صورت پسرو دیده می‌شود و این فرایند می‌تواند درون هجا، بین دو هجا، در مرز دو تکواژ و مرز دو واژه به کار رود. همگونی در شیوهٔ تولید در توالی‌های همخوانی [st] به [ss] و [-zd-] به [-zz-] معمولاً در مرز دو هجا به صورت پیشرو اتفاق می‌افتد. فرایند حذف خیشومی تیغه‌ای در پایان واژه یا پایانهٔ هجا پس از واکه‌های a, i, u دیده می‌شود؛ اما با افزودن پسوندهایی مانند جمع، خیشومی حذف شده مجدداً آشکار می‌گردد. تضعیف همخوان‌های گرفتهٔ b, f, v به غلت لبی نرم‌کامی w در محیط پس از

واکه، در پایان هجا و واژه از فرایندهایی است که تمایل به کم‌کوشی در گفتار غیر رسمی در گویش بهبهانی را نشان می‌دهد. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که در مورد همخوان‌ها، فرایندهای حذف و تضعیف در این گویش نسبت به سایر فرایندها بسامد بیشتر دارد. تمایل به حذف و تضعیف با اصل کم‌کوشی در زبان نسبت دارد. فرایندهای رایج در گویش بهبهانی در چارچوب نظریهٔ بهینگی قابل توصیف هستند و یافته‌های این پژوهش در مورد جهانی‌بودن، بسیاری از محدودیت‌های واج‌آرایی را مورد تأیید قرار می‌دهد.

منابع

بروغنی، فاطمه (۱۳۸۳)، بررسی واج‌شناختی گویش سبزواری، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

بهروز، روزیتا (۱۳۷۳)، توصیف ساختمان فعل در گویش بهبهانی، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

بی‌جن‌خان، محمود (۱۳۸۸)، واج‌شناسی نظریهٔ بهینگی، تهران: سمت.

پیریایی، شیوا (۱۳۸۹)، نظریهٔ بهینگی و کاربرد آن در تبیین فرایندهای واجی گویش بروجردی، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۸۴)، آواشناسی، تهران: آگاه.

جم، بشیر (۱۳۸۸)، نظریهٔ بهینگی و کاربرد آن در تبیین فرایندهای واجی زبان فارسی، رسالهٔ دکتری، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

کرد زعفرانلو کامبوزیا، عالیه (۱۳۸۵)، واج‌شناسی: رویکردهای قاعده‌بنیاد، تهران: سمت.

گرامی، شهرام (۱۳۸۵)، توصیف دستگاه فعل در گویش بهبهانی، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دورهٔ ۲۳، ش ۱، پیاپی ۴۶: ۱۰۸-۱۲۶.

مرتضوی، محمدباقر (۱۳۷۴)، بررسی و تحلیل واج‌شناختی و دستوری گویش بهبهانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران.

معماری، مهران (۱۳۷۱)، بررسی و توصیف زبان‌شناختی گویش بهبهانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

معماری، مهران (۱۳۸۹)، بررسی و توصیف زبان‌شناختی گویش بهبهانی، اهواز: کردگار.

Crystal, D. (2003), *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 3rd ed., Oxford.

Kenstowicz, M. (1994), *Phonology in Generative Grammar*, Oxford.

Kirchner, R. M. (1998), *An Effort-Based Approach to Consonant Lenition*, Doctoral Dissertation, University of California, Los Angeles (UCLA), ROA 276-0898.

McCarthy, J. J. (2004), *Optimality Theory in phonology: A Reader*, Malden.

Prince, A. and P. Smolensky (1993), *Optimality Theory*, MS. Rutgers University and the University of Colorado.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۷

(صص ۱۷۰-۱۸۹)

بازتاب باورهای عامیانه و خرافی در شعر کلاسیک؛

با تاکید بر چشم‌زخم

نسرین هاشمی*

چکیده

فرهنگ و ادبیات عامیانه پیشینه فرهنگی و ادبی هر ملتی است. عناصر ادبیات عامیانه داستانها، قصه‌ها، اسطوره‌ها، باورها، خرافه‌ها، لالایی‌ها، ترانه‌ها، فهلویات، ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها و امثال اینها است که بخش عظیمی از فرهنگ و هویت یک ملت را تشکیل می‌دهد.

باورهای عامیانه و خرافی یکی از این عناصر می‌باشد که در ادبیات و شعر کلاسیک هم تأثیر به‌سزایی داشته است. باور به چشم‌زخم و شورچشمی یکی از این باورها ست که در جوامع مختلف شاهد آن می‌باشیم. بشر از دیرباز بر این باور بوده است که چشم‌زخم آسیبی است که در اثر حسد و سوءنیت دیگران به انسان می‌رسد و در پی راهکارهایی برای دفع آن بوده است. این باور تنها خاص ایرانیان نیست؛ بلکه در بین هندیان، اعراب، یونانیان، ایتالیایی‌ها، امریکاییان اروپایی تبار و ... به‌شدت رواج دارد.

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی؛ مدرس دانشگاه پیام نور nasrinhashemi1301@gmail.com

چشم‌زخم از مضمون‌هایی است که به کرات در دیوان شاعران فارسی‌زبان به چشم می‌خورد. هدف از این پژوهش آشنایی مخاطب با باورهای عامیانه ازجمله چشم‌زخم و بازتاب آن در شعر فارسی است. با بررسی دیوان‌های شاعران بزرگ مشخص گردید که پدیده چشم‌زخم از موضوعات حائز اهمیت است که شاعران بسیار به آن توجه کرده‌اند. از آنجایی که تأثیر قرآن و حدیث بر ادب فارسی کاملاً مشهود است، نمی‌توان گفت چشم زخم عنصری صددرصد خرافی است.

کلید واژه‌ها: شعر فارسی، باورهای عامیانه، خرافه‌ها، چشم‌زخم

مقدمه

باورهای عامیانه نمایانگر روحیات و خُلقیات پیشینیان و شناسنامه یک ملت است و هرچند این باورها خرافه و اسطوره باشند، باز هم حائز اهمیت هستند. بحث و تفحص در ادبیات عامیانه که به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه منتقل شده است، بهترین روش برای واری و مطالعه این باورها ست. ادبیات به مثابه آینه‌ای است که در آن احساسات و عواطف و اندیشه‌ها و تفکرات هر ملتی نمایان است.

منشا برخی از باورهای عامیانه در مذاهب و برخی دیگر در اسطوره‌ها ست. این باورهای مردمی گاهی دربرگیرنده عناصر طبیعت مانند: گیاهان و حیوانات و زمین و آسمان، و گاهی دربرگیرنده آداب و رسوم و مشاغل و جشن‌ها ست. ادبیات عامیانه برگرفته از فرهنگ عامه مردم می‌باشد که پیوند ناگسستنی با نحوه زندگی آنان دارد؛ بنابراین از این طریق شاهد بازتاب باورها و اندیشه‌ها و عقاید و تاریخ و فرهنگ یک ملت می‌باشیم.

از خلال قصه‌ها، معتقدات، اسطوره‌ها، تمثیلات، آداب و ترانه‌ها و لطیفه‌های یک قوم و قبیله، خُلق‌وحوی و سرشت و سرگذشت آنها را می‌توان شناخت و سوانح و حوادثی که بر آنها گذشته را می‌توان مطالعه کرد (انجوی، ۱۳۵۲: ۱۲).

چشم‌زخم ازجمله باورها و عقاید عامیانه‌ای است که در زبان فارسی، از وجوه مختلف مورد توجه شاعران قرار گرفته است. در دیوان شاعران بزرگ شاهد ابیات گوناگونی هستیم که به عنصر چشم‌زخم پرداخته‌اند. بررسی تحلیلی اشعار کلاسیک در ارتباط با این موضوع نشان می‌دهد علاوه بر این که شاعران به عنصر چشم‌زخم باور و اعتقاد دارند، در اشعار خود به شیوه‌های دفع این باور که باعث آسیب‌رساندن است اشاره می‌کنند. ازجمله این موارد: قربانی کردن، اسپند دود کردن، تعویذ و دعا می‌باشد.

بیان مسأله:

زندگی روزمره مردم مملو از عناصر و باورهای عامیانه است، از مهم‌ترین این باورها پدیده چشم زخم می‌باشد. این عنصر از جوانب گوناگون مورد توجه ملت‌های مختلف قرار گرفته است. در این پژوهش سعی گردیده با ذکر مثال از دواوین شاعران به دو پرسش ذیل پاسخ داده شود.

ادبیات عامیانه چه جایگاهی در شعر کلاسیک دارد؟

آیا چشم‌زخم پدیده‌ای خرافی است و تنها یک باور عامیانه است؟

روش تحقیق:

روش تحقیق به صورت کتابخانه‌ای و مطالعاتی است. در این تحقیق ابتدا به تحلیل و توصیف ادبیات عامیانه و باورهای خرافی پرداخته، سپس پدیده چشم‌زخم از دیدگاه شاعران بررسی شده است.

پیشینه تحقیق:

در زمینه ادبیات عامیانه و فولکلور مقاله‌های بسیاری ارائه شده است و تقریباً در تمامی آنها شاعران از جهات گوناگون به عناصر ادبیات عامیانه با ریشه خرافی توجه کرده‌اند؛ که از جمله آنها می‌توان به «نعل در آتش گذاشتن»، «تأثیر مهتاب بر روی کتان»، «گنج و ویرانی»، «ماهی و گاو زمین» «پری در شیشه کردن»، «سیمرغ» و غیره اشاره کرد.

باور چشم‌زخم از باورهایی است که مورد توجه شاعران فارسی‌زبان قرار گرفته و اغلب به‌شیوه‌های دفع این عنصر مانند: «اسپندسوزاندن»، «چشم‌ارو»، «حرز و تعویذ» و ... اشاره کرده‌اند؛ اما تا کنون تحقیق مستقلی راجع به باور چشم‌زخم در شعر کلاسیک انجام نشده است و پژوهش‌های اندکی در این زمینه صورت پذیرفته که در ادامه تعدادی از این پژوهش‌ها معرفی می‌شوند:

محمد قاسمی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «تعویذات چشم‌زخم نظامی در پنج گنج»، شیوه‌های گوناگون دفع چشم‌زخم را در آثار نظامی بررسی نموده است. در این مقاله هم به تعویذات لفظی و هم مکتوب اشاره شده است. مریم سلحشور (۱۳۸۴) در پژوهشی تحت عنوان «باورهای عامیانه در شعر صائب» به باورهای عامیانه‌ای که در اشعار صائب مطرح شده‌اند پرداخته است. حمید صمصام و سلیمی خراشاد (۱۳۹۵) در مقاله «جستاری بر اعتقادات، آداب و رسوم و باورهای عامیانه در شاهنامه، دوران پهلوانی» عناصر فرهنگ عامه را در شاهنامه بررسی کرده و به عقاید و باورها، آداب و رسوم ایرانیان و انعکاس آن در شاهنامه پرداخته‌اند. همچنین در این مقاله به عنصر چشم‌زخم، که در شاهنامه بازتاب گسترده‌ای دارد، اشاره مختصری شده است. محمدرضا صرّفی (۱۳۸۳) در «بازتاب باورهای خرافی در مثنوی» به پاره‌ای از مهم‌ترین باورهای مردمی که در مثنوی مولانا انعکاس یافته اشاره کرده و به تحلیل و طبقه‌بندی باورهای خرافی و دلایل اعتقاد مردم به آنها پرداخته است.

ادبیات عامیانه

ادبیات عامه یا ادبیات توده یا فرهنگ عوام یا فولکلور در مقابل ادبیات رسمی است که مخلوق ذهن مردم با سواد و تحصیل کرده است و مجموعه‌ای از ترانه‌ها و قصه‌های عامیانه، نمایش‌نامه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، سحر و جادو و طب عامیانه را در بر می‌گیرد که در میان مردم ابتدایی و بی‌سواد رواج دارد (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۲۳).

فرهنگ عوام در زبان فارسی معادل کلمه لاتین فولکلور در نظر گرفته شده است. فولکلور نیز کلمه‌ای است مرکب از دو جزء: یکی folk و دیگری lore و معنی آن دانش عوام است. نخستین کسی که این کلمه را به عنوان اسم رشته مبسوط مورد بحث ما اختیار کرد، آمبرواز مورتن^۱ است که به سال ۱۸۵۵ میلادی این عنوان را برگزید و مدت‌ها گذشت تا تمام ملت‌ها این کلمه را به همین صورت قبول کردند و ترکیب مذکور جنبه بین‌المللی به خود گرفت. در زبان فارسی فولکلور را «فرهنگ عامه» و «فرهنگ عوام» و «دانش عوام» ترجمه کرده‌اند (محبوب، ۱۳۸۲: ۳۵).

«ادبیات عامیانه» بخشی از فرهنگ مردم است. این گونه ادبی، تخیل، احساس و آرزو و اندیشه‌های گوناگون انسان‌ها را از نسلی به نسلی دیگر منتقل کرده و دگرگونی معیارهای زیبایی‌شناسی و اخلاقی هر دوره از زندگی یک قوم را آشکار ساخته است. ادبیات عامه را هنر زبانی و کلامی نامیده‌اند؛ زیرا میراث معنوی نسل‌های گذشته‌ای است که به صورت شفاهی، در قالب آثار ذوقی در میان آیندگان نمود یافته است (جعفرقلیان، ۱۳۹۸: ۵۲).

زبان و ادبیات عامه با توجه به خاستگاه آن، یعنی زبان توده مردم، ساده و روان است و طی سال‌ها، نقل سینه‌به‌سینه از واژه‌های دشوار، ناهنجار، عبارات نامأنوس و مهجوری که به‌آسانی

1- Ambrose Morton

نمی‌توان آنها را تلفظ کرد، پیراسته شده است. تعبیرها و کنایه‌ها، تشبیه‌های متداول و اصطلاحات گفتاری مردم، عامل بیان رویدادهای تخیلی یا واقعی است که گاهی نیز آمیختگی واقعیت و خیال، بر جاذبه ادبیات عامیانه می‌افزاید (همانجا).

عقاید مردم تعیین‌کننده نوع رفتار و کردار آنهاست. این عقاید معمولاً به جهان بینی، دستگاه فکری، مکتب‌ها، نظریه‌های علمی یا مذاهب مربوط می‌شوند که از طریق آن می‌توان درباره انواع اعتقادات اسلامی، مسیحی و یهودی، زرتشتی، بودایی، هندویی و ... مطالعه کرد، و عقاید مردم را درباره مبدأ و معاد، جبر و اختیار، آفرینش عالم و به‌ویژه جهان پس از مرگ، نوع کردار در سطحی عالی و متعالی، بررسی کرد. همچنین در سطح پایین اجتماعی هم شایسته تحقیق است که عقاید عالمانه چگونه تنزل می‌یابند و به عقاید عامیانه تبدیل می‌شوند. این بخش به ظهور اشباح و ارواح، وجود موجودات اسطوره‌ای و خیالی مربوط می‌شود (تمیم داری، ۱۳۹۰: ۱۷).

خرافه‌ها:

خرافات: سخنان بیهوده، حدیث باطل، افسانه و اسطوره (معین، ۱۳۸۶: ج ۱).
خرافات غالباً از دوره‌های تاریک حیات آدمیان در روزگاران کهن حکایت‌هایی دارند. وجود خرافات از نظر مسائل مربوط به انسان‌شناسی وابسته به حرکات و سکنات گروه‌های اجتماعی است. رابطه اصولی بسیاری از پدیده‌های خرافی با زندگی آدمی چندان شناخته نیست، درحالی‌که به‌یقین وجود آن با وجود جوامع بشری ملازمه‌ای تام دارد. معمولاً پندارهای خرافی در اکثر جوامع کهن و بدوی به اشکال مختلفی دیده می‌شود. این اشکال تاحدی تابع محیط جغرافیایی و یا اقلیمی مناطق است (ناصر، ۱۳۵۷: ۱۷۶).

انسان ابتدایی به حکم زندگی ناگزیر است نمونه‌های هستی را بشناسد و حوادث عالم را برای خود تبیین یا معنا کند. از این رو عملاً و نظراً به تلاش می‌پردازد، اما چون تجربه کافی ندارد و

نمی‌تواند با مشاهده و آزمایش بسیاری از اشیاء امور اطراف خود را بشناسد، به ناچار برای فرونشاندن بی‌تکلیفی خود به خیال پناه می‌برد و با تخیل ابتدایی خود، هستی را تعیین می‌کند و به این طریق پاسخ‌هایی برای برخی مسائل بی‌شمار زندگی می‌یابد و موافق آنها برای تسلط بر حوادث پیرامون خود دست به فعالیت‌هایی می‌زند (ملاحسنی، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

خرافه‌پرستی در واقع هم‌زمان با شروع شناخت بشر از خویش آغاز شد؛ زمانی که درصدد برآمد به مدد وسایلی به حوادث آینده وقوف یابد و از اتفاق‌های ناخوشایند جلوگیری به عمل آورد تا بدین‌گونه بر ترس‌هایش فایق شده، به نوعی احساس امنیت کند. بررسی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی بروز خرافات نشان می‌دهد بر خلاف تصور رایج، خرافات به‌هیچ‌وجه چیزی غیرطبیعی و عجیب نبوده است، بلکه با شیوه‌های بنیادین اندیشیدن و احساس کردن و به‌طور کلی با نحوه پاسخ‌دهی انسان‌ها در برابر محیط پیوندی تنگاتنگ داشته است (همان).

در موضوع اعتقادات، بشر برای راهنمایی خودش به عقل اتکا نمی‌کند، ولی به واسطه میل و احتیاجی که به دانستن علت وجود اشیا دارد، به قلب و احساسات و قوه تصور خودش پناهنده می‌شود. فیلسوف سرشناس ارنست هگل در خصوص پیدایش خرافات و افسانه‌ها نزد اقوام اولیه، معتقد است که مبدأ و اصول آنها همه از یک احتیاج طبیعی ناشی می‌شود که به صورت اصل علت و معلول در قوانین عقلانی ———— روز کرده و به‌خصوص این خرافات در اثر حوادث طبیعی مانند: رعد و برق، زمین‌لرزه، خسوف و کسوف و غیره که تولید ترس یا تهدید خطری را می‌نماید ایجاد می‌شود (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰).

چشم زخم:

چشم زخم: آسیبی که از چشم بد به کسی رسد (معین، ۱۳۸۶: ج ۱).

موضوع چشم‌زخم علاوه بر ریشه‌های اعتقادی در میان تاریخ بشر و فرهنگ‌ها، یکی از مسائل مهم اجتماعی است که از دیرباز در ادبیات و عقاید تمام ملل با زبان‌های گوناگون و شاخ و برگ‌های مختلف وجود داشته و دارد. در تمام زبان‌ها و گویش‌های محلی اقوام گوناگون، لغات متعددی دربارهٔ چشم‌زخم دیده می‌شود، که نفوذ و عمق این اندیشه را می‌رساند (ملاحسنی، ۱۳۹۰: ۷۹).

یکی از عقاید خرافی عرب جاهلی آن بود که اگر تعداد شتران آنها به یک‌صد می‌رسید، برای کوری چشم حسودان و بدچشمان و خشتی‌ساختن اثر چشم‌زخم شورچشمان، یک چشم یکی از شتران نرشان را کور می‌ساختند و اگر تعداد شتران به یک‌هزار می‌رسید، هر دو چشم یکی از شتران نر را کور می‌کردند! این سنت خرافی نیز سستی رایج بود، و فراوان در امثال و ادب عربی مشاهده می‌شود (همان).

هلموت شوک در مقاله‌ای با عنوان «شکل‌ها و نیروی محرکهٔ این خرافهٔ جهان‌شمول» می‌گوید: ترس از چشم‌زخم را می‌توان قدیمی‌ترین و ابتدایی‌ترین خرافهٔ جهان‌شمول دانست. چشم‌زخم احتمالاً مخرب‌ترین خرافهٔ بشری است که از حقایق ابتدایی زیست‌شناختی و وجود اجتماعی نشئت می‌گیرد. جای تردیدی نیست که این اعتقاد همچنان در وجود بشر وجود دارد و هیچ روشنگری و تفکر روشنفکرانه‌ای هم نتوانسته است آن را از نهاد انسان بزدايد (شوک، ۱۳۹۴: ۲۴۸).

بررسی فرهنگ‌های متفاوت نشان می‌دهد که پدیدهٔ چشم‌زخم به خرافات ما انسان‌ها مرتبط بوده و تقریباً جهان‌شمول است. مردم همهٔ مناطق جهان به‌نوعی به عملکرد نگاه‌های شیطانی اعتقاد دارند، با این که ممکن است عکس‌العمل‌های آنان متفاوت باشد؛ خصوصاً آنکه به نظر می‌رسد تمامی زبان‌ها عبارت خاصی برای چشم‌زخم دارند (همان).

همچنین آلن داندس نویسنده و فولکلورشناس موفق آمریکایی در مقاله «تر و خشک» چشم زخم را چنین توصیف می‌کند: «چشم زخم» یک باور عامیانه یكدست و همسان است؛ بر پایه این تصور که فردی اعم از زن یا مرد، قدرت آن را دارد که خواسته یا ناخواسته با نگاه کردن به فردی یا اموال او، یا با تعریف و تمجید کردن از فردی یا اموالش، به شخص یا مایملکش آسیب برساند. این آسیب می‌تواند بیماری یا حتی مرگ و نابودی باشد. بر اساس این باور، ثروت، سلامت یا جمال زیبای قربانی -با تعریف بی پروا در مورد آنها- [خود به خود] در معرض زخم نگاه فردی قرار می‌گیرند که چشم شور دارد. اگر آنچه چشم می‌خورد، جاندار باشد، بیمار خواهد شد. اشیای بی‌جان مثل ساختمان‌ها یا سنگ‌ها ممکن است ترک بردارند یا خرد شوند (داندس، ۱۳۹۴: ۳۲۹).

ابن سینا در نمط دهم/اشارات می‌نویسد: «موضوع چشم‌زخم ممکن است از این قبیل باشد؛ مبدأ آن یک حالت نفسانی اعجاب‌آور است که در شیء یا شخص مورد تعجب تأثیر بد می‌گذارد و این بر اثر خاصیت آن است. و فقط کسی این مطلب را بعید می‌داند که فرض می‌کند فقط تماس باعث تأثیر در اجسام است یا جزئی (از علت به سوی معلول) فرستاده شود (به نقل از خرمشاهی، ۱۳۷۵: ۹۰۷).

چشم‌زخم از دیدگاه قرآن و روایات:

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که به موضوع چشم‌زخم اشاره دارند. این آیات راهکارهایی را برای پیشگیری و درمان چشم‌زخم ارائه می‌دهند. آیه معروف «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ» (سوره قلم، آیه ۵۱) اشاره به همین موضوع دارد.

از دیدگاه قرآن، موضوع چشم‌زخم با توجه به این آیه و سوره‌های «ناس و فلق» باوری باطل و خرافی محسوب نمی‌شود. همچنین در آیه ۶۷ سوره یوسف، زمانی که برادران حضرت یوسف (ع) همراه با ایشان برای بار دوم به سوی مصر حرکت کردند؛ حضرت یعقوب (ع) نصیحتی به آنها کرد و گفت «يَا بُنَيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ: فرزندانم هنگام ورود به شهر، شما از یک دروازه وارد نشوید؛ بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید»، عده‌ای از مفسران معتقدند این آیه اشاره به چشم‌زخم دارد.

امیرالمومنین علی (ع) در نهج‌البلاغه در این مورد چنین می‌فرماید: «الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرَّقْيُ حَقٌّ»: چشم‌زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است (نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۴۰۰). پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «لَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقْتَهُ الْعَيْنُ»: اگر چیزی باشد که از مقدرات سبقت گیرد همان چشم‌زخم است (مجمع البیان، ۳۸۰/۵).

آنچه که از آیات و روایات برمی‌آید، گواه بر این است که چشم‌زخم امری واهی و خرافی نیست. همچنین، شدت و قدرت برخی از چشم‌زخم‌ها به حدی است که می‌تواند انسان را دچار آسیب جدی نماید.

چشم‌زخم در اشعار فارسی:

شعر فارسی نمایانگر احساسات و اندیشه‌ها و عواطف شاعران فارسی‌زبان می‌باشد. بررسی دیوان‌های شاعران بزرگ زبان و ادبیات فارسی، بیانگر این مطلب است که عناصری مانند چشم‌زخم در شکل‌های مختلف مورد توجه ایشان قرار گرفته است و شاعران با باریک اندیشی‌های خود به مفاهیم جدیدی در این زمینه پرداخته‌اند. در شعر فارسی ابیات و شواهد متنوعی در این زمینه می‌توان یافت. در ادامه سعی گردیده تا نمونه‌هایی که در آنها به پدیده چشم‌زخم اشاره شده، آورده شود.

فردوسی در داستان رستم و اسفندیار، زمانی که پشتون بر سر پیکر بی‌جان اسفندیار حاضر می‌شود، از زبان او چنین می‌گوید:

چه آمد بر این تخمه از چشم بد که بر بد گُش بی‌گمان بد رسد (شاهنامه، ۴۱۴/۵)
فرخی سیستانی در قصیده‌ای که ممدوح خود را مدح کرده است از بیم چشم‌زخم چنین می‌گوید:
به جان تو که نیارم تمام کرد نگاه ز بیم چشم رسیدن بدان دو چشم سیاه
(فرخی، ۱۳۳۵: ۷۱۹۰)

خاقانی، در این بیت به چشم‌زخمی اشاره دارد که حال چرخ را هم دگرگون کرده است. همچنین در بیت بعدی معتقد است که چشم بد یا چشم‌زخم، باعث بر هم خوردن زندگی او شده و روزگار او را تیره کرده است.

گفتم به گوش صبح که: «این چشم‌زخم چیست

کاشکال و حال چرخ چنین ناصواب شد؟!»

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۵۶)

چشم بد دریافت کارم تیره کرد گر نه روشن روی کاری داشتم (همان، ۳۰۷)
چشم‌زخم از باورهای است که کماکان در شعر شاعران قرن ۵ و ۶ ق. مورد توجه قرار گرفته است. مجیرالدین بیلقانی در بیتی چشم‌زخم را این‌گونه توصیف می‌کند:

بر وی ز چشم‌زخم بترسم که بر فحول زخمی است از زمانه که کم گشت مرهمش

(مجیر الدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۱۵)

انعکاس باورهای عامیانه در اشعار نظامی، بیانگر توجه این شاعر به عقاید و عادات مردمی است. نظامی در بیت زیر که در داستان لیلی و مجنون می‌باشد، معتقد است آسیب چشم‌زخم به‌حدی سهمگین است که حتی می‌تواند باعث مرگ هم شود:

بس میوه آبدار چالاک کز چشم بد اوفتاد بر خاک (نظامی، ۱۳۹۳: ۷۰)

این شاعر در بیتی دیگر «کسوف» را از آسیب‌های چشم‌زخم می‌داند:

خورشید که نیلگون حروف است هم چشم رسیده کسوف است (نظامی، ۱۳۹۳: ۷۱)
از ویژگی‌های بارز مثنوی مولانا، انعکاس فرهنگ عامه به اشکال گوناگون می‌باشد. باور چشم‌زخم، بارها مورد توجه مولانا قرار گرفته و بر شومی این عنصر تأکید می‌کند:

کار پنهان کن تو از چشمان خود تا بُود کارت سلیم از چشم بد (مولانا، ۱۵۰۳/۲)
امتحان چشم خود کردم به نور ای که چشم بد ز چشمان تو دور (مولانا، ۴/۳۱۱)
پدیده چشم‌زخم در دیوان حافظ بارها مورد توجه قرار گرفته؛ گاهی این مضمون را در مورد معشوق به کار می‌برد:

خوش خرامان می‌روی چشم بد از روی تو دور دارم اندر سرخیال آنکه در پا میرمت
(حافظ، ۱۳۷۰: ۶۲)

و در غزلی دیگر علت مرگ فرزند را به «چشم حسود مه چرخ» نسبت می‌دهد:

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد
(حافظ، ۱۳۷۰: ۸۹)

در این بیت امیرخسرو دهلوی به هجران و دوری از معشوق اشاره دارد و معتقد است اگر چه فصل نوروز برای تمام خلق باعث شادی و نشاط می‌باشد؛ اما برای او خوشایند نیست:

فصل نوروز که آورد طرب بر همه خلق چشم بد روز مرا موسم باران آورد
(دهلوی، ۱۳۸۰: ۳۶۷)

دیده من ز نیکوان، روی تو اختیار کرد از پی چشم‌زخم تو کم نگرم به‌سوی تو (همان، ۷۵۱)
یکی از نگرش‌های صائب به باورهای عامیانه پدیده چشم‌زخم می‌باشد. در غزلیات او به ابیاتی برمی‌خوریم که حاصل باریکاندیشی‌اش در مورد این عنصر می‌باشد.

- ز چشم شور آب زندگانی تلخ می‌گردد همان بهتر که با فرزندگان دیوانه نشینند
(صائب، ۱۳۶۶، ۳/۳۱۸۳)
- از گزند چشم‌زخم عقل ایمن نیستم بر رخ خود همچو مجنون نیل سودا می‌کشم
(صائب، ۱۳۶۸، ۵/۵۳۸۲)
- از آفتاب، دیده بد نور می‌برد ای ماه خانگی چه به بازار می‌روی؟
(صائب، ۱۳۷۰، ۶/۶۹۶۲)
- دم آبی به کام دل نصیب کس نمی‌گردد از آن گردید خضر از چشم شور تشنگان پنهان
(همان، ۶۲۰۸)

نظیری نیشابوری هم در بیتی چشم‌زخم را چنین توصیف می‌کند:

چشم‌زخم خلق را با حُسن روزافزون چه کار

هرکه را زلف و رخ اعجازست با افسون چه کار

(نظیری نیشابوری: ۱۳۷۹)

شیوه‌های دفع چشم‌زخم از دیدگاه شاعران

براساس باورهای عامیانه، قربانی کردن، نمک بر آتش ریختن، سوزاندن اسپند، سرمه‌کشیدن به چشم و دعا کردن، تخم مرغ شکستن، به همراه داشتن حرز و تعویذ، شیوه‌های مختلفی برای دفع چشم‌زخم بوده است. راه‌های دفع چشم‌زخم در ملل و اقوام مختلف متفاوت است؛ در اینجا به چند نمونه که شاعران فارسی‌زبان هم اغلب در اشعارشان به این شیوه‌ها توجه کرده‌اند، اشاره می‌کنیم.

اسفند:

اسفند گیاهی است که دانه سیاه آن جهت دفع چشم‌زخم سوزانده می‌شود. اسفند از گذشته تا کنون به دلیل خاصیت خشی‌کنندگی و دفع شر، در اغلب فرهنگ‌ها مورد توجه قرار گرفته است.

در ادبیات کلاسیک فارسی، اسفند دود کردن موردی است که به آن معمولاً اشاره شده است. امروزه هم سوزاندن اسفند در فرهنگ‌های مختلف متداول می‌باشد. ایرانیان معتقدند اسفند انرژی‌های منفی را دور کرده و باعث دفع چشم‌شور و چشم‌بد می‌شود.

سپندسوختن برای دفع نحوست ستارگان و رفع چشم‌زخم حاسدان و دورکردن جن و جادو نافع است (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

اگر تشخیص بدهند کسی در اثر چشم‌زخم ناخوش شده، قدری اسفند و زاج سفید را به نیت چشم‌زخم دود می‌کنند، پس از آن هفت جای بدن ناخوش را خال می‌گذارند (هدایت، ۱۳۴۲: ۵۷).

اسفند دود کردن از مضامینی است که اغلب شاعران به آن توجه کرده و ابیاتی در این زمینه سروده‌اند.

تا دفع چشم‌بد کند از منظر سخاش این پیرزن ز دانه دل می‌دهد سپند

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۳۱)

چشم‌بد را نیز می‌سوزم سپند پوستی خواهم از آن گوسفند

(عطار، ۱۳۷۴: ۳۳۸۱)

بر آتش تو به جز جان او سپند مباد هر آنکه روی چو ماهت به چشم‌بد ببند

(حافظ، ۱۳۷۰: ۷۱)

تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند بازار شوق گرم شد آن سرو قد کجاست

(همان، ۱۲۰)

چو آتش می‌زنی در من، سپند روی تو گردم

چو شمع جان شدی گرد سرت پروانه خواهم شد

(امیر خسرو دهلوی، ۱۳۸۰: ۲۶۶)

پیش روی خود مرا بنشان بر آتش چون سپند تا بسوزم خویشتن را کوری چشم حسود
(همان، ۳۲۴)

تعویذ:

تعویذ در اصل پناه‌دادن است از باب تفعیل. در فرهنگ معین ذیل واژه تعویذ آمده است: «دعایی که نوشته به گردن یا بازو بندند تا دفع چشم‌زخم و بلا کنند؛ بازو بند، چشم‌پناه» (۱۳۸۶: ۱/ذیل واژه). نیز در معنی آن آمده است: «آنچه از عزائم و آیات قرآنی و جز آن نوشته، جهت حصول مقصد و دفع بلاها با خود دارند» (متهی الارب)؛ «مجازاً به معنی آنچه از ادعیه یا اعداد اسماء الهی نوشته در گلو و بازو بندند به جهت پناه‌دادن از بلیات» (آندراج، به نقل از سجادی، ۱۳۸۲: ۲۵۹).

تعویذ میان هم‌نشینان در خورد کنار نازنینان

(نظامی، ۱۳۹۳: ۶۴)

خاک پای تو چو تسبیح به رخ درالم خط دست تو چو تعویذ به بر درگیرم
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۴۴)

بهر چشم بد دعای عاشقان گرد تعویذ کلاش بنگرید

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۸۰: ۳۷۰)

تعویذ چشم‌زخم وصال تو هجر تُست نقصان ماه حِرز تمامی ماه بس
(نظیری نیشابوری، ۱۳۷۹: ج ۱: ۳۲۰)

چشم‌ارو:

معنی آن در لغت چیزی است که به‌منظور دفع چشم‌زخم از انسان، حیوان، باغ، کشتزار، خانه و جز آن بسازند. اما بنابر توصیف عطار نیشابوری در *سر/ارنامه* و رسم موجود در برخی از روستاهای ایران، «چشم‌ارو» کوزه یا سفالی است که بر آن چشم و روی آدمی را به زیبایی

می‌کشیده‌اند و آن را با پارچه‌های رنگین می‌آراسته‌اند و برای دفع چشم‌زخم از اهل خانه و اموال و باغ و کِشتزار در آن سکه‌های سفید و سیاه می‌ریخته‌اند و در شب چهارشنبه سوری از بام خانه به کوچه می‌افکنده‌اند تا بشکند و سکه‌هایش را منتظران و عابران بردارند^۱ (یوسفی، ۱۳۷۵: ۲۹۴).

چو چشم‌مارو آنگه خورند از تو سیر که از بام پنجه گز افتی به زیر

(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۵۴۴)

باش چشم‌ماروی او امروز تو بعد از این فردا سپندش سوز تو

(عطار، ۱۳۷۴: ۲۰۵)

نیل:

جهت رفع چشم‌زخم، بر رخساره، مخصوصاً بر رخسارهٔ کودکان فربه، نیل می‌کشیدند. نیل را معمولاً به صورت ضربدر یا به شکل جانوری مخوف می‌کشیدند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۱۹۲).

دفع عین‌الکمال چون نکند رنگ نیلی که بر رخ قمر است

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۷)

بخت نه همایی است که ره گم کند اقبال گر نیل کشد دشمن بدبخت ورم را

(انوری، ۱۳۳۷، ج ۱: ۴)

هفت هیکل:

هفت تعویذ و بازویند، هفت دعای بازویند (سجادی، ۱۳۸۲: ۱۶۳۳).

هفت هیکل و نُشره و حرزی که اجل باز نداشت هم به تعویذ ده شعوزه گر باز دهید

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: رجائی، احمدعلی (۱۳۴۴)، «چشم‌مارو چیست؟»، مجلهٔ دانشکدهٔ

زگال آب:

آب زگال که سیاه بود برای دفع چشم‌زخم به‌عنوان حرز به کار می‌رفت (شمیسا، ۱۳۸۷: ۵۹۱).
آن زگال آب و سپندی که عرض دفع نکرد هم بدان پیرزن مخرقه‌خر باز دهید
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

پَتر:

بر وزن شَرر، صفحه و قطعه‌ای از طلا و مس و نقره و برنج، که بر آن اسماء و طلسمات و تعویذ نقش کنند. آقای دکتر معین در حاشیه برهان نوشته‌اند: «رشدی این کلمه را هندی می‌داند و غیاث مشترک هندی و فارسی گوید.... در سانسکریت patar از ریشه pat (افتادن، پریدن) به معنی برگ درخت، بال پرنده. در ازمنه گذشته، روی برگ درختان چیزی می‌نوشتند و هر ورقه نوشته را patra می‌نامیدند. طلسم‌ها را نیز روی این پترها می‌نوشتند» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۲۰).
چشم بد کز پتر و آهن و تعویذ نگشت بند تعویذ ببرید و پتر باز دهید
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

وآن یکاد:

«وآن یکاد ...» از آیه‌های معروف و محبوب در میان مسلمانان است که برخی از مفسران آن را شیوه‌ای برای رفع چشم‌زخم می‌دانند. برخی این آیه را به‌صورت کنیه‌ای بر سردر منزل خود آویزان می‌کنند. «وآن یکاد» آیه ۵۱ سوره قلم می‌باشد.
حافظ به همدمان خویش توصیه می‌کند که این آیه را قرائت کنند، تا مبادا از این که امشب به یار دسترسی دارند، مورد حسادت دیگران قرار گرفته و احیاناً زخم چشم بخورند.
حضور خلوت انس است و دوستان جمعند وآن یکاد بخوانید و در فراز کنید
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۶۲)

امیر خسرو دهلوی برای دفع چشم‌بد دعا نمی‌خواند؛ بلکه «وان یکاد» را برای روی زیبای معشوق می‌خواند.

و ان یکاد به روی نیکو بخوام خواند
نه بهر دیده بد دعا بخوام کرد
(۱۳۸۰: ۴۳۱)

نتیجه‌گیری

بررسی اشعار شاعران بزرگ، بیانگر این امر می‌باشد که باورهای عامیانه عناصری قابل دریافت از زندگی مردم عامی می‌باشند. آثار ادبی از غنی‌ترین منابع برای شناخت فرهنگ عامه می‌باشد. پدیده چشم‌زخم عنصری ملموس در زندگی عامه مردم است که از نمودهای قابل ملاحظه در دیوان شاعران قرون مختلف، به شمار می‌رود. انعکاس این موضوع در اشعار فارسی، نشانه اهمیت آن است؛ بنابراین جایگاه پدیده چشم‌زخم را در شعر فارسی نمی‌توان نادیده گرفت. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شاعران اغلب به علوم زمانه خود از جمله باورها و عنصرهای عامیانه احاطه داشته و زمینه را برای ورود این موارد به اشعار خود فراهم آورده‌اند. اعتقاد به چشم‌زخم و تأثیر آن بر روی زندگی و سرنوشت انسان‌ها باوری رایج در میان ایرانیان از گذشته تا کنون می‌باشد.

در پژوهش حاضر عنصر چشم‌زخم به عنوان یک عنصر خرافاتی و عامیانه بررسی گردید؛ اما با توجه به آیات و روایات اسلامی و تأثیرپذیری شاعران از قرآن و احادیث می‌توان گفت، چشم‌زخم نمی‌تواند باوری عامیانه و خرافاتی باشد؛ اما شیوه‌های دفع آن معمولاً خرافاتی هستند.

منابع

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۲)، *تمثیل و مثل*، تهران: امیرکبیر.
- انوری، اوحالدین (۱۳۳۷)، *دیوان*، تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸)، *دیوان*، تصحیح و تعلیق محمد آبادی، تبریز: تاریخ و فرهنگ ایران.
- تمیم داری، احمد (۱۳۹۰)، *فرهنگ عامه*، تهران: مهکامه.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۲)، *دیوان*، تصحیح و تعلیق ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۵)، *حافظ نامه*، تهران: علمی فرهنگی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۰)، *دیوان*، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: محمد.
- جعفر قلیان، طاهره (۱۳۹۸)، *ادبیات عامیانه*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۷۴)، *منطق‌الطیر*، تصحیح صادق گوهرین، علمی و فرهنگی.
- داندس، آلن (۱۳۹۴)، *چشم‌زخم، تر و خشک*، ترجمه آرش طهماسبی، تهران: چشمه.
- دهلوی، امیرخسرو (۱۳۸۰)، *دیوان*، تصحیح اقبال صلاح‌الدین با مقدمه محمد روشن، تهران: نگاه.
- سجادی، ضیاء‌الدین (۱۳۸۲)، *فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی*، ج. ۱ و ۲، تهران: زوار.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۷۵)، *بوستان*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سلحشور، مریم (۱۳۸۴)، «باورهای عامیانه در شعر صائب»، *فصلنامه ادبیات فارسی*، ش ۳: ۱۲۳-۱۳۵.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷، ۱۳۸۶)، *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*، ج ۱ و ۲، تهران: میترا.
- شوگ، هلموت (۱۳۹۴)، *چشم‌زخم: شکل‌ها و نیروی محرکه این خرافه جهان‌شمول*، ترجمه معصومه ابراهیمی، تهران: چشمه.
- صائب، میرزا محمدعلی (۱۳۶۶، ۱۳۶۸، ۱۳۷۰)، *دیوان ۶ جلدی*، تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی فرهنگی.

صرفی، محمدرضا (۱۳۸۳)، «بازتاب باورهای خرافی در مثنوی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۱۵: ۱۰۳-۱۲۸.

صمصام، حمید، سلیمی خراشاد، سودابه (۱۳۹۵)، «جستاری بر اعتقادات، آداب و رسوم و باورهای عامیانه در شاهنامه (دوران پهلوانی)»، کنفرانس بین‌المللی شرق‌شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی، <https://www.sid.ir/paper/828495/fa>.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، شاهنامه ۸ جلدی، تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک:

Bibliotheca Persica

قاسمی، محمد، (۱۳۹۲) «تعویذات چشم‌زخم نظامی در پنج گنج»، هشتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، <https://www.sid.ir/paper/829730/fa>.

محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۲)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
معین، محمد (۱۳۸۶)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

ملاحسنی، علیرضا (۱۳۹۰)، چشم‌زخم در قرآن، روایات، تاریخ و فرهنگ، قم: بوستان کتاب.
مولانا، جلال‌الدین (۱۳۸۱)، مثنوی معنوی ۳ جلدی (۶ دفتر)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی (۱۳۷۷)، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، تهران: کتاب مهناز.
ناصر، محمد مهدی (۱۳۵۷)، «ردپایی در کوره راه خرافات»، جستارهای نوین ادبی، ش ۵۴: صص ۳۶۴-۳۸۳.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۳)، لیلی و مجنون، تصحیح محمد روشن، تهران: صدای معاصر.
نظیری نیشابوری، محمدحسین (۱۳۷۹)، دیوان، تصحیح محمدرضا طاهری، تهران: نگاه.
نهج‌البلاغه (۱۳۷۹)، گردآورنده: سید شریف رضی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

هدایت، صادق (۱۳۴۲)، نیرنگستان، تهران: امیرکبیر.

superstitious and folk-based nature, cannot be disregarded, particularly after considering Islamic verses and narratives.

Keywords: Classical Persian Poetry, Folk Beliefs, Superstition, Evil Eye

Influence of Folk Beliefs on Classical Persian Poetry with Focus on Evil Eye

Nasrin Hashemi*

Abstract

Folk culture and literature are essential components of every nation's cultural and literary history. Key elements of folk literature include stories, fables, myths, beliefs, superstitions, lullabies, songs, *Fahlavīyāt* (a type of Persian poetry), proverbs, and riddles, which collectively form a significant part of a nation's culture and identity. Folk beliefs have exerted a substantial influence on classical literature and poetry. The belief in the "Evil Eye" is a prime example. This belief, which has been prevalent among various nations for a long time, is rooted in the idea of the evil eye being a curse inflicted by others. This belief is not limited to traditional Iranians and is common among Indians, Arabs, Greeks, Italians, European Americans, and others.

The term "evil eye" symbolizes malice and envy across many nations and tribes. Different cultures seek methods to counteract it according to their beliefs and perspectives. The belief in the evil eye is frequently depicted in Persian poetry collections. A study of poets' *divāns* (poetry collections) revealed that the belief in the evil eye, despite its

* MA, Persian Language and Literature, Lecturer at Payam-e Noor University.

Analysis of a number of Phonological Processes of Behbahani

Dialect: Optimality Theory

Aliyeh Kord-e Zafaranlu Kambuziya*

Mehdi shamroshan**

Abstract:

This research has investigated some common phonological processes in Behbahani Dialect within the framework of Optimality Theory. These processes include: assimilation, deletion, weakening of consonants b, f, and v to bilabial-velar glide [w], insertion of bilabial-velar glide [w], changes of palatal stop /c/ to glide [j] at the end of the word. This research used field method and targeted interview to collect data. In addition, some data were extracted from written sources such as theses and books written about the Behbahani Dialect. One of the authors of the article is also from Behbahan, and as an informant, he also played a role in this research and confirms the accuracy of the data. The informants were ten men and women, illiterate and educated people of different ages. After collecting the data, the desired words were carefully transcribed and analyzed phonologically in Optimality Theory. The results show that in this dialect, the processes of deletion and weakening have more frequency than other processes.

Keywords: Behbahani Dialect, Optimality Theory, assimilation, deletion, weakening, insertion.

* Associate Professor, Department of Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: akord@modares.ac.ir

** MA in General Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

The Elision Process in the Rudbari Dialect

Ali Alizadeh Juboni*

Abstract

This article analyzes the elision of vowels, consonants, and syllables in simple and combined words in the Rudbari Dialect. The Rudbari dialect is one of the Caspian Sea languages spoken in Roudbar in the south of Gilan province. The examples have been taken from different glossaries of the Rudbari dialect and from interviews with native speakers of different villages of Rudbar who speak this dialect. The article shows that in the Rudbari dialect, among vowels, mostly *e/a/ə*, and among consonants, mostly *r, x, f, q, n, š, d, t, z, s, k, b, v, y, ?* and *h* may be deleted, among which *d* and *r* elision is more frequent. Elision of consonants mostly happens after vowels at the end of the words.

Keywords: Rudbari Dialect, Phonological Processes, Elision of Vowels, Elision of Consonants, Assimilation

* Islamic Azad University, Rasht Branch

An Unfamiliar Phrase in a Verse Attributed to Labībī

Amir Zeyghami*

Abstract

This article analyses a verse attributed to Labībī (10-11th century). It shows that discussion about the distortion of its parts, which was recently raised in an article, apparently to have stemmed from the unfamiliar phrase *qārūra bar rūy-i pizišk/ṭabīb zadan* (“to hit the urine glass to the physician’s face”). An attestation from Šams-i Ganja’s quatrains supports the existence of this phrase in Persian.

Keywords: Labībī, Urine Glass (*Qārūra*), Physician, Šams-i Ganja’s Quatrains

* Russian-Armenian (Slavonic) University, Institute of Oriental Studies, Yerevan

The Position of Classical Persian Words in Falyar Dialect

Naser Saburov

Abstract

A study of the dialects of the Tajik-Persian language reveals that ancient literary words have more extensively survived in the southern dialects. In this paper, we examine a few words from the ancient literary language found in the dialects of the Falyar region, which have contributed to the differentiation of these dialects from other Tajik dialects. In Falyar, the usage of these words is broader than that of other words inherited from the old literary period. The author argues that the role of old literary elements is also significant in some other Tajik dialects, including those spoken in the upper reaches of the Zarafshan River.

Keywords: Tajik-Persian Language, Falyar Dialect, Classical Persian Language

Compensatory Lengthening Process in Borujerdi Dialect in Optimality Theory Framework

Shiva Piryaee

Abstract

The current investigation pertains to the compensatory lengthening process within the Borujerdi dialect. In this study, two theoretical frameworks, optimality and Morai, are applied to analyze the data. The inquiry revealed the presence of two distinct forms of compensatory lengthening in the specified dialect: first, compensatory vowel lengthening which is caused by the deletion of the glottal consonants /h/ and /ʔ/, and the other which is caused by vowel deletion. These two consonants represent the sole consonantal elements within the Borujerdi dialect that possess a syllabic weight. The initial phenomenon involves compensatory lengthening of vowels resulting from the deletion of glottal consonants /h/ and /ʔ/, while the second phenomenon is attributed to vowel deletion. When either the glottal consonants or vowels are deleted, their mora is then reallocated to the preceding short vowel. The short vowels undergo a transition to double-moraic vowels following the absorption of the free mora associated with glottal consonants and the omission of a vowel. The investigation revealed that this phenomenon takes place in this dialect, alongside the three phonological environments outlined by Bickmore, within an additional context found in words with three syllables.

Keywords: Compensatory Lengthening, Moraic Theory, Optimality Theory, Borujerdi Dialect.

Folk Medicine and Its Associations in the Poetry of Sā'eb Tabrīzī

Mansoure Basirpour*

Abstract

The Indian style in Persian literature is known for its discovery of foreign and unfamiliar meanings, layered images, and new themes. It is a great source of motifs from various realms. Indian poets utilize all the capacities of language and literature to achieve their goals, drawing on the language and beliefs of the common people. Sā'eb, a prominent poet of this period, focused on common motifs related to medicine and treatment in his poetry. This article aims to introduce the prominent motifs in the field of medicine that play an important role in the lives of ordinary people. Additionally, it discusses why these motifs have captured Sā'eb's attention and provides examples of the poetic images they have inspired.

Keywords: Indian Style, Motif, Association, Folk Medicine

* PhD in Persian Language and Literature

Verbal System in Tāri Dialect

Mohammad-Mehdi Esmaili*

Abstract:

This article describes and studies the verbal system in the Tāri dialect belonging to the Central Iranian Plateau dialects. Tār is an ancient village located in Tarq-Rūd rural district, in the central district of Natanz county, Isfahan province. Tāri dialect is one of the surviving dialects of the middle Parthian language and a dialect of the northwestern branch of modern Iranian languages, which is similar to Tarqi, Keshei and some other dialects of the Natanz region having an ergative structure. In this research, by presenting dialect data and examples of Tāri dialect, while introducing the inflectional characteristics of this dialect such as tense, mood, aspect, voice, derived causativation, verbal agreement (with personal endings and enclitic pronouns) and negation, also the morphological relationships between the present and past stems, past participle and infinitive, the paradigms of different verb conjugations have been presented and explained. The data of this article has been collected entirely by field method and through interviews with three middle-aged and elderly Tāri informants.

Keywords: Tāri dialect, Central dialects, inflectional features, verb stems, ergative constructio

* Assistant Professor, Persian Languages and Literature Department, Faculty of Letters and Humanities, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Table of content

Verbal System in Tāri Dialect	Mohammad-Mehdi Esmaili	5
Folk Medicine and Its Associations in the Poetry of Sā'eb Tabrizī	Mansoure Basirpour	32
Compensatory Lengthening Process in Borujerdi Dialect in Optimality Theory Framework	Shiva Piryaee	64
The Position of Classical Persian Words in Falyar Dialect	Naser Saburov	92
An Unfamiliar Phrase in a Verse Attributed to Labībī	Amir Zeyghami	106
The Elision Process in the Rudbari Dialect	Ali Alizadeh Juboni	110
Analysis of a number of Phonological Processes of Behbahani Dialect: Optimality Theory	Aliyeh Kord-e Zafaranlu Kambuziya / Mehdi shamroshan	145
Influence of Folk Beliefs on Classical Persian Poetry with Focus on Evil Eye	Nasrin Hashemi	171

Scientific Journal

Dialectology and Folklore